

شماره ۶/ بهار ۱۴۰۵
مجله تازه های سیاست گذاری
نشریه تحلیلی، سیاست گذاری و اطلاع رسانی



فهرست مطالب

اخبار

- ۳ دیدار وزیر اقتصاد با نمایندگان اتاق بازرگانی، اصناف و بازاریان تهران
۵ مناطق آزاد؛ بهترین نقطه آغاز نوسازی اقتصادی پسا جنگ
۷ تدوین بسته بخشودگی جرائم مالیاتی برای بنگاه‌های آسیب دیده از جنگ

مقالات

- ۹ آیا جهانی گرایان باید از دیدگاه‌ها و اهداف خود صرف نظر کنند؟
۱۲ چرا مغز انسان از هوش مصنوعی اهمیت بیشتری دارد؟
۱۵ افول آزادی رسانه هادر جهان
۱۸ خشم؛ زهر سهمگین در جام سیاستمدارن میانه رو
۲۱ چرا سقوط دلار می تواند به مراتب عمیق تر باشد؟
۲۷ انگیزه ترامپ برای توافق با ایران در آستانه انتخابات میان دوره‌ای...
۳۱ چرا آتش بس با ایران حفظ خواهد شد؟
۳۴ مشکلات متعدد آتش بس ایران
۳۷ ناکامی تلاش‌های صلح
۴۰ دونالد ترامپ بزرگترین بازنده جنگ است.
۴۳ آتش بس آسیب اقتصادی جنگ را متوقف نخواهد کرد.

شاخص

- ۴۷ شاخص نوآوری ۲۰۲۵

گزارش تحلیلی

- ۶۰ گزیده‌ای از گزارش تغییرات اقلیم
۶۸ خلاصه گزارش گسست رشد اقتصادی و اشتغال
۷۶ خلاصه گزارش چشم انداز اقتصادی منطقه‌ای
۸۵ چشم انداز دستور کار سیاستی برای جهانی امن تر
۹۳ شوک غذایی جهانی در آستانه وقوع قابل پیشگیری است.

معرفی چهره

- ۹۶ دکتر عباس میرآخور

معرفی کتاب

- ۹۹ ارزش همه چیز؛ سازندگان و گیرندگان در اقتصاد جهانی

مفاهیم و اصطلاحات

- ۱۰۵ نئومالتوس گرایی

مجله تازه‌های سیاست‌گذاری شماره ۶/بهار ۱۴۰۵

صاحب امتیاز: پژوهشکده امور اقتصادی (وابسته به وزارت امور اقتصادی و دارایی)

مدیر مسئول: علی سوری

سردبیر: محسن ابراهیمی

دبیر اجرایی: الهه آریا موحد

طراحی و صفحه‌آرایی: فائزه کریمیان

همکاران این شماره: الهه آریا موحد، مبین میرز ابابایی، فرشاد امیدجیوان، سامان الماسی، بهاره عسگری، حسن غنی‌پور کلخوران، روزبه بالونژاد نوری، شیرین واحد رسولی، امین رضی نتاج و محسن محمودی.

آدرس: تهران - خیابان شهید بهشتی - خیابان شهید سید حسن

نصراله - کوچه سوم - پلاک ۹

اداره روابط عمومی و امور بین الملل:

تلفن: ۰۲۱-۸۸۷۲۴۴۷۲

کدپستی: ۱۵۱۳۶۴۶۱۱

وبسایت: earc.ac.ir/fa/tazeha

ایمیل: info@earc.ac.ir

مطالب درج شده در نشریه تازه‌های سیاست‌گذاری، لزوماً به معنای تأیید محتوای آن از سوی پژوهشکده امور اقتصادی نیست.

پیشگفتار



تحولات سریع اقتصادی در سطح ملی و بین‌المللی سیاست‌گذاری اقتصادی را به عرصه‌ای پیچیده و چندلایه بدل کرده است؛ عرصه‌ای که در آن تصمیم‌های امروز مسیر توسعه فردا را رقم می‌زنند. در چنین شرایطی ضرورت دستیابی به تحلیل‌های دقیق مبتنی بر داده و همراه با درک عمیق از واقعیت‌های اقتصادی بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. پژوهشکده ما بر این باور است که تداوم گفت‌وگو میان اندیشه و عمل رمز شکل‌گیری سیاست‌های کارآمد و پایدار است.

مجله تازه‌های سیاست‌گذاری اقتصادی در همین مسیر گام برمی‌دارد؛ رسانه‌ای پژوهشی که با هدف انعکاس تازه‌ترین مباحث، دیدگاه‌ها و یافته‌های علمی در حوزه سیاست‌گذاری و حکمرانی اقتصادی منتشر می‌شود. ششمین شماره این مجله شامل بخش‌های متنوعی است که در ادامه معرفی می‌شوند.

در این شماره، بخش «اخبار تازه» به مهم‌ترین تحولات سیاست‌گذاری و حکمرانی اقتصادی از جمله تشریح برنامه‌های دولت برای مدیریت اقتصاد و آغاز نوسازی مناطق آسیب‌دیده در دوران پساجنگ اختصاص یافته است. در بخش «مقالات تازه» نیز چند عنوان کلیدی از جمله «آیا جهانی‌گرایان باید از دیدگاه‌ها و اهداف خود صرف‌نظر کنند؟»، «چرا مغز انسان از هوش مصنوعی اهمیت بیشتری دارد؟»، «افول آزادی رسانه‌ها در جهان»، «خشم؛ زهر سهمگین در جام سیاستمداران میانه‌رو»، «چرا سقوط دلار می‌تواند به مراتب عمیق‌تر باشد؟»، «انگیزه ترامپ برای توافق با ایران در آستانه انتخابات میان‌دوره‌ای؛ اما به چه قیمتی؟»، «چرا آتش‌بس با ایران حفظ خواهد شد؟»، «مشکلات متعدد آتش‌بس ایران» «ناکامی تلاش‌های صلح»، «دونالد ترامپ بزرگترین بازنده جنگ است.» و «آتش‌بس آسیب اقتصادی جنگ را متوقف نخواهد کرد.» ارائه شده است.

همچنین در این شماره، تصویری جامع از برخی محورهای مهم سیاست‌گذاری اقتصادی ارائه شده است: گزارش «شاخص نوآوری ۲۰۲۵» ابعاد اجتماعی مؤثر بر تصمیم‌سازی اقتصادی را واکاوی می‌کند. در بخش «گزارش تحلیلی» نیز به موضوعاتی مانند «گزیده‌ای از گزارش تغییرات اقلیم»، «خلاصه گزارش گسست رشد اقتصادی و اشتغال»، «خلاصه گزارش چشم‌انداز اقتصادی منطقه‌ای»، «چشم‌انداز و دستور کار سیاستی برای جهانی امن‌تر» و «شوگ غذایی جهانی در آستانه وقوع قابل پیشگیری است.» پرداخته شده است. در بخش «معرفی چهره» از شخصیت برجسته «دکتر عباس میرآخور» و در بخش «معرفی کتاب»، معرفی فصلی از کتاب «ارزش همه چیز؛ سازندگان و گیرندگان در اقتصاد جهانی» ارائه شده است. در نهایت، بخش «مفاهیم و اصطلاحات» به واکاوی مفهوم «نئومالتوس‌گرایی» اختصاص یافته است.

علی سوری

مدیر مسئول



دیدار وزیر اقتصاد با نمایندگان اتاق بازرگانی، اصناف و بازاریان تهران؛ تشریح برنامه‌های دولت برای مدیریت اقتصاد پس از جنگ
تاریخ انتشار: ۲۹ فروردین ۱۴۰۵
منبع: شادا

مقدمه

دکتر سید علی مدنی زاده در این دیدار که صبح روز شنبه، ۲۹ فروردین ماه برگزار شد، اعلام کرد که دولت از مدت‌ها پیش برای شرایط جنگی برنامه‌ریزی کرده و پیش‌بینی‌های لازم برای شرایط بحرانی، از جمله برخی تفویض اختیارات صورت گرفته بود و با آغاز درگیری‌ها، اجرای برنامه‌های فوری در حوزه مالیات، گمرک و شبکه بانکی را در اولویت قرار داده است.

تهیه کننده: الهه آریا موحد^۱
کارشناس پژوهشکده امور اقتصادی

تسهیلات گمرکی و کاهش درآمدهای دولت

دکتر سید علی مدنی زاده اظهار کرد: وزارت اقتصاد برای تسهیل ترخیص کالا برخی ضمانت‌نامه‌های گمرکی را به تعویق انداخته و کاهش ۲۰ هزار میلیارد تومانی درآمد گمرکی را پذیرفته است.

حمایت مالیاتی از کسب‌وکارهای کوچک و متوسط و تأمین حقوق کارکنان

در حوزه مالیاتی، حمایت از بنگاه‌های کوچک و متوسط با کاهش یا حذف مالیات اجرا شده که حدود ۳۰ هزار میلیارد تومان کاهش درآمد برای دولت به همراه داشته است. همچنین، در راستای تأمین پایه حقوق کارکنان این دسته از بنگاه‌ها، به مدت دو ماه، وزارت اقتصاد اقداماتی را در نظر گرفته است که از هم‌اکنون نیز در حال اجرا است.

نقش شبکه بانکی در وصول اقساط و مدیریت چک‌های برگشتی

وی افزود: شبکه بانکی نیز موظف به همکاری در دریافت اقساط و رسیدگی به چک‌های برگشتی بوده، هر چند گزارش‌هایی از کم‌کاری برخی بانک‌ها در حال بررسی است.

اقدامات صنعت بیمه در زمینه بیمه جنگی منازل مسکونی و پرداخت خسارت

مدنی‌زاده در خصوص صنعت بیمه کشور نیز گفت: در این حوزه نیز اتفاقات خوبی در زمینه بیمه جنگی منازل مسکونی صورت گرفت و پرداخت خسارت، با سرعت بیشتری تداوم یافت.

وزیر اقتصاد در ادامه، از آغاز برنامه‌های دولت و وزارت اقتصاد از اولین ساعات آتش بس برای مدیریت فضای بعد از جنگ خبر داد.

ارزیابی خسارات صنایع بزرگ (فولاد، پتروشیمی) و هزینه‌های بازسازی

وی با ارائه تخمین‌های اولیه از تعداد بنگاه‌ها و کارخانجات و صنایع آسیب دیده و تعداد بنگاه‌هایی که بطور کامل تخریب شده‌اند، گفت: در میان واحدهای آسیب دیده برخی صنایع بسیار بزرگ از جمله فولاد و پتروشیمی‌ها نیز وجود دارند که در صدد هستیم، میزان خسارات و هزینه‌های بازسازی آنها را هر چه سریع‌تر ارزیابی کنیم.

رسیدگی به کسب‌وکارهای آسیب‌دیده از زنجیره تأمین و کمبود نقدینگی

وزیر اقتصاد رسیدگی به وضعیت کسب‌وکارها و صنایعی که بخاطر آسیب به زنجیره تأمین و کمبود نقدینگی دچار مشکل شده‌اند را نیز از دیگر برنامه‌های این وزارتخانه عنوان کرد که با جدیت در حال انجام است و به زودی پیشنهادات در این ارتباط، در دولت مورد بررسی و تصویب قرار خواهد گرفت.

بررسی دیدگاه‌ها و مشکلات فعالان اقتصادی و نمایندگان صنوف

در این دیدار که با حضور رئیس سازمان امور مالیاتی و برخی دیگر از معاونان وزیر اقتصاد برگزار شد، نمایندگان صنوف و فعالان اقتصادی حاضر در جلسه به طرح دیدگاه‌ها و مسائل و مشکلات خود با لحاظ وقایع جنگ اخیر و تأثیرات آن بر فعالیت‌های اقتصادی در کشور پرداختند.



مناطق آزاد؛ بهترین نقطه آغاز نوسازی اقتصادی پساجنگ

تاریخ انتشار: ۲۹ فروردین ۱۴۰۵

منبع: شادا

مقدمه

سیدعلی مدنی‌زاده وزیر امور اقتصادی و دارایی در جریان بازدید از دبیرخانه مناطق آزاد و ویژه اقتصادی با حضور حسین فردوسی سرپرست دبیرخانه شورای عالی مناطق آزاد و ویژه اقتصادی، حسین جوشقانی مشاور وزیر اقتصاد با اشاره به ورود کشور به دوره پساجنگ اظهار داشت: دوره نوسازی اقتصادی است و مناطق آزاد بهترین نقاط برای آغاز این نوسازی محسوب می‌شوند. به گفته او، تغییرات و سیاست‌های جدید اقتصادی باید حول محور مناطق آزاد طراحی و اجرا شود تا این مناطق به موتور محرک توسعه تبدیل شوند.

تهیه کننده: الهه آریا موحد^۱
کارشناس پژوهشکده امور اقتصادی

تسهیل مولدسازی و سرمایه‌گذاری در مناطق آزاد

وزیر اقتصاد بر ضرورت اجرای برنامه‌های مولدسازی در مناطق آزاد تأکید کرد و گفت: اعطای زمین، صدور مجوزها و جذب سرمایه‌گذاری بخش خصوصی باید مطابق قوانین بالادستی در این مناطق تسهیل و پیگیری شود.

چابک‌سازی اداری مناطق آزاد

وی با اشاره به برنامه دولت برای چابک‌سازی ساختار اداری تصریح کرد: این رویکرد در دبیرخانه مناطق آزاد نیز با هدف ارتقای جایگاه و افزایش کارآمدی در دست اجراست.

نوسازی صنایع با فناوری جدید و ملاحظات زیست‌محیطی

مدنی‌زاده در ادامه به برنامه نوسازی واحدهای صنعتی آسیب‌دیده اشاره کرد و افزود: در این برنامه از فن‌آوری‌ها و خطوط تولید جدید به جای روش‌های پیشین استفاده خواهد شد و حتی جانمایی تازه‌ای برای صنایع آسیب‌دیده با در نظر گرفتن ملاحظات زیست‌محیطی پیش‌بینی شده است.

بسته‌های حمایتی دولت برای تولید

وی اتخاذ تصمیم‌های حمایتی دولت برای واحدهای صنعتی و تولیدی دارای مشکلات تقاضا یا زنجیره تولید را از دیگر اقدامات در دست اجرا عنوان کرد و گفت: بسته‌های حمایتی مانند بسته اخیر برای کارگاه‌های زیر ۵۰ نفر نیز با همین هدف تدوین شده‌اند.

وزیر اقتصاد یادآور شد: همان‌گونه که مردم با حضور پرشور خود در میدان‌ها و خیابان‌ها پای کار آمده‌اند، بی‌تردید سربازان اقتصادی هم در عرصه اقتصاد مسئولیت خطیر خود را به‌خوبی ایفا خواهند کرد.



تدوین بسته بخشودگی جرائم مالیاتی برای بنگاه‌های آسیب‌دیده از جنگ
تاریخ انتشار: ۲ اردیبهشت ۱۴۰۵
منبع: شادا

مقدمه

وزیر امور اقتصادی و دارایی در جریان بازدید از اداره کل امور مالیاتی مرکز تهران با اشاره به خسارت‌های گسترده وارد شده به بنگاه‌های اقتصادی در جریان جنگ، اعلام کرد: برای بنگاه‌های کسب‌وکار که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم آسیب دیده‌اند، بسته‌ای از امهال و بخشودگی جرائم مالیاتی در نظر گرفته می‌شود که پس از طی مراحل قانونی و مصوبه از دولت، اجرایی و به طور رسمی اطلاع‌رسانی می‌شود.

تهیه کننده: الهه آریا موحد^۱
کارشناس پژوهشکده امور اقتصادی

بخشودگی جرائم مالیاتی؛ راهکار دولت

وی افزود: این بسته حمایتی در فرآیند اخذ مجوزهای قانونی و مصوبه دولت قرار دارد و پس از نهایی شدن، به طور رسمی از سوی سازمان امور مالیاتی اطلاع‌رسانی می‌شود. وی ادامه داد: بسیاری از کسب‌وکارها در دوران جنگ عملاً از کار افتاده و بدون درآمد بوده‌اند و طبیعتاً امکان پرداخت مالیات نداشته‌اند؛ از این رو تصمیم دولت برای امهال و بخشودگی‌ها می‌تواند کمک بزرگی به این واحدهای آسیب‌دیده باشد.

سیدعلی مدنی‌زاده وزیر امور اقتصادی و دارایی، با حضور در اداره‌کل امور مالیاتی استان تهران (ساختمان شهید عارفی)، ضمن گفت‌وگو با مودیان و کارکنان از نزدیک در جریان روند ارائه خدمات و مهم‌ترین مسائل و مطالبات مردم قرار گرفت. وی در این بازدید با اشاره به اهمیت تسهیل امور مالیاتی، بر لزوم تداوم ارائه خدمات مناسب، شفاف و دقیق به مودیان تأکید کرد و خواستار پیگیری مستمر مشکلات و رفع موانع موجود در مسیر ارائه خدمات شد.



عنوان: آیا جهانی گرایان^۱ باید از دیدگاهها و اهداف خود صرف نظر کنند؟
برگرفته از اثر چرخه شوم اسوار پراساد^۲
تاریخ انتشار: ۵ فوریه ۲۰۲۶
منبع: مجله اکونومیست^۳

چکیده

این نوشتار با مرور و تحلیل کتاب «چرخه شوم» اثر اسوار پراساد به این پرسش می‌پردازد که چرا نظام جهانی برآمده از جهانی شدن به جای تقویت ثبات و همکاری به موتور بی‌ثباتی و منازعه تبدیل شده است. پراساد با تکیه بر تجربه خود در حوزه جهانی شدن مالی و صندوق بین‌المللی پول نشان می‌دهد که جابه‌جایی توازن قدرت از غرب به سمت قدرت‌های نوظهور، به‌ویژه چین و هند در تعامل با ساختارهای اقتصادی و سیاسی موجود «چرخه‌های شومی» از بازخوردهای منفی میان اقتصاد، سیاست داخلی و ژئوپلیتیک پدید آورده است. او توضیح می‌دهد که چگونه جریان‌های فرامرزی تجارت و سرمایه، به جای کاهش تنش میان قدرت‌های رقیب اکنون در امتداد خطوط ژئوپلیتیکی بازاریابی شده و انگیزه بنگاه‌ها و دولت‌ها را برای تشدید تنش‌ها افزایش داده است. رقابت بر سر ارزهای ذخیره، فرسایش نهادهای چندجانبه و دشواری قدرت‌های میانی در انتخاب میان آمریکا و چین از دیگر مصادیق این چرخه‌های شوم‌اند. هرچند نویسنده در پایان راهکارهایی برای شکستن این چرخه‌ها مانند کاهش تحریف‌های تجاری، احیای اعتماد میان دولت‌ها و اصلاح نقش نهادهای بین‌المللی پیشنهاد می‌کند، اما نشان می‌دهد که تحقق آن‌ها با موانع جدی روبه‌روست.

مترجم: مبین میرزا بابائی^۴
پژوهشگر همکار پژوهشکده امور اقتصادی

1. globalist
2. Eswar Prasad

3. Economist

۴. دانشجوی دکتری اقتصاد بخش عمومی در دانشگاه تهران.

مقدمه

قدرت مسلط به رقابت برخاسته بود و یادآور شد که ۱۲ مورد از این موارد به جنگ انجامیده است. کتاب پراساد از آن رو اثرگذار است که او چند گام فراتر می‌رود. به باور او افزون بر آنکه قدرت‌های نوظهور به بی‌نظمی دامن می‌زنند، نظام‌های اقتصادی و سیاسی جهان نیز این اثر را تشدید می‌کنند و او این سازوکار را با جزئیاتی قابل توجه تشریح می‌کند. اهمیت استدلال او از آن جهت دوچندان است که نویسنده از صاحب‌نظران برجسته در حوزه جهانی‌شدن مالی و رئیس پیشین بخش چین در صندوق بین‌المللی پول بوده است. همانند مارک کارنی، او نیز به جریان فکری‌ای تعلق دارد که زمانی همگرایی بین‌المللی را محرکی برای صلح و شکوفایی می‌دانست. اکنون اما بر این باور است که این نظام دچار دگردیسی شده است.

به جریان‌های فرامرزی تجارت و سرمایه‌بنگرید؛ جریان‌هایی که جهانی‌شدن آن‌ها را از رگه‌هایی باریک به سیلاب‌هایی خروشان بدل کرد. در نظریه چین روندی می‌بایست روابط میان قدرت‌های رقیب را بهبود می‌بخشید. شرکت‌های آمریکایی که در چین سرمایه‌گذاری می‌کنند، طبعاً نمی‌خواهند بازدهی‌شان با تنش‌های دیپلماتیک مختل شود؛ از این رو دولت خود را در جهت حفظ ثبات روابط تحت فشار قرار می‌دهند، اما در عمل هم‌زمان با آنکه سیاستمداران شمشیر از نیام کشیده‌اند و لحن تهدیدآمیز اتخاذ کرده‌اند، شرکت‌های آمریکایی از چین عقب‌نشینی کرده‌اند و جریان‌های تجارت و سرمایه به تدریج در امتداد خطوط ژئوپلیتیکی بازآرایی شده‌اند. این روند نه تنها انگیزه رهبران کسب‌وکار برای ترویج روابط دوستانه بین‌المللی را تضعیف می‌کند، بلکه اگر آن‌ها از یارانه‌های دولتی برای تولید در داخل به جای خارج یا از تعرفه‌هایی که آن‌ها را از رقابت خارجی مصون می‌دارد بهره‌مند شوند، انگیزه‌های تازه‌ای نیز می‌یابند: تشویق و تشدید تنش‌هایی که می‌تواند به یارانه‌ها و تعرفه‌های بیشتر بینجامد.

این کتاب چندین «چرخه شوم» دیگر را نیز که در بخش‌های مختلف اقتصاد جهانی در کمین‌اند، ترسیم می‌کند. به استدلال پراساد، رقابت برای جایگزینی دلار به عنوان ارز ذخیره جهانی یا دست‌کم کاهش نفوذ آن به شکل‌گیری لایه دوم از ارزهای جایگزین مانند یورو، ین و یوان به صورت پراکنده‌تری انجامیده است. فرسایش هنجارهای بین‌المللی و کاهش کارآمدی

«چرخه شوم». اثر اسوار پراساد. انتشارات بیسیک ونچر؛ ۳۶۸ صفحه؛ ۳۲ دلار. انتشارات هارس^۲؛ ۲۲ پوند. سرمایه‌گذاران طلا پناهگاه سنتی خود در برابر آشوب و بی‌نظمی فراگیر را در مسیری پرنوسان و شبیه به ترن هوایی قرار داده‌اند. در پایتخت‌های اروپایی، مقام‌های دولتی در حال بررسی راهکارهایی برای مقابله با یک جنگ تجاری با آمریکا هستند. در شرق دورتر جنگی واقعی میان روسیه و اوکراین جریان دارد. نهادهای چندجانبه‌ای همچون سازمان ملل و سازمان تجارت جهانی که برای پیشگیری از چنین منازعاتی ایجاد شده‌اند، ناتوان به نظر می‌رسند. حتی الگوهای برجسته ادغام و همگرایی بین‌المللی نیز ظاهراً از آن دست کشیده‌اند. مارک کارنی^۳، نخست‌وزیر کانادا و به تعبیر بسیاری «جهانی‌گرایان جهان»، در گردهمایی سالانه اخیر جهانی‌گرایی در داووس اظهار داشت: «ما در میانه یک گسست قرار داریم». بنابراین اکنون زمان مناسبی است که یک گام به عقب برداریم و پرسیم چرا امور از هم می‌پاشند. در کتاب «چرخه شوم»، اسوار پراساد، استاد اقتصاد دانشگاه کرنل^۴، پاسخی تأمل‌برانگیز و هشداردهنده به این پرسش ارائه می‌کند. او در کتاب خود استدلال می‌کند که دگرگونی در توازن قدرت میان کشورها از جمله ظهور چین و هند و افول برتری غرب اقتصاد جهانی را به موتور بی‌ثباتی و آشفتگی بدل کرده است. این بازآرایی قدرت در گذشته می‌توانست «فرصت‌هایی برای ثبات بیشتر» فراهم آورد؛ به این معنا که کشورها از بیم از دست دادن نفوذ خود، قدرتشان را «به شیوه‌ای سازنده به کار گیرند»، اما در عوض «چرخه بازخورد میان اقتصاد، سیاست داخلی و ژئوپلیتیک از کنترل خارج شده و در همه جبهه‌ها به روندی ویرانگر تبدیل شده است».

این ایده که جابه‌جایی در توازن قدرت می‌تواند به تنش و بحران بینجامد، چندان تازه نیست. در سده پنجم پیش از میلاد، توسیدید^۵، تاریخ‌نگار یونانی، نوشت که جنگ پلوپونز^۶ به سبب «ظهور آتن و هراسی که این امر در اسپار타 برانگیخت» «اجتناب‌ناپذیر» شده بود. در مقاله‌ای پخواننده (منتشر شده در سال ۲۰۱۵) و کتابی در سال ۲۰۱۷، گراهام آلیسون^۷ از دانشگاه هاروارد^۸ بررسی کرد که آیا این «تله توسیدید» می‌تواند به جنگی میان آمریکا و چین بینجامد یا نه. او ۱۶ مورد در طول پانصد سال گذشته شناسایی کرد که در آن‌ها یک قدرت نوظهور با

1. Basic Venture
2. Hurst
3. Mark Carney
4. Cornell University

5. Thucydides
6. Peloponnesian war
7. Graham Allison
8. Harvard University

بهبتر از انحصارات بدون کنترل در صنایع مانند فناوری و بهداشت ایجاد می‌کند، هنگامی که به ژئوپلیتیک اعمال شود به جای بهبود آشوب و هرج و مرج به بار می‌آورد. فرماندهان جنگ از دوران پیش از توسیدید این نکته را می‌دانستند، اما به نقل از پراساد، نکته نگران‌کننده امروز این است که ایده «تقسیم قدرت میان بسیاری از بازیگران مفید است» و این تقسیم قدرت «نیروی محرکه‌ای برای پشتوانه اصول دموکراتیکی است که غرب برای آن ارزش قائل است».

نهادهای چندجانبه‌ای که قرار است ضامن اجرای آن‌ها باشند، ممکن است با ظهور نهادهای رقیب به رهبری چین تشدید شود. برای قدرت‌های میانی که میان آمریکا و چین گرفتار شده‌اند از جمله هند، گزینه‌ها «تنها در میزان شدت و سختی متفاوت‌اند». رفتار معامله‌محور و صرفاً مصلحت‌جویانه‌ای که این وضعیت تقویت می‌کند، به هیچ‌وجه زمینه‌ساز اتحادهای پایدار نیست. در پس همه این مسائل، استدلالی جالب برای یک اقتصاددان نهفته است: اینکه رقابتی که معمولاً تصور می‌شود، نتایجی بسیار

آماده خبر خوب باشید

نویسنده درست می‌گوید که جهان پایدارتر می‌شد اگر نهادها اعتبار خود را بازسازی کرده و دولت‌ها با شهروندان صادقانه درباره مصالح و زیان‌های سیاست‌هایشان سخن می‌گفتند. اما پرسش این است: چقدر این تصویر به واقعیت نزدیک است؟

به طور قابل درک، نقطه ضعف کتاب این است که تمام سخن از «شوم‌گرایی» و چرخه‌های ویرانگر، حال و هوای بسیار تاریکی به خواننده می‌دهد. به عبارت دیگر «چرخه شوم» خوانشی کاملاً افسرده‌کننده است. در پایان کتاب پراساد با جسارت تلاش می‌کند پیشنهادهایی برای شکستن این چرخه‌های شوم ارائه دهد. این پیشنهادها عمدتاً ایده‌هایی دور از دسترس و خوش‌بینانه‌اند از جمله اینکه آمریکا و چین از تحریف تجارت دست بکشند، دولت‌ها بیشتر به یکدیگر اعتماد کنند و صندوق بین‌المللی پول کشورهای قوی را به همان سخت‌گیری که با کشورهای ضعیف برخورد می‌کند، مورد بررسی قرار دهد.



عنوان: چرا مغز انسان از هوش مصنوعی اهمیت بیشتری دارد.
تاریخ انتشار: ۵ فوریه ۲۰۲۶
منبع: مجله اکونومیست^۱

چکیده

با پیشرفت روزافزون هوش مصنوعی بسیاری تصور می‌کنند این فناوری می‌تواند جایگزین مغز و قضاوت مستقل انسان شود. واقعیت اما کاملاً متفاوت است: هوش مصنوعی نه تنها انسان را از تفکر مستقل بی‌نیاز نمی‌کند، بلکه به سلامت، قدرت تحلیل و خلاقیت مغز بیش از پیش وابسته است. در شرایط کنونی، سرمایه انسانی مبتنی بر توان فکری و شناختی افراد ارزشمندترین و محدودترین عامل تولید در اقتصاد به شمار می‌رود، زیرا تنها منبعی است که قادر به تفکر خلاق، تصمیم‌گیری اخلاقی^۲ و هدایت مسئولانه قدرت فناوری است. هوش مصنوعی می‌تواند خروجی‌ها و الگوریتم‌ها را شبیه‌سازی کند، اما جایگزین توانایی‌های اصلی مغز انسان^۳ نمی‌شود. این وابستگی به مغز انسان در حوزه‌های اقتصادی و صنعتی نیز آشکار است. مدیران شرکت‌ها و تصمیم‌گیرندگان دولتی نیازمند هدایت فناوری، تعریف اهداف استراتژیک و تنظیم محدودیت‌های اخلاقی برای هوش مصنوعی هستند. همکاری مؤثر بین مدارس، دانشگاه‌ها، شرکت‌ها و سیاست‌گذاران کلید بهره‌برداری از ظرفیت‌های AI و افزایش مزیت رقابتی کشورها است. بدون توسعه مهارت‌های شناختی، ریسک تصمیمات نادرست، سوءاستفاده از فناوری و ناکارآمدی اقتصادی افزایش می‌یابد. در سطح کلان نیز هوش مصنوعی به‌عنوان یک شتاب‌دهنده عمل می‌کند، اما مغز انسان همانند فرمان خودرو نقش هدایت‌کننده دارد. بنابراین، سیاست‌های آموزشی و صنعتی باید تمرکز ویژه‌ای بر ارتقای ظرفیت‌های مغزی و توانایی‌های تحلیلی انسان داشته باشند تا فناوری‌های هوشمند به شکلی مسئولانه و خلاقانه توسعه یابند و منافع اقتصادی و اجتماعی حاصل از آن به حداکثر برسد.

مترجم: فرشاد امیدجیوان^۴
پژوهشگر همکار پژوهش‌شده امور اقتصادی

1. Economist magazine
2. Ethical Decision-Making
3. Human Brain

۴. دانش آموخته کارشناسی ارشد اقتصاد نظری از دانشگاه زنجان.

مقدمه

کلیدی در خلاقیت^۱، تصمیم‌گیری اخلاقی، حل مسئله و هدایت فناوری دارد. در کنار بحث اصلی درباره جایگاه برتر ذهن انسان در برابر هوش مصنوعی موضوعاتی همچون تحول اقتصاد فناوری، پیوند میان صنعت خودرو و هوش مصنوعی نیز مورد توجه قرار گرفته است.

در عصر حاضر با پیشرفت‌های سریع هوش مصنوعی (AI)، برخی تصور می‌کنند که این فناوری می‌تواند انسان را از محدودیت‌های ذهنی رها کند، اما تجارب علمی و مدیریتی نشان می‌دهد که هوش مصنوعی به جای جایگزینی مغز انسان وابستگی ما به آن را بیشتر کرده است. مغز انسان همچنان نقش

هوش مصنوعی و مغز انسان: بازاندیشی یک خطای سیاستی

عصر هوش مصنوعی به گلوگاه توسعه تبدیل می‌شود، شواهد نشان می‌دهد که ارزش این سرمایه با مقیاس‌پذیر شدن فناوری‌های هوشمند افزایش می‌یابد. بنابراین، سیاست‌هایی که به تضعیف نهادهای تنظیم‌گر، کاهش سرمایه‌گذاری در آموزش، سلامت روان، یا نادیده گرفتن کیفیت سرمایه انسانی منجر شوند، نه تنها مزیت رقابتی ایجاد نمی‌کنند، بلکه می‌توانند ظرفیت بهره‌برداری مؤثر از هوش مصنوعی را نیز تضعیف کنند.

در نتیجه از منظر سیاست‌گذاری اقتصادی، رقابت در عصر هوش مصنوعی، بیش از آنکه مسابقه الگوریتم‌ها باشد، رقابت بر سر کیفیت مغز انسان و نهادهای پشتیبان آن است. کشورهایی که هم‌زمان در توسعه فناوری و تقویت سرمایه انسانی، چارچوب‌های اخلاقی و نهادهای تنظیم‌گر هوشمند سرمایه‌گذاری می‌کنند، در بلندمدت مزیت پایدارتری در اقتصاد جهانی به دست خواهند آورد در همین راستا، استدلال مبنی بر اینکه دولت باید «از سر راه کنار برود» تا بازارهای آزاد و بدون مقررات بتوانند مطابق منطق خود عمل کنند، این دیدگاه نیز گمراه‌کننده است. تجربه حکمرانی فناوری نشان می‌دهد که همکاری نظام‌مند میان بخش عمومی و بخش خصوصی یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است. هوش مصنوعی می‌تواند نقش یک شتاب‌دهنده را ایفا کند، اما مغز انسان فرمان‌دهایت این شتاب را در دست دارد.

در شرایط کنونی، آنچه بیش از هر چیز مورد نیاز است، تقویت همکاری میان نظام آموزشی و بنگاه‌های اقتصادی، میان سیاست‌گذاران و مدیران اجرایی و حتی میان بدنه‌های بوروکراتیک و سیاستمداران رادیکال مخالف مقررات است. بدون این هم‌افزایی نهادی، نه بازار به‌درستی عمل خواهد کرد و نه فناوری به نتایج مطلوب اقتصادی و اجتماعی منجر می‌شود.

نویسنده: دکتر هریس ایر^۲، مدیر اجرایی، ابتکار جهانی اقتصاد مغز^۳، سان‌فرانسیسکو

در بحث‌های اخیر پیرامون نقش هوش مصنوعی در اقتصاد و حکمرانی فناوری، برخی دیدگاه‌ها بر این فرض استوار شده‌اند که گسترش این فناوری می‌تواند انسان را از محدودیت‌های شناختی رها سازد و مسیر توسعه را صرفاً از طریق بازارهای آزاد و حداقل مداخله دولت هموار کند. از جمله، در یادداشتی که اخیراً از سوی خاویر میلی^۲، رئیس‌جمهور آرژانتین، در ستایش بازار و ضرورت کنار رفتن دولت از مسیر نوآوری تأکید شده است، دو پیش‌فرض نادرست درباره نقش هوش مصنوعی در اقتصاد و حکمرانی فناوری به چشم می‌خورد. یکی از مهم‌ترین این پیش‌فرض‌ها این ادعاست که هوش مصنوعی انسان را از «محدودیت‌های مغز انسانی» رها می‌سازد. این گزاره نه تنها دقیق نیست، بلکه می‌تواند مبنای سیاست‌گذاری نادرستی در حوزه اقتصاد دیجیتال و سرمایه انسانی قرار گیرد.

در واقع، گسترش هوش مصنوعی نه تنها وابستگی نظام‌های اقتصادی به مغز انسان را کاهش نمی‌دهد، بلکه آن را عمیق‌تر و حیاتی‌تر می‌سازد. هرچه نقش هوش مصنوعی در تصمیم‌سازی، تولید و مدیریت سیستم‌های پیچیده افزایش می‌یابد، اهمیت سلامت شناختی، قضاوت انسانی، تاب‌آوری ذهنی و ظرفیت اخلاقی نیروی انسانی نیز بیشتر می‌شود. از این منظر، مغز انسان نه یک عامل محدودکننده، بلکه ستون فقرات حکمرانی مؤثر بر فناوری‌های پیشرفته است.

از منظر اقتصاد سیاسی فناوری، مغز انسان را می‌توان کمیاب‌ترین و ارزشمندترین زیرساخت اقتصادی^۲ عصر دیجیتال دانست. اگرچه سامانه‌های هوش مصنوعی قادر به تقلید خروجی‌ها، بهینه‌سازی فرایندها و حتی تولید محتوا هستند، اما فاقد توانایی‌هایی‌اند که برای پایداری رشد اقتصادی و اجتماعی ضروری است؛ از جمله تفکر اصیل، خلاقیت بنیادین، تصمیم‌گیری اخلاقی در شرایط عدم قطعیت، سازگاری^۴ با شوک‌ها و هدایت مسئولانه قدرت فناوری. برخلاف این تصور که مغز انسانی در

1. Creativity
2. Javier Milei
3. Economic Infrastructure

4. Adaptability
5. Dr Harris Eyre
6. Global Brain Economy Initiative

هوش مصنوعی و تحول اقتصاد فناوری

تجربه صنعت خودرو نشان می‌دهد که علی‌رغم میزان بالای سرمایه‌گذاری و پیچیدگی زنجیره تأمین هیچ بنگاهی نتوانسته است به انحصار پایدار در سطح جهانی دست یابد. به قیاس، در حوزه هوش مصنوعی نیز انتظار می‌رود ساختار بازار ماهیتی چندقطبی داشته باشد و عرضه‌کنندگان مختلف با تمرکز بر نیازهای متنوع کاربران و کاربردهای گوناگون، در کنار یکدیگر به فعالیت بپردازند. بر این اساس، مسیر تحول هوش مصنوعی احتمالاً در چارچوب رقابتی پویا شکل خواهد گرفت؛ چارچوبی که در آن مزیت‌های نسبی، نوآوری مستمر و سازگاری با الزامات بازار تعیین‌کننده جایگاه بازیگران است. تحقق چنین چشم‌اندازی مستلزم آن است که سیاست‌گذاران از مداخله‌های شتاب‌زده برای تعیین برندگان بالقوه خودداری کنند و شرایط رقابت منصفانه و باز را فراهم آورند تا سازوکارهای بازار بتوانند به‌طور کارآمد عمل کنند.

نویسنده: مورتیز گروس-ونتروپ^۲ — استاد دانشکده علوم کامپیوتر در دانشگاه وین.

در مجموع، هوش مصنوعی را نمی‌توان جایگزین مغز انسان دانست؛ بلکه باید آن را ابزاری دانست که ارزش سرمایه انسانی را افزایش می‌دهد. آینده اقتصاد فناوری به توانایی جوامع در ایجاد توازن میان نوآوری، تنظیم‌گری هوشمند و سرمایه‌گذاری در ظرفیت‌های انسانی وابسته است — توازنی که بدون آن، نه بازار به‌درستی عمل خواهد کرد و نه فناوری به رفاه پایدار منجر می‌شود.

از منظر تحولات بنگاهی نیز، هوش مصنوعی در حال دگرگون کردن ماهیت توسعه نرم‌افزار است. در گذشته، تولید نرم‌افزار مستلزم تیم‌های بزرگ تخصصی برای طراحی، برنامه‌نویسی و مدیریت زیرساخت بود، اما امروز موفقیت بیش از هر چیز به توانایی تعریف مسئله، طرح پرسش‌های دقیق و تعیین چارچوب برای سامانه‌های هوشمند وابسته است.

به بیان دیگر، بنگاه‌ها دیگر تنها به عرضه‌کنندگان نرم‌افزار نیاز ندارند، بلکه به همکارانی فناورانه احتیاج دارند که بتوانند نیروی کار دیجیتال در اختیارشان قرار دهند. از همین رو، بازار نسبت به شرکت‌هایی که همچنان بر الگوهای سنتی تکیه دارند واکنش منفی نشان می‌دهد، زیرا تفاوت میان رویکردهای قدیمی و شیوه‌های نوین مبتنی بر هوش مصنوعی را به‌خوبی تشخیص می‌دهد.

رایان نیکولز^۱، مدیر ارشد سابق محصول در بخش خدمات ابری یک شرکت بزرگ فناوری، کالیفرنیا

از سوی دیگر، مقایسه میان صنعت خودرو و حوزه هوش مصنوعی (در یادداشت «لحظه دیپ‌سیک اروپا^۳») نشان می‌دهد که هر دو از صنایع سرمایه‌بر با موانع ورود قابل توجه هستند، به‌طوری که ورود مؤثر به عرصه رقابت در آن‌ها مستلزم تخصیص منابع مالی قابل ملاحظه و ایجاد ظرفیت‌های فناورانه پیشرفته است. در عین حال، مبانی فنی و چارچوب‌های دانشی هر دو صنعت تا حد زیادی تثبیت شده و در دسترس بازیگران جدید قرار دارد؛ عاملی که امکان ظهور سریع بازیگران نوظهور و توسعه محصولات رقابتی را فراهم می‌کند.

1. Ryan Nichols
2. Europe's DeepSeek moment
3. Moritz Grosse-Wentrup



عنوان: افول آزادی رسانه‌ها در جهان؛ فرصتی برای گسترش فساد
تاریخ انتشار: ۵ فوریه ۲۰۲۶
منبع: مجله اکونومیست^۱

چکیده

در سال‌های اخیر، روند جهانی نشان می‌دهد که آزادی مطبوعات^۲ با محدودیت‌های فزاینده مواجه شده و حتی در برخی نظام‌های مدعی دموکراسی دولت‌ها از طریق سازوکارهای حقوقی و اهرم‌های مالی فضای فعالیت رسانه‌ها را محدود کرده‌اند. این محدودیت‌ها شامل فشارهای مالی، تبلیغات جانبدارانه، تهدید حقوقی و نظارت امنیتی بر رسانه‌های مستقل و روزنامه‌نگاران^۳ است و هدف آن ایجاد فضایی رسانه‌ای است که در آن عمدتاً تمجید از دولت و مقامات برجسته شود و نقدهای جدی یا بررسی تخلفات به حداقل برسد. پیامد مستقیم این وضعیت، افزایش فساد و سوءاستفاده از قدرت است؛ هرچه رسانه‌ها کمتر بتوانند عملکرد مقامات را بررسی و افشا کنند، امکان تخلف و اختلاس بیشتر می‌شود و این روند به‌طور تدریجی و طی چند سال شکل می‌گیرد. مطالعات تاریخی در حدود ۱۸۰ کشور نشان می‌دهد که کاهش آزادی مطبوعات زمینه افزایش فساد را فراهم می‌کند و اثر آن در دوره‌های کوتاه انتخاباتی ممکن است دیده نشود، اما اقتصاد و نهادهای دولتی را به شدت آسیب‌پذیر می‌کند. علاوه بر این، فناوری‌های دیجیتال فرصت‌هایی برای گزارشگری مستقل و نظارت بر قدرت فراهم کرده‌اند، اما همزمان ابزارهای جاسوسی، محدودیت‌های قانونی و تهدیدهای امنیتی کار روزنامه‌نگاری را دشوار کرده است. در این میان، کاهش حمایت آمریکا از رسانه‌های مستقل خارجی نیز موجب شده فشارهای بین‌المللی بر حکومت‌های متخلف کاهش یابد و این روند تسریع شود. تهدید روزنامه‌نگاران، از جمله موردهایی مانند رفتارهای توهین‌آمیز در فضای مجازی، تهدید فیزیکی یا محاکمه‌های ظالمانه، علاوه بر تبعات انسانی باعث ترس و خودسانسوری در جامعه رسانه‌ای^۴ شده و مانع افشای فساد و ناهنجاری‌ها می‌شود. همچنین، از منظر اقتصادی و راهبردی محدود شدن آزادی مطبوعات منجر به ناکارآمدی در تخصیص منابع، افزایش ریسک سرمایه‌گذاری و کاهش اعتماد عمومی به نهادهای اقتصادی و قانونی می‌شود. فقدان اطلاعات شفاف و دقیق تصمیم‌گیری‌های اقتصادی را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد و هزینه‌های پنهان فساد را افزایش می‌دهد. بنابراین، حمایت از رسانه‌های مستقل و تضمین شفافیت عملکرد دولت‌ها نه تنها یک ضرورت اخلاقی و اجتماعی است، بلکه یک سرمایه راهبردی برای توسعه پایدار و رشد اقتصادی به شمار می‌رود. سیاست‌گذاران باید ضمن ایجاد نهادهای نظارتی قوی، سازوکارهای مالی و قانونی برای حفاظت از استقلال رسانه‌ها فراهم کنند تا از آثار منفی فساد و اطلاعات ناقص بر اقتصاد جلوگیری شود و محیطی شفاف و قابل اعتماد برای سرمایه‌گذاران و شهروندان ایجاد گردد.

مترجم: فرشاد امیدجیوان^۵
پژوهشگر همکار پژوهشکده امور اقتصادی

1. The Economist
2. Press freedom
3. Journalists

4. Self-censorship of media

۵. دانش آموخته کارشناسی ارشد اقتصاد نظری از دانشگاه زنجان.

مقدمه

واکنش عمومی را برمی‌انگیزد. با این حال، اعتماد به رسانه‌ها در کشورهای توسعه‌یافته کاهش یافته است، به ویژه پس از ظهور شبکه‌های اجتماعی که اشتباهات رسانه‌ای را گسترده‌تر و پررنگ‌تر کرده است. در حالی که برخی ممکن است نسبت به وضعیت بحرانی روزنامه‌نگاری بی‌تفاوت باشند، این مسئله مستقیماً به منافع عمومی مرتبط است.

روزنامه‌نگاران گاهی رفتارهایی دارند که می‌تواند موجب نارضایتی شود. آن‌ها مسائل را ساده‌سازی و بعضاً بزرگ‌نمایی می‌کنند و گاهی نیز اشتباه می‌کنند. اغلب این افراد تحصیل کرده، از طبقه متوسط و با گرایش‌های اندکی چپ‌گرا هستند و در نتیجه دیدگاه‌هایشان گاهی با بخشی از جامعه سازگاری ندارد. رفتار غیرحرفه‌ای آن‌ها، مانند پخش کلیپ‌های تولید شده از مقامات

کاهش آزادی رسانه‌ها و پیامدهای آن

تحلیل داده‌های ۱۸۰ کشور طی ۸۰ سال گذشته توسط پروژه تحقیقاتی «وی-دم»^۲ نشان می‌دهد که کاهش آزادی مطبوعات و افزایش فساد در یک چرخه بازخورد متقابل قرار دارند: سیاستمداران فاسد انگیزه دارند رسانه‌ها را محدود کنند و هرچه تخلفات آن‌ها بیشتر شود، انگیزه‌شان برای سرکوب گزارشگری انتقادی افزایش می‌یابد. این روند معمولاً به صورت تدریجی و چندساله رخ می‌دهد و شهروندان ممکن است تا پس از انتخابات بعدی اثرات آن را مشاهده نکنند. این وضعیت تحت حکومت‌های پوپولیست^۳ که منتقدان خود را دشمن می‌دانند و نهادهایی که قدرت آنان را محدود می‌کنند تضعیف می‌کنند، تشدید می‌شود.

آزادی مطبوعات در جهان طی سال‌های اخیر روندی نزولی داشته است. شاخص جهانی گزارشگران بدون مرز (RSF)^۱ نشان می‌دهد که از سال ۲۰۱۴ وضعیت جهانی آزادی رسانه‌ها از سطح نسبتاً مطلوب در ایالات متحده به سطحی بحرانی مانند صربستان کاهش یافته است؛ جایی که خبرنگارانی که فساد و سوءاستفاده را گزارش می‌کنند، توسط نیروهای انتظامی مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند. این موضوع تنها محدود به آزادی بیان نیست. روزنامه‌نگاری انتقادی نقش حیاتی در نظارت بر عملکرد دولت و پیشگیری از سوءاستفاده و فساد مقامات دارد. هنگامی که مسئولان مطمئن باشند تخلفات آن‌ها افشا نخواهد شد، انگیزه و احتمال ارتکاب فساد افزایش می‌یابد.

ابزارهای نوین محدودسازی رسانه‌ها

بدون مرز نشان می‌دهند که در ۱۶۰ کشور از ۱۸۰ کشور مورد بررسی رسانه‌ها از نظر مالی در وضعیت شکننده‌ای قرار دارند. تهدیدها و محدودیت‌های حرفه‌ای برای روزنامه‌نگاران علاوه بر فشارهای اقتصادی و نهادهای روزنامه‌نگاران مستقل با تهدید و رفتارهای توهین‌آمیز مواجه می‌شوند. افرادی که دولت‌ها و مقامات را نقد می‌کنند، به ویژه زنان، اغلب هدف فشارهای شخصی، تهدید و افشای غیرقانونی اطلاعات خصوصی قرار می‌گیرند. یک نظرسنجی سازمان ملل نشان می‌دهد، ۷۵ درصد از خبرنگاران زن تجربه رفتارهای توهین‌آمیز فضای مجازی و ۴۲ درصد تجربه تهدید داشته‌اند. برخی از قوانین ملی امنیتی یا مقررات مرتبط با اخبار جعلی^۴، زمینه‌ساز سرکوب خبرنگاران می‌شود و حتی ممکن است آن‌ها را به جرم‌هایی که ارتباطی با روزنامه‌نگاری ندارد، محکوم کنند.

حتی دولت‌هایی که به ظاهر دموکراتیک هستند، از روش‌هایی مشابه آنچه در رژیم‌های اقتدارگرا مشاهده می‌شود، بهره می‌گیرند. این دولت‌ها تلاش می‌کنند محیطی رسانه‌ای ایجاد کنند که در آن تمجید از حاکمیت پررنگ و انتقادهای مستقل به حداقل برسد. افراد وفادار برای مدیریت رسانه‌های دولتی منصوب می‌شوند، بودجه تبلیغات دولتی به رسانه‌های موافق اختصاص می‌یابد و میلیاردی که از قراردادهای دولتی بهره‌مند هستند، تشویق می‌شوند رسانه‌های مستقل را خریداری و تحت کنترل خود درآورند.

در مقابل، رسانه‌های انتقادی با فشارهای مالی و حقوقی شدیدی مواجه هستند. بسیاری از این رسانه‌ها از تبلیغات دولتی محروم می‌شوند، شرکت‌های خصوصی تحت فشار قرار می‌گیرند تا همکاری با آن‌ها را قطع کنند، بازرسی‌های مالی مکرر و پرونده‌های قضایی بی‌پایان بر آن‌ها تحمیل می‌شود. گزارشگران

1. Reporters Without Borders (RSF)
2. V-Dem

3. Populist governments
4. Fake News

تأثیر فناوری دیجیتال بر آزادی بیان

حریم خصوصی برای محافظت از سیاستمداران استفاده می‌کنند و مانع بررسی و رصد عملکرد آنان می‌شوند. علاوه بر این، نظارت دیجیتال و نفوذ به تلفن‌های همراه روزنامه‌نگاران افراد مستعد افشای تخلفات را از اقدام باز می‌دارد. دولت آمریکا که پیش‌تر از آزادی رسانه‌ها در جهان حمایت می‌کرد، اکنون نقش کمتری در این زمینه ایفا می‌کند. یارانه‌های رسانه‌های مستقل خارجی قطع شده و برخی از آن‌ها تعطیل شده‌اند. این شرایط به افزایش فرصت برای سرکوب روزنامه‌نگاران و محدود کردن رسانه‌های مستقل در سطح بین‌المللی منجر شده و در نتیجه، آزادی اطلاع‌رسانی و شفافیت عمومی با خطر جدی مواجه شده است.

فناوری دیجیتال فرصت‌های بی‌سابقه‌ای برای بیان آزاد و انتشار اطلاعات فراهم کرده است. امروز هر فرد می‌تواند با یک گوشی هوشمند رفتارهای خشونت‌آمیز نیروهای انتظامی را ضبط کرده و در شبکه‌های اجتماعی منتشر کند، امری که به نظارت عمومی و پاسخگویی قدرت‌ها کمک می‌کند. با این حال، این ابزارها به اندازه‌ای که در ابتدا انتظار می‌رفت موجب تقویت آزادی و شفافیت نشده‌اند. برخی حکومت‌های اقتدارگرا در زمان اعتراضات یا ناآرامی‌های سیاسی دسترسی به اینترنت را محدود یا قطع می‌کنند تا جریان اطلاعات و سازماندهی مخالفان را مهار کنند. در عین حال، برخی دولت‌های ضعیف دموکراتیک از قوانین

پیامدهای اقتصادی و راهبردی

اقتصاد و توسعه پایدار است. سیاست‌گذاران و نهادهای اقتصادی باید در طراحی استراتژی‌های خود توجه ویژه‌ای به حفظ استقلال و توانمندی رسانه‌ها داشته باشند تا از آثار منفی فساد و اطلاعات ناقص بر تصمیم‌گیری‌های اقتصادی جلوگیری شود.

کاهش آزادی مطبوعات پیامدهای مستقیم بر اقتصاد و سیاستگذاری دارد. کاهش آزادی مطبوعات باعث افزایش فساد، ناکارآمدی در تخصیص منابع و ریسک‌های سرمایه‌گذاری می‌شود. بنابراین، حمایت از رسانه‌های مستقل و تضمین شفافیت نه تنها یک ضرورت اخلاقی، بلکه یک سرمایه راهبردی برای



عنوان: خشم؛ زهر سهمگین در جام سیاستمداران میانه‌رو
تکانه‌های هوش مصنوعی؛ چگونه جهان به کانون نارضایتی و کینه‌های فروخورده بدل می‌شود؟
تاریخ انتشار: ۵ فوریه ۲۰۲۶
منبع: مجله اکونومیست^۱

چکیده

گزارش پیش‌رو با بررسی پیامدهای اجتماعی هوش مصنوعی در سال ۲۰۲۶، هشدار می‌دهد که بزرگ‌ترین چالش پیش‌روی سیاستمداران، نه بیکاری صرف، بلکه فوران «خشم و احساس تحقیر» در میان شهروندانی است که هویت و کرامت انسانی خود را در برابر سلطه الگوریتم‌ها از دست رفته می‌بینند. در حالی که نظام استبدادی چین از طریق «مهندسی اجتماعی»، سرکوب سیستماتیک و پیوند زدن فناوری به «غرور ملی» موفق شده اضطراب عمومی را مهار و کارگران را به پذیرش اجباری واقعیت‌های نوین وادارد، دموکراسی‌های غربی در بن‌بستی راهبردی گرفتار شده‌اند؛ جایی که میانه‌روها با وعده‌های خوش‌بینانه و برنامه‌های بازآموزی (که در برابر شتاب سریع فناوری ناکافی به نظر می‌رسند)، عملاً روی لبه تیغ حرکت می‌کنند. در مقابل، پوپولیست‌هایی نظیر دونالد ترامپ با «سلاح‌سازی از حس تحقیر توده‌ها» به جای ارائه راهکار به این خشم مشروعیت بخشیده و آن را علیه نخبگان و بیگانگان جهت‌دهی می‌کنند. گزارش نتیجه می‌گیرد که در عصر گسست حاصل از اتوماسیون، سیاستمداران میانه‌رو به دلیل رویکرد صرفاً تسکین‌دهنده در خطر حذف قرار دارند و جهان به سوی «سیاست فقدان و بی‌ثباتی» پیش می‌رود؛ وضعیتی که در آن اگر دولت‌ها نتوانند به جای صدقه «کرامت شغلی» را احیا کنند، مستحکم‌ترین ساختارهای سیاسی نیز در برابر انفجار خشم اجتماعی تاب نخواهند آورد.

مترجم: سامان الماسی^۲
پژوهشگر همکار پژوهشکده امور اقتصادی

مقدمه

به مهاجرت بزنند یا به اجبار هویت شغلی خود را بازتعریف کنند. در این میان، چنانچه شعله‌های سرخوردگی توده‌ها زبانه بکشد، ماشین تبلیغات و ابزارهای سرکوب نظام بلافاصله برای مهار و خاموش کردن آن به حرکت درمی‌آیند.

تبلیغاتِ پرطنینِ حزب در ستایشِ تغییرِ ثمربخش بوده است. نظرسنجی سال گذشته مؤسسه ادلمن^۱ فاش کرد که پاسخ‌دهندگان چینی در مقایسه با هم‌تایان آمریکایی، برزیلی، بریتانیایی و آلمانی خود با آغوشی بسیار بازتر به استقبال هوش مصنوعی رفته‌اند و هراسِ چندانی از بابت امنیت شغلی ندارند. این رویکرد، تا حد زیادی وام‌دار تلاش‌های بی‌وقفه پکن در بازنمایی فناوری به عنوان رکن اصلی «غرور ملی»^۲ است؛ راهبردی که شهروندان را با نمایش مداوم ربات‌های رقصنده، دوربین‌های هوشمند پلیسی و کارخانه‌های تمام‌خودکار بمباران می‌کند. در نگاه مردم چین، واقعیت‌های ملموس سه دهه اخیر، یعنی شهرهایی به مراتب تمیزتر، مرفه‌تر و امن‌تر وزنی تعیین‌کننده دارد. از همین رو، برای توده‌های مردم «فناوری نو» و «سعادتِ زندگی» در پیوندی ناگسستنی و هم‌گام با یکدیگر پیش می‌روند. البته هیچ‌یک از این شواهد به معنای آن نیست که کارگران چینی موجوداتی مورچه‌وار هستند یا به‌طور ژنتیکی با «رنج» خو گرفته‌اند. هر روز خیابان‌های چین شاهد هجوم بی‌محابای اسکوترهایی است که پیک‌های موتوری‌شان با سرعت‌هایی جنون‌آمیز می‌رانند؛ گویی گریزی ندارند، جز اطاعت محض از دستورات الگوریتم‌های شبح‌گونی که بر صفحه‌ی گوشی‌هایشان نقش می‌بندد. مصرف‌کنندگان چینی شیفته‌ی رفاه حاصل از این خدمات‌اند، اما بسیاری نیز با دلهره به بهای سنگینی می‌نگرند که ارائه‌دهندگان این خدمات می‌پردازند. هو آنیان^۳ که خود سال‌ها در خط مقدم این نبرد، یعنی در قامت یک پیک موتوری خیابان‌های پکن را گز کرده بود، در کتابِ پرفروش خود با عنوان «من در پکن بسته جابه‌جا می‌کنم»^۴، پرده از واقعیت‌های تلخ زندگی‌اش برداشت؛ روایتی سرشار از سرخوردگی که به سرعت در میان مردم طنین‌انداز شد. امروزه اقتصاددانان چینی آشکارا بر سر این چالش بحث می‌کنند که چگونه می‌توان هوش مصنوعی را به خدمت هم‌زمان کارگران و اقتصاد درآورد. تا به امروز «مهندسی اجتماعی»^۵ پکن موفق شده است که اضطراب‌های عمومی را در میانه این دگرگونی‌های شگرف مهار کند، اما تاریخ ثابت کرده است که اگر فشار زیر پوست شهر از حد بگذرد، حتی

هنوز مجالی باقی است تا خوش‌بین‌ها و بدبین‌های دنیای فناوری صادقانه بر سر پیامد نهایی اتوماسیون و هوش مصنوعی بر سرنوشت بازار کار مجادله کنند. شاید همان‌طور که حامیان پرشور این تحول ادعا می‌کنند، هوش مصنوعی انفجاری اقتصادی و اشتغال‌زا برای تمام اعصار رقم بزند و یا شاید حق با پیام‌آوران تاریکی باشد و لشکری از بات‌ها و ربات‌های الگوریتم‌محور سنگرهای صنایع و مشاغل را یکی پس از دیگری فتح کنند. با این حال، یک پیامد از دایره تردید خارج است: در پهنه جهان صنعتی، سیاستمدارانِ هوشمند خود را برای رویارویی با موج فزاینده اضطراب عمومی آماده کرده‌اند. فارغ از آنکه فرجام بلندمدت هوش مصنوعی خیرخواهانه باشد یا قساوت‌بار بسیاری از شهروندان به‌زودی با این حقیقت تلخ روبه‌رو می‌شوند که مهارت‌ها و مدارک اعتباری‌شان که روزگاری ارج‌وقری داشت، دیگر در مختصات اقتصاد جدید جایگاهی ندارد، حتی در صورت خلق فرصت‌های شغلی تازه کارگران «گوشت و پوست و استخوان‌دار» اگر احساس کنند تنها در حال خدمت‌رسانی به اربابانی از جنس الگوریتم هستند، استقلال و از آن فراتر کرامت انسانی خود را از دست خواهند داد.

نشریه تلگراف از قول استراتژیست‌های هوشمند دولتی، به‌ویژه در آسیا، نقل می‌کند که در این دورانِ پرآشوب «مدیریت تحقیر»^۱ به یکی از کلیدی‌ترین مأموریت‌های دولت‌های کارآمد بدل خواهد شد. در میان قدرت‌های برتر اقتصادی، چین به‌واسطه رویکرد مقتدرانه در مهار پیامدهای «تغییرات مخل»^۲ مورد تحسین واقع‌گرایان قرار گرفته است. از منظر هواداران این الگو مقامات پکن در موقعیت ممتازی ایستاده‌اند؛ چراکه زوال یک بخش اقتصادی را صرفاً یک متغیر فنی برای اصلاح سیاست‌ها قلمداد می‌کنند، نه مجالی برای بازنگری در اصول یا تردید در مسیر. در آنجا بساط «انگشت اتهام» برچیده شده است؛ زیرا طرح این پرسش که «مسئول وقوع این وضعیت کیست؟»، مستقیماً حزب کمونیست یعنی مرجع غایی تصمیم‌گیری را هدف قرار می‌دهد؛ سناریویی که در نظام سیاسی چین خروج از خط قرمز محسوب می‌شود.

گزار از این پیچ تاریخی در چین به هیچ‌وجه فرآیندی ملایم و تدریجی نیست. در این ساختار، هر صنعتی که دیگر در خدمت کلان‌راهبردهای ملی نباشد، بی‌درنگ از چرخه حذف می‌شود. از خیل کارگران مازاد انتظار می‌رود که در پهنه وسیع کشور دست

1. The management of humiliation
2. Disruptive
3. Edelman
4. National pride

5. Hu Anyan
6. I Deliver Parcels in Beijing
7. Social engineering

سر این فرضیه که تکانه‌های اقتصادی ناشی از هوش مصنوعی و ربات‌ها با سرعتی مدیریت‌پذیر رخ خواهند داد، اما اگر این پیش‌بینی به سنگ بخورد، منابع محدود دولت‌های دموکراتیک که همین حالا هم در مضیقه هستند، به سرعت بلعیده و نابود خواهد شد.

پوپولیست‌هایی نظیر دونالد ترامپ، کمترین تلاشی برای فرونشاندن خشم توده‌ها نمی‌کنند. در مواجهه با رأی‌دهندگانی که شغل یا منزلت اقتصادی‌شان فروپاشیده، پوپولیست‌ها به دنبال «سلاح‌سازی» از حس تحقیر آن‌ها هستند. خواه سخن از جنبش «ماگا»^۲ در آمریکا باشد و خواه احزاب پوپولیست راست و چپ در اروپا همگی بر یک طبل می‌کوبند: «نخبگان آزمند یا بیگانگان دسیسه‌چین به مردم شریف خیانت کرده و نان‌شان را ربوده‌اند». این روایتی است که ریشه‌هایش به پیش از ظهور تب هوش مصنوعی بازمی‌گردد؛ نگاهی که در آن هرگونه افول اقتصادی نه یک روند طبیعی، بلکه یک «سرقت برنامه‌ریزی‌شده» قلمداد می‌شود. پوپولیست‌ها شاید نقشه‌ی راه معتبری برای احیای مشاغل از دست رفته یا صیانت از بیکاران آینده نداشته باشند، اما شعله‌ور ساختن خشم برای آن‌ها بازی‌ای تمام‌بُرد است. آن‌ها با ایستادن در کنار معترضان وعده‌ی انتقام می‌دهند؛ انتقامی که گاه در قالب وضع تعرفه بر رقبای خارجی تجلی می‌یابد و گاه با تحقیر مهاجران، رقبای سیاسی و دیگر «هریمانی» که به زعم آن‌ها عامدانه کمر به نابودی حامیان‌شان بسته‌اند.

مستحکم‌ترین لوله‌کشی‌های استبداد نیز تاب ماندگاری نخواهند داشت و در هم خواهند شکست».

دموکراسی‌های غربی چهره‌ای انسانی‌تر دارند؛ چرا که در این جوامع، سیاستمداران و رسانه‌ها از آزادی لازم برای به رسمیت شناختن خشم و تحقیری که از پی جابه‌جایی‌های اقتصادی می‌آید، برخوردارند. در ایالات متحده و دیگر اقتصادهای توسعه‌یافته، پرسیدن سوالات گزنده مجاز است: آیا نابودی یک کارخانه یا فروپاشی یک شهر تقدیری محتوم بود یا انتخابی آگاهانه از سوی صاحبان قدرت؟ با تمام فضایی که برای «شفافیت» متصوریم، باز هم بسیاری از دولت‌های غربی در مهار ایمن این خشم فزاینده و خنثی‌سازی پیامدهای اجتماعی آن با بن‌بستی جدی روبه‌رو هستند.

جناح‌های میانه‌رو در دموکراسی‌های غربی وعده می‌دهند که از رأی‌دهندگان در برابر «خسارت‌های تحقیرآمیز» صیانت کنند. آن‌ها متعهد می‌شوند که با مهار هوش مصنوعی این فناوری را با نیازهای انسانی سازگار کنند. از همین رو، طرح‌هایی برای بازآموزی کارگرانی که جای خود را به ربات‌ها داده‌اند، تدوین می‌کنند و از چتر حمایتی دولت‌های رفاه برای کسانی که توان یادگیری مهارت‌های نوین را ندارند، سخن می‌گویند. این وعده‌ها نه از روی ساده‌انگاری که محصول یک «قمار بزرگ» بر سر صحت ادعای «تکنولوژی گرایان خوش‌بین»^۳ است. شرط‌بندی بر

شتاب تغییرات تندتر می‌شود.

خاطر زیاده‌روی در نوشیدن تحسین می‌کند. در این میان، منتقدان میانه‌روی او اغلب به گروه نوازندگان «ارتش رستگاری»^۴ شباهت دارند که بیرون از کافه روی پیاده‌رو ایستاده‌اند و سرودهای پارسایی و خویشتن‌داری می‌نوازند. این سبک از سیاست‌ورزی، حتی در دوران ثبات نیز محکوم به شکست است، چه رسد به عصر تلاطم.

در این عصر گسست تمامی دولت‌ها خود را درگیر مدیریت دشوار «سیاست فقدان، بی‌ثباتی و تحقیر»^۵ می‌بینند. هیچ کشوری نسخه‌ای شفاف‌بخش در آستین ندارد و حقیقت تلخ این است که رهبران برای یافتن راه‌حلی پیش از وقوع انفجار زمان چندانی در اختیار نخواهند داشت.

حتی پیش از آنکه هوش مصنوعی جهان را دگرگون کند، تلاش رهبران میانه‌رو برای آرام کردن فضای ملتهب جامعه خود به مثابه‌ی راه رفتن روی لبه تیغ است؛ زیرا این رویکرد «تسکین‌دهنده» به‌سادگی می‌تواند از سوی توده‌ها نوعی توهین تلقی شود؛ گویی سیاستمداران به‌جای حل مشکل در حال سرزنش کردن مردم بابت خشم‌شان هستند. در مقابل، پوپولیست‌ها نه تنها از تاریک‌ترین و تندترین احساسات هواداران‌شان ابایی ندارند، بلکه با تأیید این خشم به آن مشروعیت می‌بخشند. در آمریکا، آقای ترامپ به هسته سخت و خشمگین هوادارانش عشق می‌ورزد؛ درست مانند کافه‌چی‌ای که مشتریان دائم‌الخمرش را به

1. techno-optimists

۲. «ماگا» (MAGA) مخفف عبارت «عظمت را دوباره به آمریکا بازگردانیم» (Make America Great Again)، شعار مشهور انتخاباتی دونالد ترامپ است که از ۲۰۱۶ نماد جنبش سیاسی، ایدئولوژی و پایگاه هواداران او شد. این اصطلاح فراتر از شعار، نشان‌دهنده جریان راست‌گرای ملی‌گرا، سیاست‌های ضد جهانی‌شدن و حامی ترامپیسم است.

3. Salvation Army

4. Politics of loss, dislocation and humiliation



عنوان: چرا سقوط دلار می‌تواند به مراتب عمیق‌تر باشد؟^۱
وقتی ریشه بحران در خانه باشد، دشوار بتوان نقش «پناهگاه امن» را بازی کرد.
تاریخ انتشار: ۵ فوریه ۲۰۲۶
منبع: مجله اکونومیست^۲

چکیده

گزارش تحلیلی پیش‌رو با استناد به داده‌های فوریه ۲۰۲۶ هشدار می‌دهد که دلار آمریکا با عبور از یک چرخش پارادایمیک، از جایگاه تاریخی «پناهگاه امن» به دارایی «پرریسک» تغییر وضعیت داده و از ابتدای ۲۰۲۵ تاکنون ۱۰ درصد از ارزش خود را از دست داده است؛ ریشه این بحران نه در عوامل خارجی، بلکه در تضعیف استقلال فدرال رزرو تحت مدیریت کوین وارن، کسری بودجه لجام‌گسیخته و سیاست‌های تعرفه‌ای تهاجمی دونالد ترامپ نهفته است که پیش‌بینی‌پذیری اقتصاد آمریکا را مخدوش کرده‌اند. تحلیل آماری نشان‌دهنده سقوط سهم دلار در ذخایر ارزی به ۵۷ درصد و کاهش بی‌سابقه تملک اوراق خزانه‌داری توسط بانک‌های مرکزی به ۱۳ درصد است، در حالی که سرمایه‌گذاران خارجی اکنون به جای امنیت، صرفاً به دنبال «سودآوری» در بازار سهام هستند. این وابستگی شدید به عملکرد غول‌های فناوری (که اکنون با رکود مواجه‌اند)، ریسک یک «چرخه معیوب» را تقویت می‌کند که در آن تضعیف عملکرد شرکت‌ها و کاهش ارزش ارز به خروج اجباری سرمایه‌های کلان و فروش خودکار دلار منجر می‌شود. در نهایت، گزارش نتیجه می‌گیرد که برخلاف دوره ۲۰۰۲-۲۰۰۸، این بار به دلیل استفاده سیاسی از سلاح تحریم و بی‌اعتمادی جهانی، دیگر «لنگرگاه» سنتی برای نجات دلار وجود ندارد و سقوط فعلی می‌تواند به مراتب عمیق‌تر و پایدارتر از بحران‌های پیشین باشد، چرا که اعتبار بین‌المللی آمریکا به عنوان یک شریک تجاری قابل‌اتکا از درون فرو پاشیده است.

مترجم: سامان الماسی^۳
پژوهشگر همکار پژوهشکده امور اقتصادی

1. Why the dollar may have much further to fall
2. Economist magazine

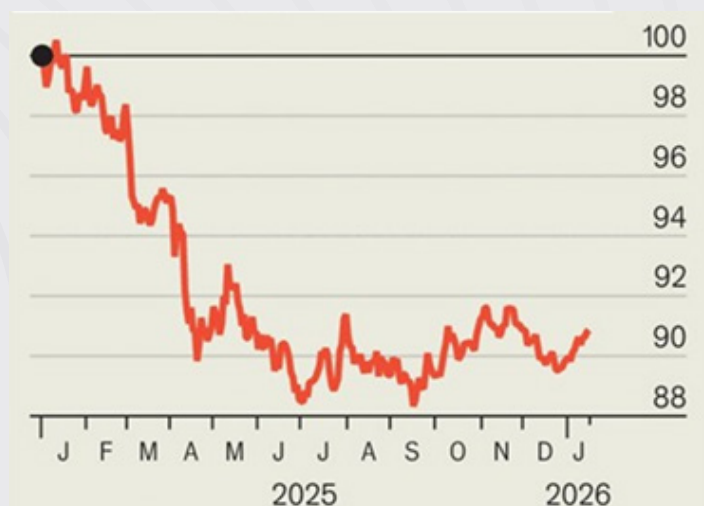
۳. دانش‌آموخته رشته اقتصاد نظری از دانشگاه ارومیه.

مقدمه

سوی دونالد ترامپ برای تکیه بر صندلی ریاست بانک مرکزی معرفی شده، در صورت تأیید سنا و جانشینی جروم پاول^۱ در ماه مه، به کلیدی‌ترین صیانت‌کننده ارزش دلار بدل خواهد شد. بازار ارز پیشاپیش به استقبال این تغییر رفته است؛ هرچند وارث اخیراً با لحنی ملایم و محافظه‌کارانه‌تر از گذشته سخن گفته است، اما سوابق او در حمایت از سیاست‌های انقباضی و افزایش نرخ بهره ترمزی برای سقوط آزاد دلار شده است؛ پولی که از ابتدای سال ۲۰۲۵ تاکنون، حدود ۱۰ درصد از ارزش خود را از دست داده است (به نمودار ۱ مراجعه کنید).

ویلیام تریر^۲، از مقامات باسابقه فدرال رزرو، در سال ۱۹۶۱ به همکاران خود در کمیته تعیین نرخ بهره هشدار داده بود که: «اعتماد، به‌ویژه اعتماد در سطح بین‌المللی، مانند گلی است نازک و شکننده. ما باید همواره در مدیریت امور پولی و مالی خود هوشیار باشیم تا مبادا بهانه‌ای به دست بیگانگان دهیم که ثبات نهایی و اعتبار دلار را زیر سوال ببرند». امروز سکان اعتبار دلار در بازارهای داخلی و جهانی در دستان فدرال رزرو و وزارت خزانه‌داری است. کوین وارث^۳ که از

نمودار (۱): ریزش ارزش دلار؛ شاخص وزنی تجارت دلار آمریکا* (۱۰۰-۲۰۲۵ ژانویه)



توضیحات: * در برابر سیدی از شش ارز معتبر جهانی
منبع: ال‌اس‌ئی جی‌ورک‌اسپیس

شتاب‌زده در مرکز قدرت بیش از هر زمان دیگری در موضع ضعف و آسیب‌پذیری قرار داده است. کاهش سهم دارایی‌های دلاری در ذخایر ارزی بانک‌های مرکزی جهان همواره به عنوان نشانه‌ای از افول تدریجی هژمونی این ارز قلمداد شده است. این شاخص که در سال ۱۹۹۹ بر قله ۷۲ درصدی ایستاده بود، اکنون تا سطح ۵۷ درصد عقب‌نشینی کرده است؛ شکافی که بخشی از آن با ارزش‌های معتبر نیم‌کره غربی و آسیا نظیر دلار استرالیا، دلار کانادا و ین ژاپن پر شده است. افزون بر این، هراس از تلاطم‌های ژئوپلیتیک و سلاح تحریم‌های آمریکا بانک‌های مرکزی را به سمت پناهگاه سنتی طلا سوق داده است. با این وجود، ذخایر ارزی تنها سهم اندکی از کل تقاضای جهانی برای دلار را شامل می‌شوند و این

قدرت دلار و اعتبار بین‌المللی آمریکا اگرچه مفاهیمی متمایز هستند، اما در تار و پود یکدیگر تنیده‌اند؛ پیوندی که بیش از هر چیز از جذابیت ایالات متحده به عنوان قطب سرمایه‌گذاری جهانی تغذیه می‌کند. کوین وارث در حالی سکان هدایت فدرال رزرو را به دست می‌گیرد که بازارهای جهانی نسبت به دارایی‌های دلاری دچار تردیدی جدی شده‌اند؛ تنش‌هایی که از رویکرد تهاجمی واشنگتن در قبال متحدانش و ابطال دهه‌ها سیاست آزادسازی تجاری توسط دونالد ترامپ ریشه می‌گیرد. در ۱۵ سالی که از آخرین حضور وارث در بدنه فدرال رزرو می‌گذرد، معماری سرمایه‌گذاری خارجی در آمریکا تغییری بنیادین یافته است. کوچ گسترده سرمایه‌ها به سمت دارایی‌های پرریسک «اسکناس سبز»^۴ را در برابر افت عملکرد اقتصادی و سیاست‌گذاری‌های

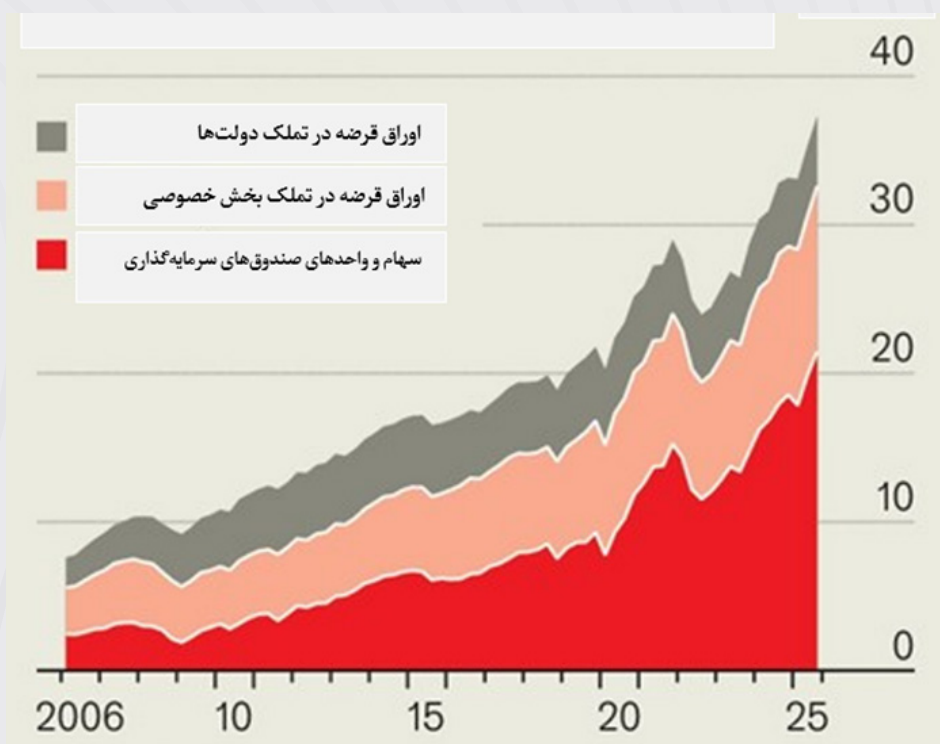
1. William Treiber
2. Kevin Warsh

3. Jerome Powell
4. Greenback

از اوراق خزانه‌داری در دست نهادهای چینی، موجی از نگرانی را میان سیاستمداران برانگیخته بود. اما امروز، سهم دارایی‌های ذخیره‌ای و دیگر تملکات حاکمیتی از اوراق بدهی آمریکا به تنها ۱۳ درصد تقلیل یافته است؛ رقمی که نازل‌ترین سطح در تاریخ معاصر به‌شمار می‌رود (به نمودار ۲ مراجعه کنید).

نسبت مدام در حال انقباض است. هفده سال پیش، اوراق قرضه در تملک دولت‌ها و بانک‌های مرکزی خارجی حدود ۳۸ درصد از کل «سرمایه‌گذاری‌های سید دارایی» در آمریکا را به خود اختصاص می‌داد؛ تا جایی که تمرکز بیش از یک تریلیون دلار

نمودار (۲): غلبه سهام بر اوراق؛ پایان عصر طلایی دارایی‌های امن
ایالات متحده، بدهی‌های خارجی (تریلیون دلار)



منبع: اداره تحلیل اقتصادی آمریکا (BEA)

بازدهی به جای امنیت: چرخش بزرگ در اشتیاق سرمایه‌گذاران

در حال توسعه با اتخاذ سیاست‌های کلان اقتصادی منضبط تر و تقویت بازارهای اوراق قرضه داخلی بستری را فراهم کرده‌اند تا سرمایه‌گذاران بتوانند بخشی از اوراق بهادار آمریکایی خود را با بدهی‌های محلی جایگزین کنند. هم‌زمان، شرکت‌های آمریکایی نیز با تکیه بر نوآوری و سودآوری چشمگیر به آهن‌ربایی برای جذب سرمایه‌های خارجی بدل شده‌اند و خیل عظیمی از معامله‌گران بین‌المللی را به سوی تالار شیشه‌ای سهام خود کشانده‌اند، اما برچسب «پرریسک» بر پیشانی این دارایی‌ها بی‌دلیل نقش نبسته است. سال گذشته، تلاقی وضع تعرفه‌های ترامپ و هراس از ترکیدن حباب هوش مصنوعی ضربه سختی به

در دوران سکان‌داری جروم پاول، محرک اصلی خریداران بین‌المللی برای تصاحب دارایی‌های آمریکایی از «صیانت از سرمایه» به سمت «سودآوری محض» تغییر جهت داده است. طی کمتر از دو دهه، سهم سهام شرکت‌های آمریکایی از کل سید دارایی‌های خارجی در این کشور جهشی تقریباً سه‌برابری را تجربه کرده است؛ روندی صعودی که از کف ۲۱ درصدی در پی بحران مالی ۲۰۰۷-۲۰۰۹ آغاز شد و اکنون به رکورد بی‌سابقه ۵۸ درصد رسیده است.

این جهش در ریسک‌پذیری در بطن خود بازتاب‌دهنده تحولات مثبتی است. بسیاری از قدرت‌های نوظهور در جهان

بودند، طی چهار ماه گذشته عملاً درجا زده‌اند. در حالی که سهام حوزه نرم‌افزار با ریزش سنگین روبرو شده، بازارهای نوظهور بر موج صعود سوار شده‌اند. اکنون سرمایه‌گذاران بیش از هر زمان دیگری در سال‌های اخیر، سناریوی تداوم ضعف عملکرد آمریکا را جدی قلمداد می‌کنند.

اعتماد سرمایه‌گذاران زد؛ تا جایی که بازدهی کل سهام آمریکایی ۵ واحد درصد از رقبای جهانی عقب ماند که عمیق‌ترین شکاف از سال ۲۰۰۹ تاکنون به شمار می‌رود. «هفت شگفت‌انگیز»^۱ یعنی همان غول‌های فناوری که سال‌ها موتور محرک وال‌استریت

دیگر کسی در پناهگاه‌های قدیمی ماوا نمی‌گیرد.

حاکمیتی در آمریکا به قله‌ای رسیده است که در شش سال اخیر (دوران انتشار داده‌های این مؤسسه) بی‌سابقه محسوب می‌شود. با این وجود، شاخص‌های مذکور جریان نگران‌کننده را در بطن خود پنهان کرده‌اند. اگرچه عمده سرمایه‌گذاران همچنان دارایی‌های آمریکایی خود را حفظ کرده‌اند، اما بسیاری از آن‌ها با جدیت به دنبال «پوشش ریسک ارزی» هستند تا از دارایی‌های خود در برابر نوسانات دلار صیانت کنند. این فرآیند که ذاتاً مستلزم فروش دلار است، به‌صورت خودکار (مکانیکی) فشار رو به پایینی بر ارزش این ارز وارد می‌کند. تب پوشش ریسک در ماه آوریل، یعنی زمانی که ترامپ از «دیوار تعرفه‌های» بهت‌آور خود پرده برداشت، به اوج رسید. داده‌های مربوط به جریان سرمایه در صندوق‌های قابل معامله نیز مهر تأییدی بر این مدعاست؛ سال گذشته سرمایه‌گذاران خارجی به سمت صندوق‌های «دارای پوشش ریسک» هجوم بردند، در حالی که به صندوق‌های «بدون پوشش»^۲ کاملاً پشت کردند.

روند پوشش ریسک ارزی احتمالاً در سال جاری شتاب بیشتری خواهد گرفت. یکی از مدیران صندوق‌های بازنشتی خارجی در این باره می‌گوید: «برداشت من این است که پول‌های هوشمند و پرشتاب^۳ جابه‌جایی‌های بزرگ خود را در سال ۲۰۲۵ به سرانجام رسانده‌اند، اما پول‌های کندتر که تابع ساختارهای حاکمیتی صلب و تعهدات بلندمدت هستند، به تدریج و با تأنی به حرکت درخواهند آمد». با این حال، فعالیت‌های پوشش ریسک از سوی این مخازن عظیم سرمایه متوقف نخواهد شد؛ چنان که او می‌افزاید: «موج‌هایی پی‌درپی در راهند که یکی پس از دیگری ساحل بازار را درخواهند نوردید».

این اقدامات تأمینی (پوشش ریسک) می‌تواند پیش‌درآمدی بر تصمیمات رادیکال‌تر در آینده نزدیک باشد. در سایه تداوم نااطمینانی‌ها نهادهای مالی برآند تا با متنوع‌سازی سبد دارایی‌های خود سپری در برابر تلاطم‌های احتمالی ایجاد کنند. اشتیاق فزاینده‌ای میان مدیران سرمایه دیده می‌شود تا از تمرکز سنگین خود بر تعداد محدودی از غول‌های فناوری آمریکا بکاهند

«دهه‌ها بود که سرمایه‌گذاران به محض وزیدن طوفان در بازارها به لنگرگاه «اوراق خزانه‌داری» پناه می‌بردند تا از موهبت جایگاه آن به عنوان «مأمّن امن»^۴ برخوردار شوند، اما در ماه آوریل، با اعلام سیاست «دیوار تعرفه‌ها» از سوی ترامپ این سنت دیرینه درهم‌شکست؛ به‌طوری که با وجود سقوط بازار سهام، بازدهی اوراق بلندمدت خزانه‌داری به‌جای کاهش صعود کرد (که معنایی جز رویگردانی سرمایه‌گذاران از این اوراق نداشت). تکرار این الگو در تلاطم‌های تعرفه‌ای اکتبر و ژانویه حامل پیامی تلخ بود: وقتی سرمشأ بی‌ثباتی خود دولت آمریکاست، اوراق خزانه‌داری دیگر نمی‌تواند نقش پناهگاه را ایفا کند. به زبان سینمای وحشت: «قاتل، همان کسی است که از داخل خانه تماس می‌گیرد!».

تا به این لحظه، کوچ سرمایه‌ها از خاک آمریکا تنها به محدود سرمایه‌گذارانی محدود مانده که با نگاهی راهبردی در حال کاستن از وزن دارایی‌های دلاری خود هستند. پابلو برننگو^۵، از مدیران ارشد صندوق بازنشتی سوئدی الکتا^۶ که مدیریت بیش از ۱۵۰ میلیارد دلار دارایی را بر عهده دارد، در این باره می‌گوید: «ما از آغاز سال ۲۰۲۵، دارایی‌های خود را در اوراق قرضه دولتی آمریکا طی چندین مرحله کاهش داده‌ایم». او محرک اصلی این عقب‌نشینی را «افول پیش‌بینی‌پذیری» در عرصه سیاست‌گذاری آمریکا، کسری بودجه لجام‌گسیخته و کوه بدهی‌های ملی این کشور می‌داند.

در مقابل، گروهی دیگر از بازیگران بازار شرط‌بندی‌های خود را روی ایالات متحده دوچندان کرده‌اند. دیگو لویز^۷ از مؤسسه شرکت گلوبال اس‌دبلیو اف^۸ خاطرنشان می‌کند که سرمایه‌گذاران حاکمیتی همچنان در جست‌وجوی فرصت‌های نابی در آمریکا هستند که مشابه آن در هیچ کجای جهان یافت نمی‌شود. طبق برآوردهای این مؤسسه، این دسته از سرمایه‌گذاران در سال ۲۰۲۵ بالغ بر ۱۳۲ میلیارد دلار به دارایی‌های آمریکایی تزریق کرده‌اند که تقریباً دو برابر کل رقم سال ۲۰۲۴ است، حتی با صرف‌نظر از بزرگ‌ترین معامله سال، یعنی تصاحب شرکت بازی‌سازی بی‌ای گیمز^۹ توسط عربستان سعودی، مجموع سرمایه‌گذاری‌های

1. The Magnificent 7

2. Safe Haven

3. Pablo Bernengo

4. Alecta

5. Diego López

6. Global SWF

7. EA Games

8. Unhedged

9. Fast Money

گرفته و جذابیت این دارایی‌ها را دوچندان کرده است. این بازدهی با رسیدن به سطح ۲.۸ درصد بر قله‌ای ایستاده که از سال ۲۰۰۸ تاکنون بی‌سابقه بوده است. در نتیجه این روند، شکاف بازدهی میان این اوراق و اوراق خزانه‌داری آمریکا، از ۲.۲ واحد درصد در اواخر سال ۲۰۲۴ به تنها ۱.۲ واحد درصد در مقطع کنونی تقلیل یافته است.

و بخشی از نقدینگی خود را به سوی بازارهای اروپا و آسیا گسیل نمایند.

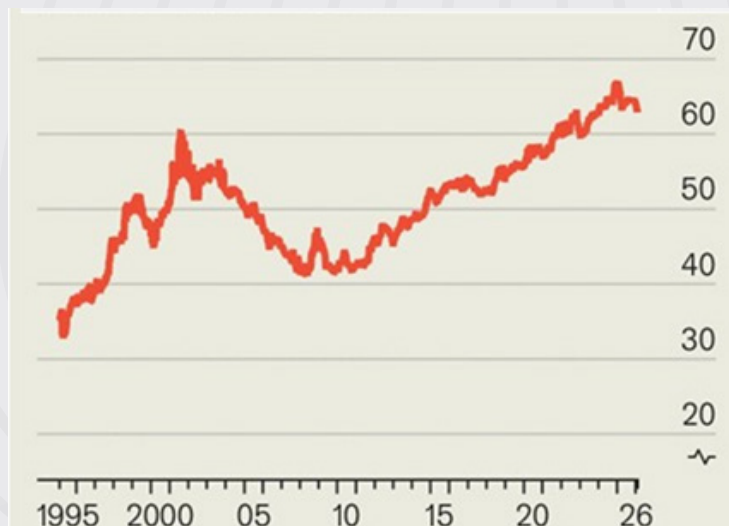
تغییر پارادایم سرمایه‌گذاران و اولویت یافتن «بازدهی» بر «امنیت» اکنون به ریسکی جدی برای بازار بدهی آمریکا بدل شده است. میانگین بازدهی اوراق قرضه دولتی در کشورهای گروه هفت (جی ۷ - منهای آمریکا) در مسیری صعودی قرار

چرخه معکوس و زوال اعتبار؛ میراث وارث برای دلار

هم‌افزایی مستمر یکدیگر را تقویت کرده‌اند. سرمایه‌گذارانی که سبد خود را با شاخص‌های مرجع جهانی (دلارپایه) تراز می‌کنند، با رشد هم‌زمان سهام و ارز، به خرید هرچه بیشتر دارایی‌های آمریکایی سوق داده شدند، اما تضعیف دلار وزن این دارایی‌ها را در شاخص‌های بین‌المللی تقلیل داده و سرمایه‌گذاران پیرو شاخص را به فروش اجباری وادار می‌کند؛ فرآیندی که با تضعیف مضاعف دلار یک «چرخه معیوب» و خودویرانگر را رقم خواهد زد (به نمودار ۳ مراجعه کنید).

چنانچه سرمایه‌گذاران کلان و صبور مسیر «ابر نفت کش‌های» سرمایه خود را از سواحل آمریکا کج کنند، اسکناس سبز تحت فشاری طاقت‌فرسا قرار خواهد گرفت. آرون کاستلو^۱ از مؤسسه سرمایه‌گذاری کمبریج اسوشیتس^۲ بر این باور است که خطر بنیادین برای دلار، نه سیاست، بلکه از سکه افتادن سهام آمریکایی است، او می‌گوید: «تنش‌های ژئوپلیتیک در این میان، تنها هیزم به آتش می‌ریزند». در سال‌های اخیر، صعود قیمت دارایی‌ها، گسیل سرمایه به وال‌استریت و تقویت دلار، در یک

نمودار (۳): سیطره وال‌استریت؛ سهم سهام ایالات متحده در شاخص جهانی بازار سرمایه (MSCIACWI) به درصد



منبع: بلومبرگ

به‌مراتب سنگین‌تر به همراه داشته باشد؛ چراکه ریزش پیشین در دورانی رخ داد که بانک‌های مرکزی جهان همچنان با ولع در حال انباشت ذخایر دلاری بودند. این بار اما، شاید دیگر نهادهای حاضر نباشد برای نجات دلار به ذخیره‌سازی انبوه اوراق خزانه‌داری روی خوش نشان دهد.

تاریخ، ابزاری قدرتمند برای پیش‌بینی چنین وضعیتی در اختیار دارد. بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸ در پی فروپاشی حباب «دات‌کام»^۳ عملکرد سهام آمریکایی در مقایسه با بازارهای پررونق اروپا و بسیاری از قدرت‌های نوظهور به شدت تضعیف شد؛ دوره‌ای که طی آن ارزش دلار سقوطی ۴۰ درصدی را تجربه کرد، اما تکرار آن سناریو در مقطع کنونی، می‌تواند تبعاتی

1. Aaron Costello
2. Cambridge Associates
3. Dotcom bust

عیار دلار در ترازوی «وارش»

معناست که جذابیت دلار اکنون بیش از هر زمان دیگری به «برتری عملکرد» دارایی‌های آمریکایی نسبت به سایر نقاط جهان گره خورده است. تکیه بر چنین مزیتی بنا کردن بنای وفاداری سرمایه‌گذاران بر بستری لرزان و غیرقابل اتکا است. «دلار ارز ذخیره جهانی است و مزایای کلیدی بی‌شماری را برای ما به ارمغان می‌آورد، اما هیچ‌یک از این‌ها حق موروثی ما نیست. این جایگاه را باید به دست آورد و برای حفظ آن باز هم جنگید». این جملات را یکی از مقامات فدرال رزرو در سال ۲۰۱۰، در اوج بحران بدهی‌های اروپا بر زبان آورد و هشدار داد: «نباید نسبت به تهدیداتی که جایگاه ممتاز ما را در جهان نشانه رفته‌اند، بی‌تفاوت باشیم». آن مقام مسئول کسی نیست جز کوین وارش که آن زمان جوان بود و در ابتدای راه. اکنون که او خود را برای سکان‌داری تأثیرگذارترین بانک مرکزی جهان آماده می‌کند، دلار بیش از هر زمان دیگری در تاریخ معاصر آسیب‌پذیر و بی‌دفاع به نظر می‌رسد.

در میان محافل سرمایه‌گذاری این دیدگاه غالب است که برکشیدن «وارش» به کرسی ریاست فدرال رزرو سرآغاز دورانی از بالاتکلیفی مضاعف برای دلار خواهد بود. او در اصل یک «شاهین» (طرفدار انقباض پولی) تمام‌عیار است که اخیراً برای همسویی با منویات رئیس‌جمهور ردای «کبوتر» (طرفدار انبساط پولی) بر تن کرده است. وارش که دغدغه‌ای دیرینه برای کوچک‌سازی ترازنامه فدرال رزرو دارد، در قیاس با اسلاف خود چهره‌ای به‌مراتب سیاسی‌تر به شمار می‌رود. با این حال، عیار استقلال او در برابر ترامپ و میزان نفوذ کاخ سفید بر سیاست‌های پولی معمایی است که تنها گذشت زمان به آن پاسخ خواهد داد. در افق پیش‌رو، هنوز هیچ رقیب قدری که توان تصاحب جایگاه دلار به عنوان ارز ذخیره جهانی را داشته باشد، دیده نمی‌شود؛ با این حال، تقاضا برای اسکناس سبز می‌تواند، حتی بدون ظهور یک جایگزین جدی نیز به‌شدت رو به افول گذارد. فرسایش مستمر جایگاه دلار به عنوان «مأمّن امن» در کنار ابهامات سیاسی و خدشه‌دار شدن استقلال بانک مرکزی به این



عنوان: انگیزه ترامپ برای توافق با ایران در آستانه انتخابات میان‌دوره‌ای؛ اما به چه قیمتی؟
نویسنده: لورل رپ^۱ (مدیر برنامه آمریکا و آمریکای شمالی)
تاریخ انتشار: ۱۰ آوریل ۲۰۲۶
منبع: چت‌هام هوس^۲

چکیده

این مقاله به بررسی ابعاد مختلف مذاکرات بین ایران و آمریکا با تمرکز بر فشارهای سیاسی داخلی آمریکا و پیامدهای احتمالی یک توافق (یا عدم توافق)^۳ می‌پردازد. تحلیل اصلی این است که هرگونه توافقی می‌تواند پیامدهای سیاسی و اقتصادی مثبت و در عین حال منفی برای دولت ترامپ^۴ داشته باشد. در این چارچوب رفتار بعدی دولت ترامپ برای حصول این توافق و کیفیت آن قابل ارزیابی است.^۵

پیامدهای اقتصادی: افزایش قیمت بنزین و تورم ناشی از درگیری، به عنوان نقاط ضعف اقتصادی اصلی مطرح می‌شوند که می‌تواند به ضرر جمهوری‌خواهان در انتخابات میان‌دوره‌ای^۶ تمام شود. سناریوی «عدم توافق» این مشکلات را تشدید کرده و باعث افزایش هزینه‌ها برای مصرف‌کنندگان و بی‌ثباتی بازارهای مالی می‌شود.

فشار سیاسی داخلی: انتخابات میان‌دوره‌ای نوامبر، انگیزه اصلی ترامپ برای دستیابی به توافق است، اما اگر توافق ضعیف باشد، می‌تواند ابزاری برای کاهش اعتبار او در دست مخالفانش باشد، زیرا دموکرات‌ها آماده برای بهره‌برداری از هرگونه خطای احتمالی ترامپ در مذاکرات هستند.

آینده مذاکرات: دستیابی به توافق تنها در صورتی محتمل است که هر دو طرف آن را سودمند بدانند. مذاکرات پیچیده بوده و نیازمند اولویت‌بندی دقیق از سوی آمریکا است.

مترجم: فرشاد امیدجیوان^۷
پژوهشگر همکار پژوهشکده امور اقتصادی

1. Laurel Rapp
2. <https://www.chathamhouse.org/>
3. No Deal
4. Trump

۵. ترجمه و انتشار این مقاله به مفهوم تأیید آن نیست، بلکه برای آگاهی مخاطبان داخلی مجله از ابعاد و نقطه نظرات تحلیلگران داخلی آمریکا در خصوص هرگونه توافق احتمالی با ایران است که اطلاع از آنها می‌تواند برای تصمیم‌گیرندگان کشور نیز مفید باشد.

6. Midterm Elections

۷. دانش آموخته کارشناسی ارشد اقتصاد نظری از دانشگاه زنجان.

مقدمه

یک افکار عمومی بدبین آمریکایی حاکی از تمایل به کاهش تنش است.

پایان دادن به جنگ قطعاً در دستور کار رئیس‌جمهور است. با نزدیک شدن به انتخابات میان‌دوره‌ای در ماه نوامبر، درگیری‌های طولانی و مجدد خطر آسیب بیشتر به اقتصاد ایالات متحده را به همراه دارد، اقتصادی که همواره اولویت اصلی رای‌دهندگان آمریکایی نسبت به نگرانی‌های سیاست خارجی بوده است. در حال حاضر این احتمال وجود دارد که تمایل واشنگتن به دستیابی سریع به توافق منجر به ایجاد یک توافق شود که چندان مطلوب آمریکا نباشد و ابزار حمله به ترامپ در انتخابات گردد.

سیاست خارجی در اولویت پایینی برای رای‌دهندگان آمریکایی قرار دارد. اگرچه در خصوص این بحران کسب هرگونه توافقی می‌تواند بر حمایت داخلی رئیس‌جمهور در انتخابات میان‌دوره‌ای ماه نوامبر تأثیر بگذارد. پس از روزها تشدید تنش‌ها، آتش‌بس اعلام شده در ۷ آوریل، بین ایالات متحده و ایران با وجود عقب‌نشینی دو طرف از خطر درگیری مستقیم، فرصتی برای ارزیابی تمایل به یک توافق پایدارتر فراهم می‌کند. دستیابی به توافق یک «خروجی سیاسی جذاب» برای دولت ترامپ فراهم می‌کند. تلاش‌های واشنگتن برای ارائه دستاوردهای محدود تاکتیکی در میدان نبرد به عنوان موفقیت‌های استراتژیک به

صرف نظر از دستیابی به توافق، مسیر پیش رو پر از چالش است. ایالات متحده با گزینه‌های کمتری نسبت به ابتدای جنگ روبرو است و باید با ریسک‌های امنیتی و اقتصادی جدیدی مقابله کند.

آیا ایالات متحده به اهداف جنگی خود دست یافته است؟

جسورتر از قبل است. با وجود حذف بیشتر رهبران ارشد آن در نخستین روزهای جنگ (ایران)، ایالات متحده و جهان همچنان با رهبری یکپارچه در ایران روبرو هستند که کنترل قدرتمند یک‌جانبه بر تنگه هرمز را اعمال می‌کند. بنابراین، در حالی که کمپین نظامی آمریکا و اسرائیل بدون شک برخی از توانایی‌های تهاجمی ایران را کاهش داده است، به طور همزمان یک قابلیت جدید را در تنگه هرمز فعال کرده و عزم حکومت ایران را برای دفاع از حقوق خود عمیق‌تر نموده است. بازدارندگی آمریکا از طریق تهدید به زور دیگر آن تأثیرگذاری سابق را پیش از جنگ ندارد.

بر اساس اکثر معیارها، ایالات متحده هنوز در پیگیری اهداف متغیر جنگی خود موفق نبوده است. دستاوردهای آن حتی اگر واقعی باشند به طور کامل به دستاوردهای استراتژیک ملموس تبدیل نشده‌اند. ایران، همچنان توانایی پرتاب موشک‌های بالستیک و پهبادی را دارد و نیروهای نیابتی^۱ منطقه‌ای آن همچنان می‌توانند با اثرات مرگبار عمل کنند. توانایی‌های هسته‌ای آن، در قالب ۹۷۰ پوند اورانیوم با غنای بالا پابرجا مانده است و جنگ احتمالاً تمایل تهران را به سمت بازدارندگی هسته‌ای تسریع کرده است. شاید مهم‌تر از همه، رژیم (نظام جمهوری اسلامی) ایران همچنان استوار و ماندگار و حتی

آیا فقدان موفقیت استراتژیک به ترامپ در داخل آسیب خواهد رساند؟

انتقادات از جناح راست عمدتاً به حامیان ناراضی ماگا، از جمله مارجوری تیلور گرین^۲، مفسر رسانه‌ای تاکر کارلسون^۳ و میانه‌روهای سنا مانند سناتور لیزا مورکوفسکی آلاسکا^۴ محدود شده است. بنابراین، در کوتاه‌مدت، سلطه ترامپ بر حزبش همچنان پابرجاست. رئیس‌جمهور ممکن است بار دیگر از یک طوفان سیاسی جان سالم به در ببرد و خود را برای شعله‌ور کردن طوفان بعدی آماده کند.

ایالات متحده به عنوان بزرگترین تولیدکننده نفت جهان،

در میان پایگاه حامیان او، خیر. اما اکثریت آمریکایی‌ها با اقدامات ترامپ در ایران مخالفند. دموکرات‌ها این عملیات را تقریباً به طور کامل محکوم می‌کنند، مستقلین به شدت مخالفت کرده و جمهوری خواهان غیر-ماگا^۵ دچار اختلاف نظر هستند، اما حامیان شعار انتخاباتی ترامپ (ماگا) همچنان خوش بین باقی مانده و وفاداری به دستور کار ترامپ را بر نگرانی از گسترش نظامی آمریکا ترجیح می‌دهند. جمهوری خواهان کنگره نیز همچنان اختیار گسترده‌ای به ترامپ در مورد جنگ می‌دهند.

1. Proxies

2. Make America Great Again (MAGA)

3. Marjorie Taylor Green

4. Tucker Carlson

5. Alaska Senator Lisa Murkowski

در سناریوی «بدون توافق» موقعیت رئیس‌جمهور آسیب‌پذیرتر خواهد شد، زیرا ممکن است کالاهای تجاری، محصولات به طور فزاینده‌ای غیرقابل تحمل شوند، کشتی‌ها در خلیج فارس سرگردان باشند، قیمت بنزین افزایش یابد و بازده محصولات کشاورزی جهانی به دلیل کمبود کود تحت تاثیر قرار گیرد. بازارهای مالی نیز ممکن است در برابر شوک‌های ژئوپلیتیکی اضافی کمتر مقاوم باشند، معیاری که دولت ترامپ از نزدیک آن را رصد می‌کند. چنین سناریویی تهدید واقعی برای امیدهای جمهوری‌خواهان در انتخابات میان‌دوره‌ای محسوب می‌شود و حتی ممکن است شروع به فرسایش پایگاه بسیار وفادار ماگا ترامپ کند.

بهتر از بسیاری از کشورها در برابر شوک اقتصادی ناشی از جنگ مصون است، اما از اثرات درگیری مصون نیست. افزایش قیمت بنزین و نگرانی در مورد تورم، دو پیامد اقتصادی آشکار جنگ امروز هستند. تحلیلگران معتقدند با توجه به خسارات گسترده به زیرساخت‌های نفت و گاز در سراسر خلیج فارس هزینه‌های مالی تأخیریافته بیشتری در راه است. حتی در سناریوی «توافق»، هزینه‌های بالا در پمپ بنزین و فروشگاه‌ها ممکن است بیشتر از آنچه بسیاری از آمریکایی‌ها پیش‌بینی می‌کنند، پایدار بماند و در ماه‌های آینده خطوط حمله آماده‌ای را در اختیار دموکرات‌ها قرار دهد؛ موضوعی که بیشترین اهمیت را برای رای‌دهندگان آمریکایی دارد؛ همین موضوع اقتصاد است.

آیا ایالات متحده و ایران به توافق خواهند رسید؟

اگر مذاکره‌کنندگان بدون داشتن سلسله مراتب مشخصی از الویت‌ها وارد فرایند مذاکره شوند، هر نوع گفت‌وگویی پیش از آغاز عملاً دچار فروپاشی خواهد شد. در یک تحلیل واقع‌بینانه، یک توافق بد برای ایالات متحده شامل شرایطی است که تحریم‌ها را بدون تضمین محدودیت‌های معنادار و قابل راستی‌آزمایی بر برنامه هسته‌ای ایران، چه با تأمین اورانیوم با غنای بالا و چه با محدود کردن غنی‌سازی آینده لغو کند. پرداختن به برنامه هسته‌ای چالش‌برانگیزتر از همیشه خواهد بود. **ممکن است ایالات متحده مجبور شود امتیازات بیشتری را روی میز بگذارد تا به توافق برسد، شاید فراتر از لغو تحریم‌ها و تعرفه‌هایی که ترامپ از قبل قول داده است.** سرعت مذاکرات و عدم حضور شرکای کلیدی بین‌المللی که نیاز به تایید هرگونه ترتیب راستی‌آزمایی داشته باشند، تصور یک توافق حتی حداقل معتبر را دشوار می‌کند. ایالات متحده و ایران می‌توانند پیش‌نویس توافقی را برای تایید به شورای امنیت سازمان ملل بیاورند، همانطور که ترامپ برای غزه انجام داد، **اما اگر شک و تردید در مورد تمایل طرفین به پایبندی به مفاد آن باقی بماند، کمتر کسی مایل به سرمایه‌گذاری منابع برای اجرای توافق خواهد بود.**

اعطای امتیازات مورد نظر ایران، چه کنترل بر تنگه هرمز، خروج نیروهای آمریکایی از منطقه، پایان حملات به عوامل نیابتی ایران یا آزادسازی دارایی‌های مسدود شده ایران دستاویزی آماده به دموکرات‌ها برای استفاده در ماه نوامبر خواهد داد.

در کمپین انتخاباتی سال ۲۰۱۶، رئیس‌جمهور ترامپ بارها از برجام برای حمله به توانایی معامله‌گری رئیس‌جمهور اوباما

شرایطی که در بالا مورد اشاره قرار گرفت، عوامل اصلی تلاش دولت ترامپ برای دستیابی به توافق را شکل داده‌اند. اینکه آیا ایالات متحده و ایران به توافق خواهند رسید وابسته به آن است که هر دو آن را از نظر سیاسی آن را سودمند بدانند. در واشنگتن، مقامات ارشد اکنون در حال بررسی این موضوع هستند که آیا مزایای سیاسی و اقتصادی حفظ آتش‌بس لرزان یا حداقل تلاش برای مجموعه‌ای از تمهیدهای متزلزل بر ارزش از سرگیری درگیری برتری دارد یا خیر.

مواضع مذاکراتی فعلی آمریکا و ایران حداکثری هستند، فهرست‌های بلندبالایی که در دو هفته آینده حل نخواهند شد. بهر حال به نظر می‌رسد هیچ‌کدام از اهداف طرفین را نمی‌توان صرفاً از طریق یک کمپین بمباران طولانی‌مدت آمریکا یا بستن تنگه هرمز به دست آورد.

جزئیات هرگونه مذاکره با ایران در اینجا اهمیت دارد. مشخص است که یک توافق بد در نگاه ترامپ چگونه به نظر می‌رسد، زیرا او انتقادات خود را هنگام خروج از برجام در سال ۲۰۱۸ این گونه بیان کرده است:

- محدودیت‌های بسیار اندک بر برنامه هسته‌ای ایران در ازای لغو تحریم‌ها؛
- سرازیر شدن درآمدهای عظیم جدید به رژیم؛
- سازوکارهای ناکافی برای شناسایی و تنبیه نقض سطوح غنی‌سازی؛
- عدم رسیدگی به برنامه موشک‌های بالستیک ایران؛
- و سکوت در مورد حمایت جمهوری اسلامی از کشورهای منطقه (لبنان).

استفاده کرد. امسال دموکرات‌ها نیز به دنبال بهره‌برداری از هرگونه توافقی خواهند بود که باعث شود رئیس‌جمهور ترامپ توسط ایران، فریب‌خورده به نظر برسد. همچنین، در صورتی که حزب او شکست سختی بخورد یک توافق ضعیف فرصتی جدید هرچند پرخطر را به جمهوری‌خواهان کنگره برای ضربه زدن به رئیس‌جمهور پس از انتخابات میان‌دوره‌ای خواهد داد. در سال انتخابات میان‌دوره‌ای با تهدید قریب‌الوقوع دو سال نظارت، تحقیقات و روند استیضاح توسط دموکرات‌ها خطرات کوتاه‌مدت از سرگیری درگیری خطر سیاسی عظیمی را برای کاخ سفید به همراه دارد. یک توافق مصلحت‌اندیشانه ممکن است راه خروجی از این بحران خودساخته برای دولت باشد، اما در نهایت، صورتحساب برای ترامپ، مذاکره‌کنندگان او و مردم آمریکا خواهد آمد.



عنوان: چرا آتش‌بس با ایران حفظ خواهد شد؟

نویسنده: گیدین رز^۱

تاریخ انتشار: ۱۱ آوریل ۲۰۲۶

منبع: مجله فورن افیرز^۲

چکیده

این مقاله توضیح می‌دهد که چرا آتش‌بس میان آمریکا و ایران پایدار به نظر می‌رسد، به باور نویسنده این مقاله، جنگ به دلیل منطق «حراج دلار» در نظریه بازی وارد تله یا چرخه‌ای از تشدید پرهزینه و بی‌نتیجه شده بود و هر دو طرف توان آسیب‌زنی شدید داشتند، بنابراین نوعی بازدارندگی متقابل شکل گرفت. در نتیجه، هر دو ترجیح دادند از ادامه جنگ عقب‌نشینی کنند و به یک توافق حداقلی (نزدیک به تساوی) برسند. در مرحله پایانی، احتمالاً مصالحه محدود همراه با تعویق مسائل اصلی رخ خواهد داد که به نظر نمی‌رسد با حل کامل اختلافات همراه شود. بنابراین، آتش‌بس تمدید می‌شود، تنش‌ها باقی می‌ماند و فقط طرفین از جنگ مستقیم فاصله می‌گیرند.^۳

مترجم: الهه آریا موحد^۴

کارشناس پژوهشکده امور اقتصادی

1. Foreignaffairs

2. Gideon Rose

۳. ترجمه و انتشار این مقاله به مفهوم تأیید آن نیست، بلکه برای آگاهی مخاطبان داخلی مجله از ابعاد و نقطه نظرات تحلیلگران داخلی آمریکا در خصوص هرگونه توافق احتمالی با ایران است که اطلاع از آنها می‌تواند برای تصمیم‌گیرندگان کشور نیز مفید باشد.

۴. دانش آموخته رشته اقتصاد نظری از دانشگاه تهران.

مقدمه

کردن یکدیگر به تسلیم می‌جنگند. با روشن شدن روندها شکل کلی نتیجه نمایان می‌شود و جنگ وارد مرحله پایانی می‌شود، جایی که جزئیات توافق نهایی تعیین می‌گردد. در مورد ایران، مرحله پایانی زمانی آغاز شد که ترامپ تهدید به تخریب گسترده کرد، اگر ایران تنگه هرمز را باز نکند، این روند تا رسیدن به توافقی پایدار ادامه خواهد یافت. احتمالاً آتش‌بس پابرجا می‌ماند، زیرا هر دو طرف آسیب دیده‌اند و تشدید جنگ برایشان پرهزینه‌تر خواهد بود. دولت ترامپ نیز جنگ را با این تصور آغاز کرد که سریع و کم‌هزینه خواهد بود و ایران توان یا اراده پاسخ ندارد؛ اما این فرض‌ها کاملاً اشتباه از آب درآمد.

در پی توافق بر سر یک آتش‌بس دو هفته‌ای در ۷ آوریل، هم ایالات متحده و هم ایران مدعی پیروزی در جنگ خود هستند. هر دو طرف روایت مشابهی دارند: «ما مقاومت کردیم و طرف مقابل عقب نشست»، اما در واقع هر دو عملاً به نوعی نتیجه برابر رضایت داده‌اند. چنین نتیجه‌ای تا حد زیادی قابل پیش‌بینی بود، زیرا ساختار بازی، تصمیم‌گیری بازیگران حتی از نوع ترامپ و رهبران جمهوری اسلامی را محدود می‌کرد. جنگ‌ها سه مرحله دارند: آغاز، میانه و پایان. در آغاز، نیروها مستقر و درگیری شروع می‌شود. اگر پیروزی سریع حاصل نشود، جنگ وارد مرحله میانی می‌شود که در آن طرفین برای وادار

بازی حراج دلار

به‌صورت تدریجی می‌پردازند و در مجموع، اغلب بسیار بیشتر از تصور اولیه درباره ارزش اهداف مورد نظر خرج می‌کنند. این جنگ تا اواخر ماه مارس، زمانی که روشن شد هیچ‌یک از دو طرف به راحتی کوتاه نخواهد آمد، به نقطه عطف رسید و برای همه طرفین وارد محدوده زیان شد.

بازی حراج دلار هیچ نتیجه از پیش تعیین‌شده و قابل پیش‌بینی‌ای ندارد. همان‌طور که شایبک اشاره می‌کند: «به نظر می‌رسد روند بازی تقریباً فقط به روان‌شناسی اجتماعی بازیکنان یا سایر عوامل بیان‌نشده در محیطی که بازی در آن انجام می‌شود، وابسته است». در این مورد «عامل بیان‌نشده» توانایی هر طرف برای وارد کردن خسارتی فوق‌العاده به طرف مقابل بود. در این جنگ، هر دو طرف توانایی وارد کردن خسارات سنگین به یکدیگر داشتند: آمریکا از طریق قدرت هوایی و ایران از طریق حمله به زیرساخت‌های اقتصادی خلیج فارس. این وضعیت نوعی «بازدارندگی درون‌جنگی» ایجاد کرد که مانع از استفاده از شدیدترین ابزارها شد.

تهدید ترامپ مبنی بر نابودی کامل احتمالاً بلوف بود، زیرا اجرای آن هزینه و ریسک زیادی داشت، اما به دلیل غیرقابل پیش‌بینی بودن او ایران نمی‌توانست مطمئن باشد که عقب‌نشینی خواهد کرد. در نتیجه، هر دو طرف از تشدید کامل عقب‌نشینی و وارد مرحله پایانی شدند. در این مرحله، طرفین پذیرفته‌اند که به همه اهداف خود نمی‌رسند. مذاکرات شامل موضوعاتی مانند برنامه هسته‌ای و موشکی ایران، تحریم‌های آمریکا، امنیت عبور از تنگه هرمز، نقش منطقه‌ای ایران و اقدامات اسرائیل در لبنان خواهد بود.

جنگ به تدریج شبیه بازی خطرناکی به نام «حراج دلار» شد. مفهومی که توسط اقتصاددانی به نام شایبک^۱ مطرح شده است که در آن بازیگران در دام یا چرخه‌ای از تشدید زیان‌بار گرفتار می‌شوند. منطق این مفهوم ساده است: دو بازیکن برای به‌دست آوردن جایزه‌ای به ارزش یک دلار قیمت خود را پیشنهاد می‌دهند، با این توافق که هر دو صرف‌نظر از نتیجه آخرین پیشنهاد خود را پرداخت کنند. (یعنی هرکس بالاترین قیمت را پیشنهاد دهد، برنده می‌شود، اما نکته مهم این است که بازیکن بازنده باید مبلغ پیشنهادی خودش را بپردازد، بدون این که بازی را برد). در ابتدا، بازیکنان با اشتیاق پیشنهاد می‌دهند به امید آنکه سودی کسب کنند، اما با افزایش قیمت تله شکل می‌گیرد. نخستین بازیکنی که رقم یک دلار را پیشنهاد دهد، با قیمت سر به سر از بازی خارج می‌شود (نه سود می‌کند و نه زیان)، اما بازیکن دیگر (به اندازه آخرین پیشنهادش تقریباً یک دلار زیان خواهد کرده است). بنابراین، انگیزه دارد کمی بیشتر از یک دلار، مثلاً ۱٫۰۵ دلار، پیشنهاد دهد تا دست‌کم کمتر ضرر کند (فقط پنج سنت). متأسفانه همین منطق برای بازیکن اول نیز برقرار است و او را هم به افزایش پیشنهاد ترغیب می‌کند. از این نقطه به بعد، بازی هیچ نقطه توقف درونی ندارد؛ هزینه‌های به‌ظاهر بی‌حاصل روی هم انباشته می‌شوند، زیرا بازیکنان پیوسته بیشتر و بیشتر پیشنهاد می‌دهند تا زمانی که شکست را پذیرفته و کنار بکشند یا کاملاً از پا درآیند.

جنگ‌ها اغلب دچار **تله حراج دلار** می‌شوند، زیرا با ادامه درگیری هزینه‌ها برای هر دو طرف به‌طور اجتناب‌ناپذیر و پیوسته افزایش می‌یابد. طرف‌های درگیر در طول مسیر هزینه‌ها را

مرحله پایانی بازی

ایالات متحده از یک سو باید با ایران و از سوی دیگر باید با اسرائیل مذاکره نماید تا بتواند گریزی برای خود از خواسته‌های متضاد آنها بیابد (این وضعیت غیرمعمول نیست؛ در مذاکرات جنگ‌های کره و ویتنام نیز همین شرایط برای آمریکا وجود داشت، زمانی که سؤال و سایگون مواضع متضاد و سختگیرانه‌ای نسبت به واشنگتن داشتند). با این حال، هر آنچه در جبهه اسرائیل رخ دهد، ایالات متحده و ایران اجازه نخواهند داد که این موضوع تعاملات اصلی میان آن‌ها را مختل کند، زیرا هزینه‌ها و منافع حیاتی تداوم جنگ و توافق می‌تواند بسیار بالا باشد.

در نهایت، به نظر می‌رسد این جنگ اهداف حداقلی نظامی واشنگتن را محقق خواهد کرد، اما در تحقق اهداف راهبردی بزرگ‌تر آن ناموفق باشد. مسائل بنیادینی که شکاف بین طرف‌های درگیر را ایجاد کرده است، عمدتاً حل نشده باقی خواهد ماند و همه طرف‌ها به پیگیری آن‌ها از طریق ابزارهایی کمتر از جنگ آشکار، از جمله عملیات‌های مخفی، باز خواهند گشت. نظام ایران با سطوح رهبری متفاوت و توانمندی‌هایی آسیب‌دیده پایدار باقی خواهد ماند. تنش‌های منطقه‌ای نیز همچنان پابرجا خواهد ماند، در حالی که همه طرف‌ها در این اندیشه خواهند بود که آیا و چه زمانی درگیری‌های آینده شعله‌ور خواهد شد.

آمریکایی‌ها ممکن است از خود بپرسند که آیا این هزینه‌ها ارزش آغاز این جنگ را داشته است؟ اسرائیلی‌ها چنین عملیات‌هایی را «چمن‌زنی» می‌نامند و نسل‌هاست که برای مقابله با تهدیدات ناشی از لبنان و غزه به آن تکیه کرده‌اند. قضاوت درباره خردمندی و ارزش این رویکرد در نهایت به این بستگی دارد که یک فرد تا چه حد از آنچه در «چمن بلند» پنهان است هراس دارد و تا چه اندازه حاضر است برای داشتن «چمنی کوتاه و مرتب» هزینه بپردازد. استراتژیست‌های آمریکایی که تهدید ایران را تنها یکی از دغدغه‌های متعدد می‌بینند و نسبت به هم‌تایان اسرائیلی خود مسئولیت‌های گسترده‌تری در قبال نظم منطقه‌ای و جهانی بر عهده دارند، عموماً از این رویکرد پرهیز کرده‌اند. اگر مذاکرات به نتایج بسیار خوب و غیرعادی نرسد، تجربه این جنگ کوتاه اما پرهزینه که ترامپ آن را «یک گردش کوتاه» نامیده، باعث می‌شود که استراتژیست‌های آمریکایی بیشتر از قبل به این نتیجه برسند که این نوع درگیری‌ها (ورود محدود به جنگ برای مدیریت تهدیدها) ارزش هزینه‌های سنگینش را ندارد و بنابراین نسبت به آن بدبین‌تر و محتاط‌تر خواهند شد.

با موافقت با آتش‌بس هم ایالات متحده و هم ایران حداقل به‌طور ضمنی پذیرفتند که قرار نیست از این جنگ به همه آنچه می‌خواستند دست پیدا کنند، اما مفهوم «مساوی» طیف وسیعی را میان پیروزی و شکست در بر می‌گیرد. بنابراین، نحوه رقم خوردن مرحله پایانی اهمیت دارد. در جریان مذاکرات دو طرف باید برای چندین مسئله، از جمله برنامه‌های هسته‌ای و موشکی ایران، تحریم‌های آمریکا، ترتیبات کشتیرانی در تنگه هرمز، فعالیت‌های منطقه‌ای ایران و عملیات اسرائیل در لبنان راه‌حل‌های مصالحه‌آمیز پیدا کنند. فاصله میان خواسته‌های دو طرف آن قدر زیاد است که برخی معتقدند مذاکرات شکست خواهد خورد و آتش‌بس فرو خواهد پاشید. با این حال، هر دو طرف می‌دانند که بازگشت به جنگ آن‌ها را دوباره به همان وضعیت جهنمی بازمی‌گرداند که به‌تازگی از آن گریخته‌اند، پرداخت هزینه‌های فزاینده در برابر بازدهی کاهنده با گزینه‌هایی که فقط بدتر می‌شوند.

دیپلماسی ماهرانه شاید بتواند از این مذاکرات برای پی‌ریزی یک ساختار امنیتی پایدار در منطقه استفاده کند. این همان کاری است که هنری کسینجر^۱ در آن تبحر داشت، اما با توجه به کمبود «کیسینجرها» در روزگار کنونی، بالا بردن بیش از حد انتظارات اشتباه خواهد بود. در عوض، محتمل‌ترین نتیجه ترکیبی از مصالحه و به تعویق انداختن مسائل است؛ به‌گونه‌ای که دستاوردهای عملی کافی برای ازسرگیری نوعی فعالیت اقتصادی نسبتاً عادی در منطقه خلیج فارس فراهم شود، در حالی که بحث‌برانگیزترین موضوعات همچنان حل نشده باقی می‌مانند. در نهایت، احتمالاً ایران شکلی از ظرفیت برنامه هسته‌ای خود را حفظ خواهد کرد، اما ایالات متحده می‌تواند محدودیت‌هایی بر آن تحمیل کند (اینکه این محدودیت‌ها کمتر یا بیشتر از توافق هسته‌ای باشد که آمریکا در سال ۲۰۱۸ از آن خارج شد، هنوز مشخص نیست). بخشی از تحریم‌ها علیه ایران لغو خواهد شد و برخی دیگر ممکن است ادامه یابد. عبور کشتی‌ها از تنگه هرمز نیز احتمالاً از سر گرفته می‌شود، اما بر اساس شرایط جدیدی که احتمالاً به نفع ایران خواهد بود. در این خصوص باید توجه کرد منافع اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها یکسان نیست. ایران تلاش خواهد کرد که در چارچوب توافق مورد نظر، اسرائیل محدود شود، در حالی که اسرائیل به دنبال حفظ آزادی عمل برای ادامه عملیات‌های خود در لبنان و سایر مناطق خواهد بود. بدیهی است

1. Henry Kissinger



عنوان: مشکلات متعدد آتش‌بس ایران
نویسنده: امر حمزوی^۱، اریک لاب^۲، مروان معاشر^۳، اندرو لبر^۴
تاریخ انتشار: ۹ آوریل ۲۰۲۶

چکیده

این مقاله تحلیلی، که حاصل دیدگاه‌های چهار کارشناس برجسته در امور خاورمیانه است، به بررسی عمیق و چندوجهی پیامدهای آتش‌بس اخیر میان ایران و طرف‌های مقابل می‌پردازد. با وجود اعلام رسمی آتش‌بس، مقاله نشان می‌دهد که منطقه با چالش‌های جدی و تهدیدات ادامه‌دار روبرو است. تحلیل‌ها بر واکنش‌های متفاوت بازیگران منطقه‌ای از جمله کشورهای عربی، اسرائیل، حزب‌الله لبنان و گروه‌های شبه‌نظامی در عراق تمرکز دارند. نکته کلیدی مقاله، بی‌اعتمادی ایران به تعهدات طرف مقابل، به‌ویژه با توجه به سابقه دونالد ترامپ در مذاکرات و حملات نظامی متعاقب آن است. همچنین، نگرانی کشورهای حاشیه خلیج فارس از توانایی بالقوه ایران برای کنترل تنگه هرمز و پیامدهای امنیتی و اقتصادی آن مورد تأکید قرار گرفته است. مقاله به طور ویژه به لبنان به عنوان یک نقطه اشتعال^۵ بحرانی اشاره می‌کند، جایی که حملات اسرائیل، توانایی دولت لبنان برای مدیریت سلاح حزب‌الله و استقرار ارتش را تضعیف کرده و خطر فروپاشی کامل نظام سیاسی این کشور را افزایش می‌دهد. در نهایت، مقاله به فشار آمریکا برای بازگشایی تنگه هرمز و چشم‌انداز مذاکرات آینده میان ایران و آمریکا با در نظر گرفتن منافع اقتصادی و بازسازی ایران می‌پردازد. این تحلیل نشان می‌دهد که آتش‌بس کنونی، بیش از آنکه پایانی بر منازعه باشد، وقفه‌ای موقت است که زمینه‌ساز تنش‌های آتی و پیچیدگی‌های بیشتر در منطقه خواهد بود.^۶

مترجم: فرشاد امیدجیوان^۷
پژوهشگر همکار پژوهشکده امور اقتصادی

1. Amr Hamzawy
2. Eric Lob
3. Marwan Muasher
4. Andrew Leber
5. flashpoint

ع ترجمه و انتشار این مقاله به مفهوم تأیید آن نیست، بلکه برای آگاهی مخاطبان داخلی مجله از ابعاد و نقطه نظرات تحلیلگران داخلی آمریکا در خصوص هرگونه توافق احتمالی با ایران است که اطلاع از آنها می‌تواند برای تصمیم‌گیرندگان کشور نیز مفید باشد.
۷. دانش آموخته کارشناسی ارشد اقتصاد نظری از دانشگاه زنجان.

مقدمه

قرار می‌دهد. این تحلیل، فراتر از بیانیه‌های رسمی به دلایل بی‌اعتمادی ایران به توافقات، نقش مخرب اقدامات اسرائیل در لبنان و نگرانی‌های استراتژیک کشورهای عربی در خصوص امنیت تنگه هرمز می‌پردازد. در عصری که ثبات منطقه‌ای به شدت شکننده به نظر می‌رسد، درک عمیق پیامدهای چنین آتش‌بس‌های شکننده‌ای برای سیاست‌گذاران، تحلیلگران و جامعه بین‌المللی امری ضروری است. این گزارش تلاش دارد تا با ارائه تحلیلی جامع از ابعاد مختلف این توافق تصویری روشن از آینده پرتلاطم احتمالی منطقه ارائه دهد.

بحران‌های پیچیده در خاورمیانه، به ویژه منازعات مرتبط با ایران، همواره کانون توجه و نگرانی جامعه جهانی بوده‌اند. اعلام اخیر آتش‌بس^۱، هرچند با استقبال اولیه برخی بازیگران منطقه‌ای مواجه شد، اما تحلیل‌های دقیق‌تر نشان می‌دهد که این توافق به هیچ وجه به معنای پایان تنش‌ها و برقراری صلح پایدار نیست. مقاله حاضر با بهره‌گیری از تخصص چهار کارشناس شناخته‌شده در امور خاورمیانه، عمرو حمزاوی، اندرو لیبر، اریک لوب و مروان معاشر به کالبدشکافی واکنش‌های منطقه‌ای به این آتش‌بس پرداخته و نقاط بحرانی و چالش‌های پیش‌رو را مورد بررسی

واکنش منطقه به آتش‌بس چگونه بوده است؟

امرو حمزاوی:

در ساعت‌های نخست پس از اعلام آتش‌بس، خاورمیانه عملاً فرصتی برای نفس کشیدن پیدا نکرد. حملات هوایی^۲ اسرائیل به لبنان ادامه یافت و جان دست‌کم ۲۰۰ نفر را گرفت و صدها نفر را مجروح کرد. این حملات نگرانی‌های گسترده‌ای را درباره تداوم درگیری‌ها^۳ در کشوری برانگیخت که بیش از هر زمان دیگری از جنگ و خشونت آسیب دیده است. با این حال، در دیگر نقاط منطقه نوعی احساس آرامش نسبی حاکم بود. کشورهای حوزه خلیج فارس به همراه عراق و اردن از این آتش‌بس استقبال کردند و خواستار دستیابی به توافقی نهایی شدند که بتواند به‌طور دائمی به منازعه پایان دهد و تضمین‌های امنیتی کافی در اختیار آنها قرار دهد تا از تکرار هرگونه حمله احتمالی ایران جلوگیری شود. مصر و ترکیه که همانند پاکستان نقشی میانجی‌گرانه میان ایالات متحده و ایران ایفا کردند، بر ضرورت پایبندی به آتش‌بس و حفظ منافع امنیتی منطقه تأکید داشتند. همچنین، آنها از اسرائیل خواستند فوراً حملات خود به لبنان را متوقف کند.

فراتر از مواضع رسمی دولت‌ها، شبه‌نظامیان^۴ همسو با ایران، از جمله حزب‌الله در لبنان و برخی گروه‌های مسلح شیعه^۵ در عراق در ابتدا از آتش‌بس اعلام حمایت کردند، اما تداوم حملات اسرائیل به لبنان باعث شد حزب‌الله تعداد محدودی راکت به سمت شمال اسرائیل شلیک کند و در عراق نیز برخی گروه‌ها از احتمال حمله تلافی‌جویانه^۶ علیه اسرائیل سخن گفتند، هرچند در نهایت اقدامی صورت ندادند. جنبش^۷ حوثی یمن نیز که پیش‌تر خود را از درگیری دور نگاه داشته بود، پس از اعلام آتش‌بس نیز

همین موضع را حفظ کرد.

اریک لوب:

ایران نسبت به اینکه این توقف‌درگیری بتواند به یک آتش‌بس دائمی و صلح پایدار منجر شود، بدبین است و این بدبینی دو دلیل اصلی دارد. نخست اینکه تهران اعتماد اندکی دارد که دونالد ترامپ به تعهدات خود پایبند بماند، به‌ویژه آنکه طرح‌های آتش‌بس او در غزه و لبنان پیش‌تر فروپاشیده‌اند. دوم آنکه دو دور قبلی مذاکرات ترامپ با ایران در ژوئن ۲۰۲۵ و فوریه ۲۰۲۶ ناگهان با حملات هوایی آمریکا و اسرائیل علیه ایران پایان یافت.

از این رو، تهران احتمالاً آتش‌بس را وقفه‌ای موقت^۸ در درگیری‌ها می‌بیند، نه توافقی پایدار و بر همین اساس خود را برای دور تازه‌ای از تنش‌ها آماده می‌کند. در واکنش، ترامپ تهدید کرده است بر هر کشوری که به ایران سلاح بفروشد یا منتقل کند، تعرفه^۹‌هایی وضع خواهد کرد.

مروان معاشر:

منطقه به‌طور کلی احساس می‌کند که اکنون با یک تهدید دوگانه^{۱۰} روبرو است: ایران آسیب‌دیده اما خشمگین می‌تواند در چند سال آینده توانایی نظامی متعارف^{۱۱} خود را بازسازی کند و اسرائیل که قبلاً اعلام کرده پایبند به آتش‌بس نیست و به عملیات خود در لبنان و کرانه باختری ادامه خواهد داد. کشورهای حوزه خلیج فارس به‌ویژه نسبت به آتش‌بسی که ممکن است ایران را در تنگه هرمز^{۱۲} کنترل‌کننده باقی بگذارد، بدبین هستند.

1. Ceasefire
2. Airstrikes
3. Hostilities
4. Mediating role
5. Militias
6. Shiite movements
7. Retaliatory strike

8. Movement
9. Pause
10. Tariffs
11. Dual threat
12. Conventional military capability
13. Strait of Hormuz

بوده‌اند. وزارت امور خارجه عمان از آتش‌بس استقبال کرد، اما حملات مجدد اسرائیل به لبنان را محکوم نمود، موضعی که در رسانه‌های محلی نیز بازتاب یافت. روزنامه «عمان دیلی آبزرور»^۱ نوشت: «آتش‌بسی که لبنان را شامل نشود، آغاز صلح نیست.» (بعداً امارات متحده عربی نیز حملات اسرائیل به لبنان را مورد انتقاد قرار داد، اگرچه با عباراتی تا حدودی مبهم‌تر). اختلافات^۲ موجود پیش از جنگ و در طول جنگ در داخل شورای همکاری خلیج فارس^۳ احتمالاً ادامه خواهد یافت و ابراز موضع متحد از سوی پادشاهی‌های خلیج فارس را دشوارتر خواهد کرد.

اندرو لبر:

با تکیه بر نکته مروان، اظهارات مقامات کشورهای حوزه خلیج فارس به‌طور عمومی از آتش‌بس استقبال کرده‌اند، اما در عین حال تردید دارند که این آتش‌بس برقرار بماند (بسته به کشور دلایل متفاوتی برای این تردید وجود دارد). مقامات اماراتی با توجه به حملات مستمر ایران به اهداف حوزه خلیج فارس، بر لزوم فشار بر ایران برای پایبندی به مفاد آتش‌بس تأکید کرده‌اند. بیانیه‌های رسمی عربستان سعودی از آتش‌بس استقبال کردند، در حالی که رسانه‌ها نگران وظیفه دشوار مذاکره برای رسیدن به صلحی پایدار

لبنان یک نقطه اشتعال کلیدی است. چه چیزی در خطر است؟

علاوه بر این، این امر توانایی لبنان را برای استقرار مجدد ارتش ملی در سراسر جنوب و مناطق دیگر به‌منظور پایان دادن مؤثر به نقش نظامی حزب‌الله مختل می‌سازد، نقشی که از طریق آن، گروه انحصار اختیار تصمیم‌گیری در مورد مسائل جنگ و صلح با اسرائیل را در دست گرفته و سایر اجزای جامعه و تشکیلات سیاسی لبنان را نادیده گرفته است. این وضعیتی است که اکنون اکثریت مردم لبنان آن را رد می‌کنند.

در نهایت، این تجاوزگری اسرائیل مسائل را به‌طور قابل‌توجهی پیچیده می‌کند. این وضعیت، جایگاه حزب‌الله را به عنوان یک جنبش مقاومت^۴ در برابر اسرائیل، علی‌رغم خسارات وارده به سلاح و تلفات جانی، بازسازی می‌کند و توانایی دولت لبنان را برای مدیریت مؤثر هم‌پرونده حزب‌الله و هم‌روابطش با اسرائیل به‌شدت محدود می‌سازد. در واقع، این وضعیت خطر سوق دادن کل سیستم سیاسی لبنان به سمت فروپاشی کامل را به همراه دارد.

مروان معاشر:

کسانی که گمان می‌کردند توافق آمریکا و ایران توسط اسرائیل محترم شمرده نخواهد شد، درست می‌گفتند. از زمان برقراری آتش‌بس، اقدامات نظامی اسرائیل شدیدترین اقدام از زمان آغاز مناقشه ایران در ۲۸ فوریه بوده است. حملات مداوم همچنین نشان‌دهنده نیت واقعی اسرائیل است: اشغال جنوب لبنان و استفاده از این موقعیت به عنوان اهرم فشاری^۵ برای وادار کردن دولت لبنان به پذیرش پیمان صلحی که صرفاً منافع اسرائیل را تأمین کند.

امر حمزای:

این تجاوزگری^۶ اسرائیل توانایی دولت لبنان را برای مدیریت مسئله حیاتی تسلیحات حزب‌الله، مسئله‌ای که دولت بیروت آرزوی تحت کنترل درآوردن آن را دارد، محدود می‌کند.

یکی از خواسته‌های کلیدی ایالات متحده، بازگشایی تنگه هرمز بود. این موضوع چگونه ممکن است پیش برود؟

کاهش یابد. ایران نشان داده است که اگر بتواند کنترل تنگه را حفظ کند، این کار را انجام خواهد داد. برای ایران، هرمز نه تنها منبعی برای اهرم نظامی و استراتژیک بوده، بلکه جریان درآمدی^۷ برای اقتصاد آسیب‌دیده و بازسازی پس از جنگ آن نیز محسوب می‌شود، موضوعی که تهران برای آن از واشنگتن غرامت^۸ درخواست کرده است.

اریک لایب:

به‌عنوان بخشی از مذاکرات آتی و در ازای کاهش تحریم‌های^۹ آمریکا (چیزی که ایران در طول جنگ به‌طور موقت دریافت کرد)، ترامپ خواهان بازگشایی تنگه هرمز توسط تهران شده است تا فشار اقتصادی بر ایالات متحده و سایر کشورها

1. Oman Daily Observer

2. Divergence

3. Gulf Cooperation Council (GCC)

4. Leverage

5. Aggression

6. Capacity

7. Resistance movement

8. Sanctions relief

9. Revenue stream

10. Reparations



عنوان: ناکامی تلاش‌های صلح؛ معادله جدید آمریکا، ایران و خلیج فارس
پایان بی‌نتیجه مذاکرات، واشنگتن و تهران را در آستانه انتخاب‌های پرهزینه قرار می‌دهد.
نویسنده: جیمز ام لیندسی^۱، پژوهشگر ارشد سیاست خارجی آمریکا
تاریخ انتشار: ۱۲ آوریل ۲۰۲۶
منبع: شورای روابط خارجی^۲ (CFR)

چکیده

علیرغم آن‌که شروط اولیه دو طرف تحقق نیافت، برگزاری نشست اسلام‌آباد خود به‌عنوان یک رخداد کم‌سابقه در فضای تنش‌آلود منطقه‌ای و بین‌المللی قابل‌توجه بود. رئیس‌جمهور دونالد ترامپ تأکید داشت که مشارکت آمریکا در مذاکرات منوط به بازگشایی دوباره تنگه هرمز از سوی ایران است؛ در حالی که محمدباقر قالیباف، رئیس مجلس شورای اسلامی، توقف حملات اسرائیل به لبنان و آزادسازی دارایی‌های مسدودشده ایران را پیش‌شرط می‌دانست. هیچ‌یک از این شروط عملی نشد؛ تنگه هرمز همچنان بسته ماند، حملات اسرائیل ادامه یافت و مقام‌های آمریکایی آزادسازی دارایی‌ها را رد کردند. با وجود این، گفت‌وگو برگزار شد و طرفین پای میز مذاکره نشستند.

با این حال، پرسش اصلی پابرجاست: آیا هیچ‌یک از دو طرف واقعاً اراده‌ای برای رسیدن به توافق داشتند؟ آیا انتظار می‌رفت اختلافاتی که ریشه در چند دهه تنش دارد، در یک نشست چندساعته حل‌وفصل شود؟ ونس پس از پایان مذاکرات اعلام کرد که مقام‌های آمریکایی «خطوط قرمز خود را کاملاً روشن کرده‌اند و طرف مقابل حاضر به پذیرش شرایط ما نشده است». این اظهارات نشان می‌دهد او با این انتظار وارد اسلام‌آباد شده بود که ایران با خواسته‌های واشنگتن همراه شود؛ نه اینکه ایالات متحده در مواضع خود بازنگری کند.^۳

مترجم: بهاره عسگری^۴
پژوهشگر همکار پژوهشکده امور اقتصادی

1. James M. Lindsay
2. Council on Foreign Relations (CFR)

۳. ترجمه و انتشار این مقاله به مفهوم تأیید آن نیست، بلکه برای آگاهی مخاطبان داخلی مجله از ابعاد و نقطه نظرات تحلیلگران داخلی آمریکا در خصوص هرگونه توافق احتمالی با ایران است که اطلاع از آنها می‌تواند برای تصمیم‌گیرندگان کشور نیز مفید باشد.
۴. دانشجوی دکتری اقتصاد سنجی در دانشگاه تهران.

مقدمه

از منظر واشنگتن، چالش اصلی در این است که ایران تمایلی به توقف برنامه هسته‌ای، تحویل ذخایر نزدیک به هزار پوند اورانیوم غنی‌شده یا بازگشایی تنگه هرمز برای تمامی کشتی‌ها بدون اخذ عوارض نشان نمی‌دهد. رد دو مطالبه نخست از سوی تهران دور از انتظار نبود؛ چراکه ایران همواره تأکید کرده که غنی‌سازی اورانیوم را حق حاکمیتی خود می‌داند.

نخست اسلام‌آباد، نخستین مواجهه مستقیم مقام‌های دو کشور در بیش از یک دهه و در عین حال، عالی‌ترین سطح گفت‌وگو میان ایران و آمریکا از زمان شکل‌گیری جمهوری اسلامی در سال ۱۹۷۹ به شمار می‌رفت. هیأت آمریکایی به ریاست «جی‌دی ونس»^۱ و با حضور «استیو ویتکاف»^۲ و «جرد کوشنر»^۳ تشکیل شد. در سوی مقابل، محمدباقر قالیباف و وزیر امور خارجه، عباس عراقچی، هدایت هیأت ایرانی را بر عهده داشتند.

محاصره نفتی خلیج فارس؛ معادله‌ای که برای همه هزینه دارد.

جهانی را به‌سوی رکودی جدی سوق دهد. در تهران این برداشت می‌تواند شکل بگیرد که فشارهای بین‌المللی، واشنگتن را پیش از آن‌که ایران متحمل آسیب جدی شود، وادار به عقب‌نشینی خواهد کرد. واکنش مقام‌های ایرانی نیز نشانی از عقب‌نشینی نداشت. محمدجواد ظریف، وزیر خارجه پیشین، در توییتهی ترامپ را به «چنگ زدن به آخرین رشته‌های امید» متهم کرد.

اگر محاصره ادامه یابد، واشنگتن نیز با مجموعه‌ای از انتخاب‌های دشوار روبه‌رو خواهد شد. آیا نیروی دریایی آمریکا کشتی دارای پرچم چین یا روسیه را که حامل نفت ایران است و از تنگه عبور می‌کند، متوقف خواهد کرد؟ یا کشتی‌هایی را که مقصدشان کشورهای هم‌پیمان آمریکا مانند هند یا ژاپن است؟ و اگر این کشتی‌ها به دستور توقف عمل نکنند، چه پیامدی خواهد داشت؟ اوایل همین ماه، دولت ترامپ اجازه داد یک کشتی با پرچم روسیه محاصره کوبا را بشکند. آن تصمیم پیامد قابل‌توجهی نداشت، زیرا شمار کمی از کشورها به کمک هاوانا آمده‌اند، اما بسیاری از کشورها به نفت خلیج فارس وابسته‌اند و ایجاد استثنا برای برخی و توقف برخی دیگر، واشنگتن را با چالش‌های دیپلماتیک مواجه می‌سازد. این وضعیت احتمالاً موجب خواهد شد کشتی‌ها برای دورزدن کنترل آمریکا پرچم خود را تغییر دهند.

پس از شکست گفت‌وگوها، ترامپ در شبکه Truth Social اعلام کرد که ایالات متحده هر کشتی‌ای در آب‌های بین‌المللی را که عوارضی به ایران پرداخت کرده باشد، متوقف خواهد کرد. او سپس در گفت‌وگویی با فاکس‌نیوز اظهار داشت، انتظار دارد «کشورهای متعددی» در این محاصره همکاری کنند؛ با این حال، او توضیح نداد این کشورها کدام‌اند یا از چه زمانی قرار است مشارکت داشته باشند. هیچ کشوری نیز بلافاصله برای همراهی اعلام آمادگی نکرد و نخست‌وزیر بریتانیا، کی‌یر استارمر^۴، به‌طور صریح مشارکت کشورش را رد کرد.

از آغاز «حمله آمریکا و اسرائیل به ایران»^۵ تنها کشتی‌هایی که عوارض پرداخت می‌کنند می‌توانند از تنگه عبور کنند. بعید است ایران این سازوکار را کنار بگذارد یا به کشتی‌هایی که از بنادر عربی خلیج فارس خارج می‌شوند اجازه تردد آزادانه بدهد. در نتیجه، تصمیم ترامپ برای اعمال محاصره عملاً وضعیت «یا برای همه باز است، یا برای هیچ‌کس» را در خلیج فارس ایجاد می‌کند. محاسبه او این است که کاهش درآمدهای نفتی تهران را ناچار به بازگشت به میز مذاکره یا حتی عقب‌نشینی خواهد کرد. با این حال، فشار اقتصادی ناشی از بسته‌ماندن خلیج فارس یک‌سویه نیست. قیمت جهانی نفت بلافاصله پس از انتشار خبر محاصره افزایش یافت و انتظار می‌رود با تداوم این وضعیت همچنان رو به بالا باشد؛ موضوعی که می‌تواند اقتصاد

1. JD Vance
2. Steve Witkoff
3. Jared Kushner

4. Keir Starmer
5. Operation Epic Fury

بن بست آتش بس و دوراهی تصمیم گیری

گسترده را ارائه داده است. با وجود این، چالش اصلی همان است که پیش از آتش بس نیز وجود داشت: چگونگی تبدیل تضعیف توان نظامی ایران به امتیازات سیاسی. بعید است محاسبات تهران تغییر کند و تسلیم شود. تشدید بمباران ها نیز خطر درگیر شدن در جنگی طولانی تر و فراگیرتر را در پی دارد؛ وضعیتی که ترامپ آشکارا تمایلی به آن نشان نداده است. درک همین بن بست ممکن است کاخ سفید را به بازاندیشی در مسیرهای دیپلماتیک وادارد. پاکستان و چند کشور دیگر در تلاش اند زمینه ازسرگیری گفت وگوها را فراهم کنند. با این حال، عقب نشینی از محاصره تنها چند روز پس از اعلام آن، برای ترامپ می تواند هزینه های سیاسی و دیپلماتیک سنگینی به همراه داشته باشد و این تصور را در تهران تقویت کند که ایستادگی، راهبردی برد-برد است. ترامپ اکنون در برابر تصمیم هایی قرار دارد که هیچ یک آسان یا بی هزینه نیستند. هر انتخاب او، چه در مسیر ادامه فشار یا بازگشت به میز مذاکره پیامدهایی در پی خواهد داشت که طنین آن از خلیج فارس تا پایتخت های جهان شنیده می شود.

در هر حال، بعید است محاصره بتواند به سرعت تهران را وادار به عقب نشینی کند. فشار اقتصادی ماهیتی زمان بر دارد، اما آتش بس تنها هشت روز دیگر ادامه خواهد داشت. پرسش اصلی این است که آیا هیچ یک از طرفین خواهان ازسرگیری جنگ هستند یا نه.

به نظر می رسد ایران تمایل چندانی به بازگشت فوری به جنگ ندارد. آتش بس فرصتی برای بازسازی فراهم کرده و بخش قابل توجهی از توان موشکی این کشور پس از پنج هفته بمباران همچنان حفظ شده است. تهران در حال بیرون آوردن تجهیزات از پایگاه هایی است که زیر آوار مانده اند و نشانه هایی دیده می شود که چین در بازسازی سامانه های پدافند هوایی ایران با این کشور همکاری می کند. هرچه زمان بیشتری در اختیار تهران باشد، توان بیشتری برای آماده سازی در صورت ازسرگیری نبرد خواهد داشت.

در مقابل، بار تصمیم گیری برای آغاز دوباره جنگ به احتمال زیاد بر دوش ترامپ خواهد بود. اسرائیل و برخی دولت های عربی خلیج فارس او را به «تمام کردن کار» تشویق می کنند و پنتاگون مجموعه ای از گزینه های نظامی از جمله ازسرگیری بمباران های



عنوان: دونالد ترامپ بزرگترین بازنده جنگ است، یک دلیل مهم برای خروج او از جنگ وجود دارد.^۱
نویسندگان: تیم اکونومیست^۲
تاریخ انتشار: ۹ آوریل ۲۰۲۶
منبع: مجله اکونومیست

چکیده

مقاله حاضر، با بررسی ابعاد مختلف جنگ آمریکا علیه ایران، نتایج آن را در سطوح گوناگون تحلیل می‌کند. از منظر دونالد ترامپ، این درگیری نه تنها اهداف اولیه او را محقق نساخته، بلکه چشم‌انداز محدود او در به‌کارگیری قدرت آمریکا را نیز آشکار کرده است. آتش‌بس حاصله، شکننده توصیف شده و اختلافات اساسی میان آمریکا و ایران بر سر دامنه توافقی و پیش‌شرط‌های مذاکره، از جمله در مورد لبنان و تنگه هرمز بر این شکستگی می‌افزاید. دلیل اصلی عدم بازگشت ترامپ به جنگ احتمالاً درک او از اشتباه بودن آغاز آن است، در حالی که پست‌های تند او در شبکه‌های اجتماعی تلاشی برای پوشاندن عقب‌نشینی‌اش تلقی می‌شود.

ایران نیز دلایل متعددی برای خویشتن‌داری دارد، از جمله تخریب زیرساخت‌ها، نیاز به رفع تحریم‌ها، و باور به اینکه زمان به نفع آن‌هاست. با این حال، ایران آسیب‌دیده و در پی حصول حداکثر اهداف در مذاکرات، همچنان در قدرت باقی مانده است. علی‌رغم ادعای پیروزی ترامپ پیشرفت او در اهداف کلیدی مانند امنیت خاورمیانه، سرنگونی رژیم ایران و توقف برنامه هسته‌ای‌اش ناچیز بوده است.

همچنین، این جنگ بر امنیت منطقه‌ای تأثیر منفی گذاشته است. اسرائیل، با وجود توان نظامی فزاینده، در مهار شبکه نیابتی ایران و همچنین در جلب نظر مساعد افکار عمومی آمریکا (که اکنون ۶۰ درصد آن نامطلوب است) با چالش مواجه است. قدرت آمریکا که پیشتر ترکیبی از نیروی نظامی و اقتدار اخلاقی بود، با اظهارات نسنجیده ترامپ تضعیف شده است. تجربه جنگ ثابت کرده که زبان «زور و قدرت» نه تنها با اصول سیاست خارجی همخوانی ندارد، بلکه یک تصور اشتباه و محاسبه غلط است. کسانی که فکر می‌کنند فقط با زور نظامی می‌توانند پیش بروند، در تحلیل واقعیت‌ها دچار خطا شده‌اند. قدرت نظامی آمریکا با وجود نمایش چشمگیر مشکلات عمیقی را آشکار ساخت؛ از جمله ناتوانی کارخانه‌ها در تأمین سریع تجهیزات نیروها و اشتباه گرفتن کشتار با پیروزی. در نهایت در تئوری و عمل، برقراری عدالت در جنگ مستلزم دو پیش‌شرط اساسی است: نخست، اتخاذ تصمیمی مبتنی بر قضاوت دقیق و سنجیده که تمامی پیامدهای احتمالی را در نظر بگیرد؛ و دوم، اجتناب از توسل به زور تا زمانی که تمامی راه‌حل‌های دیپلماتیک و مسالمت‌آمیز به بن‌بست رسیده باشند و خشونت به ناچار آخرین گزینه باقی‌مانده باشد. ترامپ با نگاهی پروژه‌محور و نادیده گرفتن پیامدها، قدرت آمریکا را بیش از حد تخمین زد و نشان داد که صرفاً قدرت، لزوماً به پیروزی نمی‌انجامد.^۳

مترجم: فرشاد امیدجیوان^۴
پژوهشگر همکار پژوهشکده امور اقتصادی

1. Donald Trump is the war's biggest loser
2. The Economist team

۳. ترجمه و انتشار این مقاله به مفهوم تأیید آن نیست، بلکه برای آگاهی مخاطبان داخلی مجله از ابعاد و نقطه نظرات تیم نویسندگان مجله اکونومیست در خصوص هرگونه توافق احتمالی با ایران است که اطلاع از آنها می‌تواند برای تصمیم‌گیرندگان کشور نیز مفید باشد.
۴. دانش آموخته کارشناسی ارشد اقتصاد نظری از دانشگاه زنجان.

مقدمه

روابط ایران و آمریکا و همچنین دینامیک‌های منطقه‌ای را روشن سازد. همچنین، به تحلیل نقش بازیگران کلیدی مانند اسرائیل و قدرت‌های منطقه‌ای و چالش‌های پیش روی آن‌ها در دوران پس از جنگ پرداخته می‌شود. در نهایت، این تحلیل به بررسی ماهیت قدرت، محدودیت‌های اعمال آن در عرصه بین‌المللی و تمایز میان «قدرت» و «حقانیت» می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه تصورات نادرست از قدرت می‌تواند منجر به تصمیم‌گیری‌های استراتژیک اشتباه و پیامدهای ناگوار شود.

این مقاله به بررسی عواقب و پیامدهای جنگ اخیر میان ایران و آمریکا با تمرکز بر دیدگاه‌های استراتژیک و سیاسی می‌پردازد. در شرایطی که جنگ‌ها همواره بازندگان مشخصی دارند و صلح حاصل از آن اغلب شکننده است، این درگیری نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. مقاله پیش رو، با نگاهی موشکافانه به نتایج جنگ از منظر دونالد ترامپ، اهداف برآورده نشده او و شکنندگی توافق آتش‌بس، تلاش می‌کند تا پیچیدگی‌های

بازنده جنگ چه کسی است؟

آن‌ها همچنین خواهان لغو تحریم‌ها هستند. ایران همچنین تصور خواهد کرد که زمان به نفع آن در میز مذاکره است. آمریکا نمی‌تواند به‌طور دائم نیروهای خود را در حالت آماده‌باش برای حمله نگه دارد. اگر جنگ دوباره شعله‌ور شود، به این دلیل خواهد بود که ایران بیش از حد دست خود را رو کرده است.

بنابراین، محتمل‌ترین نتیجه، یک ایران زخمی اما قوی است که در گفتگوها برای رسیدن به اهداف حداکثری تلاش می‌کند. ترامپ این را یک پیروزی بزرگ می‌خواند، اما با توجه به پیشرفت ناچیز^۲ او در تحقق سه هدف قانع‌کننده‌تر^۳ جنگ یعنی مهار ایران، سرنگونی رژیم و پایان دادن قطعی به تبدیل شدن ایران به یک قدرت هسته‌ای چنین به نظر نمی‌رسد.

این جنگ به امنیت منطقه‌ای^۴ آسیب رسانده است. پیش از آغاز آن اسرائیل به نیروی مقاومت مورد حمایت^۵ ایران تا حدی آسیب زده بود. با این حال، ایران اکنون با حمله به کشورهای حاشیه خلیج فارس و مسدود کردن کشتیرانی از طریق تنگه هرمز، منبع جدیدی از اهرم فشار ایجاد کرده است. ایران در تلاش است تا برای استفاده از تنگه، عوارض دریافت کند. ترامپ حتی در مورد تقسیم درآمد حاصل از آن اندیشیده است. کشورهای حاشیه خلیج فارس و مشتریان آن‌ها احتمالاً می‌توانند در برابر چنین اهرمی به آزادی ناوبری^۶ مقاومت کنند، اما در این صورت درگیری اجتناب‌ناپذیر است. حتی پس از اینکه تولیدکنندگان نفت خطوط لوله جدیدی برای دوری از خلیج فارس احداث کنند کاری که چندین سال طول می‌کشد، ایران قادر خواهد بود به زیرساخت‌های حیاتی حمله کند. کشورهای حاشیه خلیج فارس که خود را به عنوان واحه آرامش معرفی می‌کنند، باید بپرسند که

به عقیده نویسنده جنگ‌ها همیشه برنده ندارند، اما همواره بازنده دارند و اگر عاقبت کار به آتش‌بس در ایران ختم شود، که بعید است، بدون شک بزرگترین بازنده، دونالد ترامپ خواهد بود. این درگیری، اهداف اصلی جنگ^۱ او را به عقب انداخته و سطحی‌نگری او را در خصوص چشم‌اندازی^۲ برای شیوه‌ای نوین در به‌کارگیری قدرت آمریکا آشکار ساخته است. این آتش‌بس به‌شدت شکننده^۳ است. آمریکا و ایران بر سر اینکه آیا [آتش‌بس] شامل لبنان نیز می‌شود یا خیر، به سختی به توافق رسیدند؛ لبنانی که به‌شدت توسط اسرائیل مورد حمله قرار گرفته است. آن‌ها بر سر اینکه ایران چگونه باید تنگه هرمز را باز کند (پیش‌شرط^۴ آمریکا برای مذاکرات) اختلاف نظر دارند و مواضع مذاکراتی آن‌ها آنقدر از هم دور است که حتی نمی‌توانند بر سر طرحی که قرار است در آخر هفته در اسلام‌آباد درباره آن بحث کنند، به توافق برسند.

بهترین دلیل برای این تفکر که ترامپ به جنگ باز نخواهد گشت، این است که او اکنون درک می‌کند که هرگز نباید آن را آغاز می‌کرد. پست‌های نفرت‌انگیز و لاف‌زنانه^۵ او که تهدید به نابودی ایران می‌کردند، شبیه تلاش‌هایی برای پوشاندن عقب‌نشینی‌اش با جلیقه ضدگلوله به نظر می‌رسند. او می‌داند که جنگی تازه، بازارهای مالی را دچار وحشت خواهد کرد و کسی که «عصر طلایی» را در خاورمیانه ستوده است، با ریسک احمق به نظر رسیدن، چون یک بازیکن شطرنج چهاربعدی روبرو خواهد شد.

ایران نیز دلایلی برای عقب‌نشینی دارد. تخریب گسترده^۶ شبکه‌های برق و حمل‌ونقل اداره کشور را دشوارتر خواهد کرد.

1. chief war aims
2. shallowness of his vision
3. desperately fragile
4. precondition
5. abhorrent chestbeating posts

6. wholesale destruction
7. scant progress
8. persuasive aims
9. regional security
10. proxy militias
11. affront to freedom of navigation

و این جنگ ممکن است تهدید هسته‌ای را تشدید کرده باشد. آمریکا و اسرائیل خساراتی به زیرساخت‌های ایران وارد کردند، اما حدود ۴۰۰ کیلوگرم اورانیوم با غنای بالا، کافی برای ساخت ده بمب، همچنان در سایت‌های هسته‌ای مدفون است. ترامپ اصرار دارد که ایران این مواد را تسلیم کند^۲. ایران خواهان لغو تحریم‌ها^۳ است، اما انگیزه برای بازداشتن حملات آینده با استفاده از آن برای ساخت بمب افزایش یافته است که به طور بالقوه منجر به اشاعه هسته‌ای منطقه‌ای می‌شود. این یک نتیجه وخیم^۴ خواهد بود، اما برای جلوگیری از آن، ترامپ و رؤسای جمهور آینده ممکن است مجبور شوند هر چند سال یک بار دست به حمله بزنند. بر اساس شواهد این جنگ حفظ این وضعیت دشوار خواهد بود.

آیا می‌توانند به آمریکا تکیه کنند. یا اینکه باید امنیت خود را با تلاش بیشتر از جانب خودشان یا حتی یافتن راه توافقی با ایران بازنگری کنند؟

حکومت جمهوری اسلامی ایران علی‌رغم ادعای ضعیف ترامپ مبنی بر سرنگونی آن، پابرجا مانده است. ترامپ ممکن است امیدوار باشد که ایرانیان به‌زودی علیه حکومت خود قیام کنند تا او بتواند اعتبار آن را به خود نسبت دهد، اما اکنون کمتر از قبل از جنگ چنین رویدادی محتمل به نظر می‌رسد. ایران می‌توانست با یک گذار پرخطر^۵ در جانشینی رهبری روبرو باشد. جنگ این گذار را شکل داد و فرزند رهبری، به عنوان جانشین انتخاب شد.

این وضعیت معماران این درگیری را در چه جایگاهی قرار می‌دهد؟

محدودیت‌ها، قدرتمندتر خواهد بود. این جنگ نشان داده است که «زبان زور»^۶ نه تنها هتک حرمت^۷ دهه‌ها سیاست خارجی است، بلکه یک مغالطه^۸ است. اگرچه توان نظامی آمریکا در ایران کاملاً به نمایش گذاشته شد، اما مشکلات عمیقی را نیز آشکار کرد. این جنگ نشان داده است که ارزش قدرت آمریکا به راحتی قابل اغراق است. کارخانه‌های آن قادر به تأمین مجدد نیروهای مسلحش به اندازه کافی سریع نیستند، در حالی که ایران با سلاح‌های محدود جنگی نامتقارن^۹ را پیش برد. تست‌سترون بیش از حد منجر به قضاوت‌های رقت‌انگیز می‌شود که کشتار و تخریب را با پیروزی اشتباه می‌گیرند. قدرت آتش ویرانگر بدون استراتژی قدرت آمریکا را تضعیف می‌کند.

یک جنگ عادلانه به قضاوت سنجیده‌ای بستگی دارد که خشونت آخرین راه‌حل ضروری باشد. در عوض، ترامپ ایران را به عنوان یک پروژه خودشیفتگی^{۱۰} تلقی کرد که در آن قدرت آمریکا او را از مسئولیت اندیشیدن به عواقب انتخاب حمله، مبرا می‌کرد. صرفاً قدرت و زور، حقانیت نمی‌آورد. گاهی اوقات حتی با پیروزی، حقانیت شکست می‌خورد.

اسرائیل هرگز چنین قدرت نظامی‌ای را در اختیار نداشته که امروز دارد، اما جنگ محدودیت‌های آنچه را که این قدرت می‌تواند محقق کند و اینکه چگونه اشتیاق آن برای حمله پیش‌دستانه منجر به ترس و انزجار در منطقه می‌شود، نشان داد. برای بسیاری از اسرائیلی‌ها، جنگیدن به عنوان همتای آمریکا، غرور ملی عظیمی^۵ را برانگیخت. با این حال، حتی در حالی که اسرائیل ستایش سیاستمداران جمهوری‌خواه را به دست آورده است، اکنون ۶۰ درصد آمریکایی‌ها دیدگاهی نامطلوب نسبت به آن دارند که این رقم نسبت به سال گذشته هفت درصد افزایش داشته است و این امر اسرائیل را ضعیف‌تر می‌کند. آمریکا تحت ریاست جمهوری ترامپ، حتی بیشتر از این‌ها باید تأمل کند. این کشور پیشتر قدرت خود را از ترکیب قدرت نظامی با اقتدار اخلاقی به دست می‌آورد، اما هنگامی که این رئیس‌جمهور تهدید به نابودی تمدن ایران می‌کند که به هر نام دیگری جز نسل‌کشی نیست، اخلاق را گویی منبعی از ضعف تلقی می‌کند.

برخی در دولت ترامپ طوری رفتار می‌کنند که گویی مسائلی مانند قوانین بین‌المللی و کنوانسیون‌های ژنو، محدودیت‌هایی بر دست و پای آمریکا هستند و یک آمریکای رها شده از این

1. perilous transition
2. surrender this 'nuclear dust'
3. sanctions relief
4. dire outcome
5. stirred great national pride

6. might is right
7. desecration
8. fallacy
9. asymmetric war
10. vanity project



عنوان: آتش‌بس آسیب اقتصادی جنگ ایران را متوقف نخواهد کرد.^۱
نویسندگان: تیم اکونومیست^۲
تاریخ انتشار: ۹ آوریل ۲۰۲۶
منبع: مجله اکونومیست

چکیده

در این مقاله تحلیل‌های ارائه شده نشان می‌دهند که جنگ در ایران، هرچند باعث افزایش موقتی قیمت نفت شده، اما تاکنون منجر به رکود اقتصادی شدید یا کاهش چشمگیر تقاضا نشده است. با این حال، اختلال در تولید و حمل‌ونقل انرژی (نفت خلیج فارس، گاز قطر)، افزایش هزینه‌های بیمه و عدم قطعیت ناشی از اقدامات ایران پیش‌بینی‌کننده افزایش پایدار قیمت نفت در بلندمدت است. بازارهای مالی نیز با انتشار اخبار مثبت (مانند بازگشایی تنگه هرمز) رشد کرده‌اند، اما ریسک بازگشت روند نزولی در صورت تشدید تنش‌ها وجود دارد.

در سطح کلان، این جنگ به کاهش رشد جهانی، افزایش تورم و حفظ نرخ بهره بالا توسط بانک‌های مرکزی منجر خواهد شد. نگرانی کسب‌وکارها در مورد امنیت زنجیره تأمین افزایش یافته و سرمایه‌گذاری به دلیل ریسک‌های سیاسی و نظامی با موانعی روبرو است که این امر را می‌توان «مالیات خزنده» بر اقتصاد جهانی تلقی کرد.

با نگاه به آینده بازار انرژی، تنوع‌بخشی منابع انرژی، کاهش وابستگی به منابع انرژی خاورمیانه و توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر تحولات ضروری به نظر می‌رسند. تجارب تاریخی مانند انقلاب فرکینگ در آمریکا و سرمایه‌گذاری در انرژی هسته‌ای و نفت فراساحلی نشان‌دهنده قابلیت انطباق با شوک‌های انرژی هستند. درس مهم این دوره اهمیت امنیت و فراوانی عرضه انرژی است تا از تکرار رکودهای اقتصادی مشابه دهه ۱۹۷۰ جلوگیری شود. نمودار نفت برنت نیز به وضوح افزایش قیمت‌ها را پس از آغاز درگیری‌های نظامی نشان می‌دهد.^۳

مترجم: فرشاد امیدجیوان^۴
پژوهشگر همکار پژوهشکده امور اقتصادی

1. A ceasefire will not prevent the Iran war's economic harm
2. The Economist team

۳. ترجمه و انتشار این مقاله به مفهوم تأیید آن نیست، بلکه برای آگاهی مخاطبان داخلی مجله از ابعاد و نقطه نظرات تیم نویسندگان مجله اکونومیست در خصوص هرگونه توافق احتمالی با ایران است که اطلاع از آنها می‌تواند برای تصمیم‌گیرندگان کشور نیز مفید باشد.
۴. دانش آموخته کارشناسی ارشد اقتصاد نظری از دانشگاه زنجان.

مقدمه

و گاز، اختلال در زنجیره‌های تأمین جهانی، واکنش بازارهای مالی و روندهای بلندمدت اقتصادی پرداخته است. همچنین، با اشاره به تجارب گذشته، درس‌هایی برای مدیریت ریسک‌های ژئوپلیتیکی و تضمین امنیت انرژی آموخته می‌شود.

در پی تحولات اخیر و درگیری‌های نظامی در منطقه اثرات اقتصادی جنگ بر بازارهای انرژی و مالی ایران و جهان به موضوعی حیاتی تبدیل شده است. از این رو، مقاله حاضر به بررسی دقیق این پیامدها، از جمله تأثیرات مستقیم بر قیمت نفت

حتی با بازگشایی تنگه هرمز، باید منتظر تغییرات پایدار در بازارهای انرژی بود.

علاوه بر این، هزینه بیمه حمل و نقل دریایی احتمالاً بالا خواهد ماند و ایران نیز ممکن است تلاش کند عوارض یا محدودیت‌های جدیدی اعمال کند؛ اقدامی که حتی در صورت ناکامی، خود موجب افزایش عدم قطعیت در بازار می‌شود. در مجموع، به احتمال زیاد یک «ریسک پرمیوم»^۳ پایدار در قیمت نفت شکل خواهد گرفت؛ پرمیومی که بازتاب‌دهنده احتمال بازگشت دوباره تنش یا درگیری است و برای مدتی طولانی در قیمت‌ها باقی خواهد ماند اختلالات مداوم در عرضه کالاها، چشم‌انداز قیمت‌گذاری را به طور قابل توجهی تحت تأثیر قرار داده است. در صورت صحت پیش‌بینی‌های قیمت آتی، انتظار می‌رود هر بشکه نفت خام برنت تا پایان سال ۲۰۲۶ در حدود ۷۵ دلار معامله شود؛ رقمی که تقریباً ۲۵ درصد بیشتر از انتظارات اولیه ابتدای همان سال است. این روند افزایشی قیمت، محدود به نفت نبوده و اثرات مشابهی در سایر بازارهای کالایی نیز مشاهده خواهد شد.

راه‌اندازی زیرساخت‌های تأمین گاز، چالش‌های پیچیده‌تری نسبت به چاه‌های نفت دارد. به عنوان مثال، حمله اخیر به تأسیسات صادراتی راس لفان قطر، منجر به کاهش ۱۷ درصدی ظرفیت این مرکز شده و برآورد می‌شود که تعمیرات آن سال‌ها به طول انجامد. علاوه بر این، کمبود جهانی کود که خلیج فارس یکی از تأمین‌کنندگان اصلی آن محسوب می‌شود، فصل کاشت در نیمکره شمالی و بخش‌هایی از آفریقا را با اختلال مواجه کرده است. این وضعیت نه تنها تولید مواد غذایی را کاهش داده، بلکه به تشدید گرسنگی جهانی دامن خواهد زد. بازیابی زنجیره‌های تأمین در بخش‌های پتروشیمی، هلیوم و آلومینیوم نیز نیازمند صرف زمان قابل توجهی خواهد بود.

در طول جنگ در ایران، انتظار اکثر سرمایه‌گذاران بر این فرض شکل گرفته بود که فاجعه اقتصادی رخ نخواهد داد. قیمت نفت و گاز باید به صورت نجومی^۱ افزایش می‌یافت تا کمبود عرضه به سبب بسته شده تنگه هرمز از بین برود. این امر باعث رکود^۲ و تورم بالا می‌شد. به همین دلیل، قیمت کالاها^۳ به سطوحی دردناک، نه فاجعه‌بار، افزایش یافت. اعلام برنامه‌ریزی برای بازگشایی تنگه، موجی از خوش‌بینی را در بازارهای مالی ایجاد کرد و به نظر می‌رسد این خوش‌بینی بی‌پایه نبوده است. هم‌زمان با انتشار این خبر، شاخص‌های سهام و اوراق قرضه هر دو افزایشی شدند. شاخص S&P 500 نیز تنها حدود ۳ درصد پایین‌تر از رکورد تاریخی خود قرار داشت؛ رکوردی که در اواخر ژانویه به ثبت رسیده بود. این واکنش نشان می‌دهد که بازارها احتمال کاهش تنش و بهبود چشم‌انداز عرضه جهانی را در قیمت‌ها لحاظ کرده‌اند. اگر آتش‌بس فروپاشد، روند بهبود اخیر به سرعت معکوس می‌شود و حتی ممکن است شرایط بدتر از قبل شود؛ زیرا سرمایه‌گذاران ناچار خواهند بود احتمال طولانی شدن جنگی را که در برابر هرگونه تلاش برای صلح‌سازی مقاومت می‌کند، در قیمت‌گذاری دارایی‌ها لحاظ کنند.

در سناریوی تداوم آتش‌بس نیز اگرچه اقتصاد جهانی از ورود به رکود جلوگیری خواهد کرد، اما بازارهای کالایی همچنان برای ماه‌ها تحت تأثیر پیامدهای مستقیم و غیرمستقیم جنگ باقی خواهند ماند. با توجه به این که کشورهای حاشیه خلیج فارس تولید نفت خام خود را حدود روزانه ۱۰ میلیون بشکه، معادل تقریباً ۱۰ درصد عرضه جهانی، کاهش داده‌اند، بازگرداندن زیرساخت‌ها به ظرفیت کامل و همچنین جابه‌جایی تانکرها به مسیرها و بنادر مناسب فرایندی زمان‌بر خواهد بود.

1. stratosphere
2. recession

3. commodities
4. risk premium

نمودار (۱): قراردادهای آتی نفت خام برنت، دلار در هر بشکه



منبع: LSEG Workspace

توضیح نمودار: این نمودار روند قیمت قراردادهای آتی نفت خام برنت را در بازه زمانی ژانویه تا آوریل ۲۰۲۲ نشان می‌دهد. دو خط نمودار، قیمت قراردادهای با سررسید ماه ژوئن ۲۰۲۲ (خط قرمز پررنگ) و دسامبر ۲۰۲۲ (خط صورتی کم‌رنگ) را نمایش می‌دهند. محور عمودی قیمت بر حسب دلار در هر بشکه و محور افقی زمان را نشان می‌دهد.

تأثیرات اقتصادی جنگ ایران و درس‌های آموخته شده

تیره هم‌خوانی چندانی ندارد. درست است که تاب‌آوری «اقتصاد تفلونی»^۶ نشان می‌دهد بازارها توانایی چشمگیری در انطباق با شوک‌های بی‌درپی دارند و حتی تهدید بحران‌ها می‌تواند نوعی انضباط رفتاری بر برخی کنشگران سیاسی، از جمله دونالد ترامپ، اعمال کند، اما واقعیت آن است که همه فجایع قابل پیشگیری نیستند و فهرست خطرهای بالقوه، روزبه‌روز طولانی‌تر می‌شود، از احتمال درگیری چین و تایوان گرفته تا بحران‌های ناشی از رشد بی‌مهار هوش مصنوعی.

در حوزه انرژی، دست‌کم یک نکته امیدبخش در فرایند بازنگری زنجیره‌های تأمین وجود دارد. وابستگی شدید رونق اقتصادی جهانی به تنها یک مسیر حیاتی، آبراه‌های خلیج فارس، هرگز منطقی نبود. رویکرد تازه جهانی برای مهار تغییرات اقلیمی، مستلزم کاهش مصرف سوخت‌های فسیلی است و همین امر، ضرورت تنوع‌بخشی جغرافیایی در تأمین انرژی را برجسته‌تر می‌کند.

تداوم این جنگ، آثار اقتصادی عمیقی به‌جا خواهد گذاشت؛ از کاهش رشد جهانی^۱ گرفته تا افزایش چشمگیر نرخ تورم^۲. در نتیجه، بانک‌های مرکزی ناچار خواهند بود نرخ‌های بهره^۳ را در سطحی بالاتر از میزان مورد انتظار حفظ کنند؛ موضوعی که در نهایت بازده سرمایه‌گذاران را کاهش خواهد داد.

کسب‌وکارها نیز بیش از پیش نگران امنیت زنجیره‌های تأمین^۴ خود خواهند بود. تجربه چند سال گذشته، از همه‌گیری کووید ۱۹ گرفته تا تهاجم روسیه به اوکراین و جنگ تعرفه‌ای ایالات متحده اهمیت این نگرانی را دوچندان کرده است. اکنون دیگر کسی نمی‌تواند ضرورت محافظت در برابر ریسک‌های سیاسی^۵، همه‌گیری‌ها و جنگ‌ها را نادیده بگیرد. با این حال، احتیاط ناشی از چنین ملاحظات، روند سرمایه‌گذاری را کند کرده و عملاً مانند نوعی «مالیات نامرئی» بر فعالیت اقتصادی جهان عمل می‌کند.

پایداری بازارهای مالی در چنین شرایطی، با این چشم‌انداز

1. global growth
2. inflation
3. interest rates
4. supply chains
5. hedging against political risk

۶. اقتصاد تفلونی (Teflon economy) استعاره‌ای است که برای توصیف اقتصادی به کار می‌رود که به نظر می‌رسد در برابر شوک‌ها و بحران‌ها مقاوم است و تأثیرات منفی آن‌ها را به خود جذب نمی‌کند یا به سرعت از آن‌ها عبور می‌کند. این اصطلاح از ماهیت نجسب تفلون گرفته شده است. همانطور که غذا به سطح تفلون نمی‌چسبد، در یک «اقتصاد تفلونی» مشکلات اقتصادی مانند رکود، تورم بالا یا بحران‌های مالی فاقد چسبندگی و ماندگاری هستند و به راحتی از اقتصاد محو می‌شوند.

اکنون بار دیگر مزایای برخورداری از عرضه‌ای مطمئن، متنوع و پایدار از انرژی آشکار شده است. بهترین سناریوی ممکن برای اقتصاد جهانی آن است که جهان بتواند از تکرار رکود تورمی دهه ۱۹۷۰ پرهیز کند و سیاست‌گذاران امروز، درس‌های آن دوران را به‌درستی در تصمیم‌های کنونی خود به کار گیرند.

این نیاز، کشورهای جهان را به سمت گسترش ظرفیت انرژی‌های تجدیدپذیر^۱ و همچنین جست‌وجوی منابع جدید گاز طبیعی سوق خواهد داد. تجربه «انقلاب فرکینگ»^۲ در دهه‌ی ۲۰۱۰ میلادی که ایالات متحده از آن منافع فراوانی برد، نمونه‌ای از توانایی سازگاری در برابر شوک‌های انرژی است. این فناوری نوآورانه خود ریشه در بحران‌های نفتی دهه ۱۹۷۰ داشت؛ بحران‌هایی که در همان زمان، سرمایه‌گذاری در انرژی هسته‌ای در فرانسه و استخراج نفت از دریای شمال توسط بریتانیا و نروژ را به‌طور چشمگیری تسریع کرد.

1. renewable energy

۲. در دهه ۲۰۱۰ میلادی، انقلاب شکاف هیدرولیکی (فرکینگ) (fracking revolution) با ترکیب دو فناوری حفاری افقی و تزریق مایع پرفشار باعث استخراج بی‌سابقه نفت و گاز از سنگ‌های شیلی در آمریکا شد. نتیجه این بود که آمریکا تا پایان این دهه به بزرگترین تولیدکننده نفت و گاز جهان تبدیل شد و از یک واردکننده عمده به صادرکننده خالص گاز طبیعی بدل گشت.

از نظر اقتصادی، این انقلاب قیمت جهانی انرژی را کاهش داد، میلیون‌ها شغل ایجاد کرد و صنایع پتروشیمی آمریکا را رونق بخشید، هرچند بسیاری از شرکت‌های فعال در این حوزه با بدهی بالا دست‌وپنجه نرم می‌کردند. از منظر ژئوپلیتیک، وابستگی آمریکا به اوپک و روسیه را کم کرد و امکان اعمال تحریم‌های سخت‌تر علیه ایران و ونزوئلا را فراهم ساخت.

اما پیامدهای زیست‌محیطی نیز جدی بود: نشت متان، خطر آلودگی آب‌های زیرزمینی، زمین‌لرزه‌های ناشی از تزریق فاضلاب، مصرف بالای آب و آسیب به زیست‌بوم‌های محلی، باعث شد که مقررات سخت‌گیرانه و مخالفت‌های عمومی گسترده‌ای شکل بگیرد.



عنوان: شاخص جهانی نوآوری ۲۰۲۵: نوآوری در نقطه عطف (ویرایش هجدهم)
ناشر: سازمان جهانی مالکیت فکری
نویسنده: سازمان جهانی مالکیت فکری (WIPO)، مرکز تحقیقات مشترک (JRC) و شبکه‌ای از شرکای دانشگاهی و نهادهای داده‌ای
تاریخ انتشار: سپتامبر ۲۰۲۵

Title: Global Innovation Index 2025: Innovation at a Crossroads
Publisher: World Intellectual Property Organization (WIPO)
Author: WIPO Joint Research Centre (JRC) & Academic Network & Data Collaborators
Publication Date: September 2025

معرفی شاخص

شاخص نوآوری^۱ به مفهوم گسترده‌ای از نوآوری اشاره دارد که ریشه در چارچوب اساسی تعیین شده توسط راهنمای اسلو^۲ دارد. راهنمای اسلو که به‌طور مشترک توسط یورواستات^۳ و سازمان همکاری اقتصادی و توسعه^۴ بسط یافته است، در چهارمین ویرایش خود در سال ۲۰۱۸، تعریفی دقیق و جامع از نوآوری ارائه کرده است. بر اساس این تعریف، نوآوری محصول یا فرایند جدید یا ارتقا یافته‌ای (یا ترکیبی از هر دو) است که تفاوت چشمگیری با محصولات یا فرایندهای پیشین ارگان مربوطه (سازمان یا بنگاه) دارد و در دسترس استفاده‌کنندگان بالقوه قرار گرفته است (در مورد محصول) یا توسط ارگان مربوطه به کار گرفته شده است (در مورد فرایند).
شاخص جهانی نوآوری^۵، تعریف گسترده از نوآوری را در بر می‌گیرد و پیشرفت‌ها را در فناوری، مدل‌های کسب‌وکار، ابتکارات اجتماعی و تغییرات سیستمی بررسی می‌کند تا نشان دهد چگونه ایده‌های جدید در حال تغییر اقتصادها و جوامع هستند. این شاخص که توسط سازمان جهانی مالکیت فکری منتشر می‌شود، تحلیلی جامع از زیست‌بوم‌های نوآوری در ۱۳۹ اقتصاد ارائه می‌دهد و روندهای نوآوری جهانی را از طریق الگوهای سرمایه‌گذاری، پیشرفت‌های فناورانه، نرخ‌های پذیرش و تأثیرات اجتماعی - اقتصادی رصد می‌کند.
این شاخص بر پایه هفت رکن اصلی بنا شده است که در دو دسته ورودی و خروجی نوآوری قرار می‌گیرند. ارکان ورودی شامل نهادها، سرمایه انسانی و پژوهش، زیرساخت‌ها، پیچیدگی بازار و پیچیدگی کسب‌وکار می‌شوند که شرایط و ظرفیت‌های لازم برای نوآوری را می‌سازند. ارکان خروجی نیز شامل خروجی‌های دانشی و فناورانه و خروجی‌های خلاقانه است که نتایج ملموس نوآوری را در قالب تولید دانش، فناوری و خلاقیت فرهنگی و صنعتی نشان می‌دهند. هریک از این ارکان، خود شامل چند زیرمجموعه و زیر شاخص می‌باشند.

مترجم: حسن غنی پور کلخوران^۶
پژوهشگر پژوهشکده امور اقتصادی

1. Innovation Index
2. Oslo Manual
3. Eurostat
4. OECD
5. Available at: <https://www.oecd.org/content/dam/oecd/>

[en/publications/reports/10/2018/oslo-manual2018-g1g9373b/-9789264304604en.pdf](https://www.oecd.org/publications/reports/10/2018/oslo-manual2018-g1g9373b/-9789264304604en.pdf)
6. Global Innovation Index (GII)

۷. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد اقتصاد نظری از دانشگاه تهران.

تصویر کلی شاخص:

- در گزارش سال ۲۰۲۵، سوئیس، سوئد و ایالات متحده همچنان در صدر اقتصادهای نوآور قرار دارند. جمهوری کره با کسب بالاترین رتبه خود تاکنون در جایگاه چهارم قرار دارد و سنگاپور در رتبه پنجم است. این اقتصادهای برتر دارای نقاط قوت مشترکی شامل: شدت بالای تحقیق و توسعه، برخورداری از نهادهای پیشرو در سطح جهان، سیستم آموزشی قوی و بخش خصوصی نوآور هستند.
- موجی از اقتصادهای با درآمد متوسط به رهبری هند، ترکیه، ویتنام، فیلیپین، اندونزی، مراکش، آلبانی و جمهوری اسلامی ایران، از سال ۲۰۱۳ به صعود خود ادامه داده‌اند. عربستان سعودی، قطر، برزیل، موریس، بحرین و اردن نیز از سال ۲۰۱۹ به بعد پیشرفت‌های چشمگیری داشته‌اند.
- چین (رتبه ۱۰ام)، هند (رتبه ۳۸ام)، ترکیه (رتبه ۴۳ام)، ویتنام (رتبه ۴۴ام)، فیلیپین (رتبه ۵۰ام)، اندونزی (رتبه ۵۵ام)، مراکش (رتبه ۵۷ام)، آلبانی (رتبه ۶۷ام) و جمهوری اسلامی ایران (رتبه ۷۰ام) از جمله اقتصادهای با درآمد متوسطی هستند که در میان ۷۰ کشور برتر شاخص نوآوری جهانی (GII) سریع‌ترین رشد را در رتبه‌بندی از سال ۲۰۱۳ تاکنون داشته‌اند.
- چین برای نخستین بار وارد جمع ۱۰ کشور برتر می‌شود. این کشور در خروجی دانشی و فناوریانه از سوئیس نیز پیشی گرفته است؛ در هزینه‌های تحقیق و توسعه (R&D) رتبه دوم را دارد و در ثبت اختراعات پیشتاز است.
- فیلیپین به رتبه ۵۰ام رسیده و برای نخستین بار وارد ۵۰ کشور برتر شده است؛ این کشور در صادرات فناوری‌های پیشرفته رتبه اول را کسب کرده است.
- مراکش (رتبه ۵۷) بهترین نتیجه تاریخی خود را به ثبت رسانده است. این موفقیت مرهون ساماندهی طرح‌های قدرتمند در حوزه طراحی صنعتی، سرمایه‌گذاری در آموزش و توسعه دارایی‌های نامشهود است.
- از سال ۲۰۱۹ تاکنون، عربستان سعودی (رتبه ۴۶ام)، قطر (رتبه ۴۸ام)، برزیل (رتبه ۵۲ام)، موریس (رتبه ۵۳ام)، بحرین (رتبه ۶۲ام) و اردن (رتبه ۶۵ام) سریع‌ترین کشورهای صعودکننده در حوزه نوآوری بوده‌اند.
- تعداد فزاینده‌ای از سایر اقتصادهای درآمد متوسط و پایین نیز (همچون تونس (رتبه ۷۶ام) و ازبکستان (رتبه ۷۹ام)) به تدریج در حال بهبود هستند که این پیشرفت را مدیون سرمایه‌گذاری‌های هدفمند در حوزه‌های آموزش، زیرساخت‌های دیجیتال و پیچیدگی‌های کسب‌وکار می‌باشند. از جمله این کشورها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

یافته‌های کلیدی:

سرمایه‌گذاری‌های نوآوری^۲

- تصویر کلی مثبت‌تر شاخص جهانی نوآوری: در سال ۲۰۲۴، سرمایه‌گذاری‌های نوآوری عمدتاً مثبت بوده‌اند (به‌استثنای سرمایه‌گذاری خطرپذیر^۳). با این حال، رشد سرمایه‌گذاری در نوآوری در پایین‌ترین سطح تاریخی خود قرار دارد. پس از رکود سال ۲۰۲۳، سرمایه‌گذاری در نوآوری نشانه‌هایی از بهبودی نشان داد، اما این بهبودی هنوز آسیب‌پذیر است؛ بیشتر سرمایه‌گذاری‌های نوآوری همچنان پایین‌تر از روند رشد بلندمدت (رشد ۱۰ ساله) هستند.
- افزایش چشمگیر مقالات علمی: تولیدات پژوهشی در سال ۲۰۲۴ به رکورد ۲ میلیون مقاله رسید که عمدتاً به دلیل
- رشد چشمگیر ۱۴ درصدی چین و افزایش ۷.۶ درصدی هند بوده است (رشدی بالاتر از روند ۱۰ ساله). موتور علم جهانی با قدرت کامل در حال کار است.
- هزینه‌های تحقیق و توسعه^۴ در حال رشد اما با کمترین سرعت از سال ۲۰۱۰ تاکنون: پیش‌بینی می‌شود هزینه جهانی تحقیق و توسعه در سال ۲۰۲۴ حدود ۲.۹ درصد افزایش یابد که کاهش قابل توجهی نسبت به رشد ۴.۴ درصدی سال ۲۰۲۳ است و پایین‌ترین نرخ رشد از سال ۲۰۱۰ محسوب می‌شود. هزینه‌های تحقیق و توسعه عمومی بهبودی جزئی را نشان می‌دهد، درحالی‌که هزینه‌های تحقیق و توسعه کسب‌وکارها (خارج از ایالات متحده و چین) تنها ۱.۴ درصد رشد داشته است

3. Venture Capital

4. Research and Development Expenditures (R&D)

۱. مراجعه شود به پیوست ۱

۲. مراجعه شود به پیوست ۲

باقی‌مانده و تفاوت گسترده‌ای بین کشورها و مناطق مختلف دیده می‌شود. نرخ رشد درخواست‌ها ضعیف است.

- در مجموع، تنها انتشارات علمی به‌طور واقعی در حال رونق است. بیشتر سرمایه‌گذاری‌های نوآوری رشدی مثبت ولی پایین‌تر از روند بلندمدت دارند؛ درحالی‌که تعداد معاملات سرمایه‌گذاری خطرپذیر در حال کاهش است.

پیشرفت‌های فناوری و نرخ پذیرش فناوری^۴

- پیشرفت سریع فناوری اما با کاهش سرعت پذیرش: در سال ۲۰۲۴، فناوری تقریباً در تمامی حوزه‌ها پیشرفت چشمگیری داشته است به‌استثنای توسعه داروهای جدید که روندی معکوس را تجربه کرد. کارایی ابریارانه‌ها و کاهش قیمت باتری‌ها پیش‌تاز این پیشرفت‌ها بودند و دستاوردهای چشمگیری داشتند، اگرچه پیشرفت در حوزه انرژی بادی و رمزگشایی ژنوم نتوانست به بهبودهای چشمگیر دهه گذشته برسد. همچنین، باوجود اینکه پذیرش فناوری در سال ۲۰۲۴ در همه شاخص‌ها افزایش یافت، هیچ‌یک از معیارها به روند رشد بلندمدت خود نرسید که نشانه‌ای واضح از کند شدن شتاب پذیرش باوجود پیشرفت مستمر فناوری می‌باشد.
- پیشرفت چشمگیر ابریارانه‌ها؛ کارایی ابریارانه‌های سبز بیش از ۶۰ درصد افزایش یافت که قدرت محاسباتی و بهره‌وری انرژی را به نمایش گذاشت (رشدی بالاتر از روند ۱۰ ساله).
- شتاب انقلاب باتری‌ها: قیمت باتری‌ها ۲۰ درصد کاهش یافت که موجب تسریع گذار به انرژی پاک و دسترسی آسان‌تر به خودروهای برقی شد (رشدی بالاتر از روند ۱۰ ساله).
- قانون مور^۶ همچنان برقرار: تعداد ترانزیستورها ۳۷ درصد افزایش یافت و با وجود پیش‌بینی‌های متعدد مبنی بر تضعیف این روند، همچنان بسیار نزدیک به روند ده‌ساله خود باقی ماند.
- تسلط انرژی خورشیدی: هزینه‌های انرژی خورشیدی از سال ۲۰۱۰ تاکنون، ۹۰ درصد کاهش یافته و امروزه ۵۶ درصد ارزان‌تر از سوخت‌های فسیلی است؛ همچنان روند نزولی هزینه‌های انرژی‌های تجدیدپذیر ادامه دارد.
- پیشرفت در ژنومیک: هزینه‌های رمزگشایی ژنوم^۷ (تعیین توالی DNA) همچنان در حال کاهش است و افق‌های

که بیانگر ضعف انگیزه در بسیاری از اقتصادهای با درآمد بالا و متوسط است.

- هزینه‌های تحقیق و توسعه شرکتی در بالاترین سطح تاریخی اما با کاهش رشد: هزینه‌های تحقیق و توسعه شرکتی در سال ۲۰۲۴ به رکورد ۱.۳ تریلیون دلار رسید. بااین‌حال، رشد اسمی تنها ۳.۲ درصد و رشد واقعی تنها ۱ درصد بوده است که به‌طور قابل‌توجهی پایین‌تر از میانگین ۸ درصدی دهه گذشته است. تفاوت بخش‌های مختلف بسیار مشهود است؛ به‌طوری‌که شرکت‌های مرتبط با فناوری اطلاعات و ارتباطات^۱ (به‌ویژه در بخش‌های متمرکز بر هوش مصنوعی) و همچنین شرکت‌های نرم‌افزاری و دارویی بودجه تحقیق و توسعه خود را افزایش داده‌اند، درحالی‌که شرکت‌های تولیدی سنتی مانند خودروسازی و کالاهای مصرفی، هزینه‌های تحقیق و توسعه خود را اغلب در پاسخ به کاهش شدید درآمدها کاهش داده‌اند.
- سرمایه‌گذاری خطرپذیر (VC) همچنان در رکود، به‌استثنای حوزه هوش مصنوعی و ایالات متحده: سرمایه‌گذاری‌های خطرپذیر در سال ۲۰۲۴ نشانه‌هایی از بهبود فریبده از خود نشان دادند. ارزش معاملات به میزان ۷.۷ درصد افزایش یافت که عمدتاً ناشی از معاملات بسیار بزرگ^۲ در ایالات متحده و رشد سرمایه‌گذاری در هوش مصنوعی^۳ بوده است. بااین‌حال، در صورت خارج کردن این موارد فعالیت سرمایه‌گذاری خطرپذیر درواقع کاهش می‌یافت. نکته قابل‌توجه، کاهش ۴.۴ درصدی تعداد معاملات در سطح جهانی می‌باشد (سومین سال متوالی کاهش) که حاکی از احتیاط سرمایه‌گذاران در خارج از مجموعه‌های محدود از بخش‌ها و مناطق است. سرمایه‌گذاری خطرپذیر که پیش‌تر به‌تدریج به بخش‌های غیر از ICT و بازارهای نوظهور گسترش یافته بود، اکنون در حال بازگشت به هسته سنتی خود یعنی ایالات متحده و سرمایه‌گذاری‌های مرتبط با هوش مصنوعی و فناوری اطلاعات و ارتباطات است. این امر فرصت از دست‌رفته‌ای برای حفظ تکانه قبلی جهت تنوع‌بخشی گسترده‌تر از نظر بخشی و جغرافیایی محسوب می‌شود.
- پایداری ثبت اختراعات بین‌المللی اما با رشد کم: پس از کاهش نادر در سال ۲۰۲۳، ثبت اختراعات در سال ۲۰۲۴ تنها ۰.۵ درصد افزایش یافته است. رشد، شکننده

1. Information and Communication Technology (ICT)

2. Megadeals

3. Generative AI

5. Green Supercomputers

6. Moore's Law

7. Cost of genome sequencing

سرعت گسترش بسیار زودتر از آن رخ داده است که حتی سطح متوسطی از نفوذ بازار حاصل شود؛ بنابراین عوامل مهارکننده دیگری مانند حذف یارانه‌ها تغییر در نگرش‌های عمومی و سایر موارد نیز در این کاهش سرعت نقش دارند.

تأثیرات اجتماعی - اقتصادی نوآوری^۱

- نوآوری منجر به بهبودهای ملموس در رفاه انسانی و عملکرد اقتصادی شده است و روند بهبود پس از اختلالات ناشی از کووید-۱۹ به‌طور پایدار در مسیر خود قرار گرفته است. به‌رغم برخی نگرانی‌های زیست‌محیطی تصویر کلی تأثیر نوآوری مثبت است.
- افزایش چشمگیر بهره‌وری: بهره‌وری نیروی کار در سال ۲۰۲۴، ۲.۵ درصد رشد داشته و از روند ۱۰ ساله خود پیشی گرفته است.
- افزایش امید به زندگی: امید به زندگی جهانی همچنان روند صعودی خود را ادامه می‌دهد و به ۷۳ سال در سال ۲۰۲۴ رسید. بهبود قابل‌توجه پس از شوک کووید-۱۹ نشان‌دهنده تاب‌آوری سیستم‌های بهداشتی و نوآوری‌های پزشکی است (رشدی بالاتر از روند ۱۰ ساله).
- کاهش ادامه‌دار فقر: فقر مطلق در سال ۲۰۲۴ به ۸۱۷ میلیون نفر (کمتر از نیمی از رقم سال ۲۰۰۴) کاهش یافت که نشان‌دهنده پیشرفت پایدار در یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های بشری است.
- گرمایش ادامه‌دار جهانی: دمای جهانی در سال ۲۰۲۴ رکورد جدیدی ثبت کرده و پیش‌بینی می‌شود در سال ۲۰۲۵ این رکورد دوباره شکسته شود؛ اگرچه انتشار دی اکسید کربن (2_CO) در میان بزرگ‌ترین کشورهای منتشرکننده مانند ایالات‌متحده و اتحادیه اروپا شروع به کاهش کرده است.

پیشروان نوآوری به تفکیک مناطق و گروه‌های

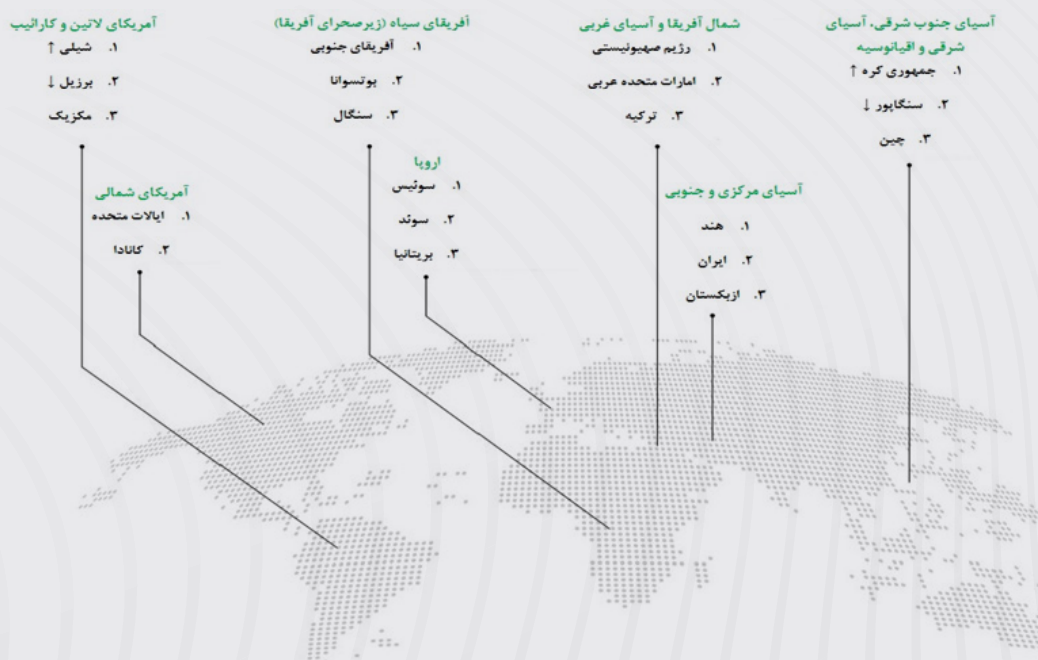
درآمدی به استثنای اقتصادهای جزیره‌ای

کشورهای پیشروی منطقه‌ای عبارتند از: سوئیس، ایالات‌متحده، شیلی، هند، جمهوری کره، رژیم صهیونیستی و آفریقای جنوبی.

جدیدی را در پزشکی شخصی‌سازی‌شده و پژوهش‌های زیستی گشوده است.

- چالش‌های توسعه دارو: تأییدیه‌های دارویی ۱۹ درصد کاهش یافته است که نشان‌دهنده پیچیدگی ذاتی نوآوری در داروسازی با وجود پیشرفت‌های فناوری است.
- گسترش خودروهای برقی: تعداد خودروهای برقی جهانی در سال ۲۰۲۴ به ۱۸ میلیون واحد (+۴۵ درصد) افزایش یافت، اما رشد در بازارهای کلیدی به‌طور قابل‌توجهی کند شده است. چین و اقتصادهای نوظهور بیشترین نقش را در گسترش پذیرش این خودروها ایفا می‌کنند.
- پوشش ۵G به نیمی از جهان: فناوری ۵G اکنون نیمی از جمعیت جهان را پوشش می‌دهد، اما گسترش آن کاهش سرعت داشته و دسترسی به آن همچنان بین مناطق مختلف جهان به‌شدت نابرابر است.
- پیشرفت صنعتی: ربات‌ها در سال‌های اخیر پیشرفت‌های چشمگیری داشته‌اند (همچنان که راه‌آهن پرسرعت نیز پیشرفت کرده) اما این رشد تنها در حد متوسط بوده و عمدتاً توسط چین هدایت شده است؛ هر دو شاخص در بازه ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۴، رشدی کمتر از روند تاریخی خود داشته‌اند.
- سلامت و زیرساخت‌ها: پیشرفت در فناوری‌های دسترسی به بهداشت ایمن و درمان سرطان ادامه دارد، اما این پیشرفت همچنان با شکاف‌های پایدار در زیرساخت‌ها، به‌ویژه در اقتصادهای کم‌درآمد، مواجه است.
- درمجموع، پذیرش فناوری از نظر گستره، گسترده است اما نشانه‌های آشکاری از کاهش شتاب دارد. هزینه‌های بالا، نابرابری‌های منطقه‌ای و بلوغ بازارها در حال ایجاد موانعی هستند که حتی با وجود بهبود سریع فناوری‌های بنیادین مانع از گسترش سریع‌تر آن‌ها می‌شوند. برای فناوری‌های نسبتاً جدید کاملاً طبیعی است که پس از یک دوره گسترش سریع اولیه نرخ رشد آن‌ها کاهش یابد؛ زیرا با بزرگ‌تر شدن پایه موجود افزایش‌های درصدی کوچک‌تر می‌شوند (که این امر کاهش رشد نسبت به روند تاریخی را توضیح می‌دهد). اما این لزوماً تمام داستان نیست؛ به‌عنوان مثال، در مورد خودروهای برقی کاهش

شکل (۱): پیشروان نوآوری به تفکیک مناطق



منبع: پایگاه داده شاخص نوآوری جهانی، سازمان جهانی مالکیت فکری (WIPO)، ۲۰۲۵

• سوئیس، چین، هند و رواندا، پیشرو در گروه‌های درآمدی خود هستند.

جدول (۱): پیشروان نوآوری به تفکیک گروه‌های درآمدی

گروه درآمدی	رتبه ۱	رتبه ۲	رتبه ۳
اقتصادهای با درآمد بالا	سوئیس	سوئد	ایالات متحده
اقتصادهای با درآمد متوسط رو به بالا	چین	مالزی	ترکیه
اقتصادهای با درآمد متوسط رو به پایین	هند	ویتنام	فیلیپین
اقتصادهای با درآمد پایین	رواندا	توگو	اوگاندا

منبع: پایگاه داده شاخص نوآوری جهانی، سازمان جهانی مالکیت فکری (WIPO)، ۲۰۲۵

برترین خوشه‌های نوآوری

چین» در صدر رتبه‌بندی جهانی قرار دارد؛ پس از آن «توکیو-یوکوهاما (ژاپن)، سن خوزه - سان فرانسیسکو (ایالات متحده)، پکن (چین) و سئول (جمهوری کره) قرار دارند. همچنین، نیویورک، لندن و لس‌آنجلس اکنون به جمع ۱۰ خوشه برتر پیوسته‌اند.

• چین برای سومین سال متوالی با بیشترین تعداد خوشه‌ها (۳۴) در میان ۱۰۰ خوشه برتر پیش‌تاز است. پس از آن، ایالات متحده با ۲۲ خوشه، آلمان با ۷ خوشه و هند و بریتانیا هر یک با ۴ خوشه قرار دارند.

• ۱۰۰ خوشه برتر نوآوری^۱ نشان از تراکم چشمگیر نوآوری دارند، به طوری که حدود ۷۰ درصد از قراردادهای همکاری ثبت اختراع^۲، فعالیت‌های معاملات سرمایه‌گذاری خطرپذیر و تقریباً نیمی از کل مقالات علمی جهانی را به خود اختصاص می‌دهند. تنها ۱۰ خوشه برتر، حدود ۴۰ درصد از قراردادهای همکاری ثبت اختراع و ۳۵ درصد از فعالیت‌های سرمایه‌گذاری خطرپذیر را دربر می‌گیرند.

• خوشه «شنزن-هنگ کنگ-گوانگژو (چین و هنگ کنگ،

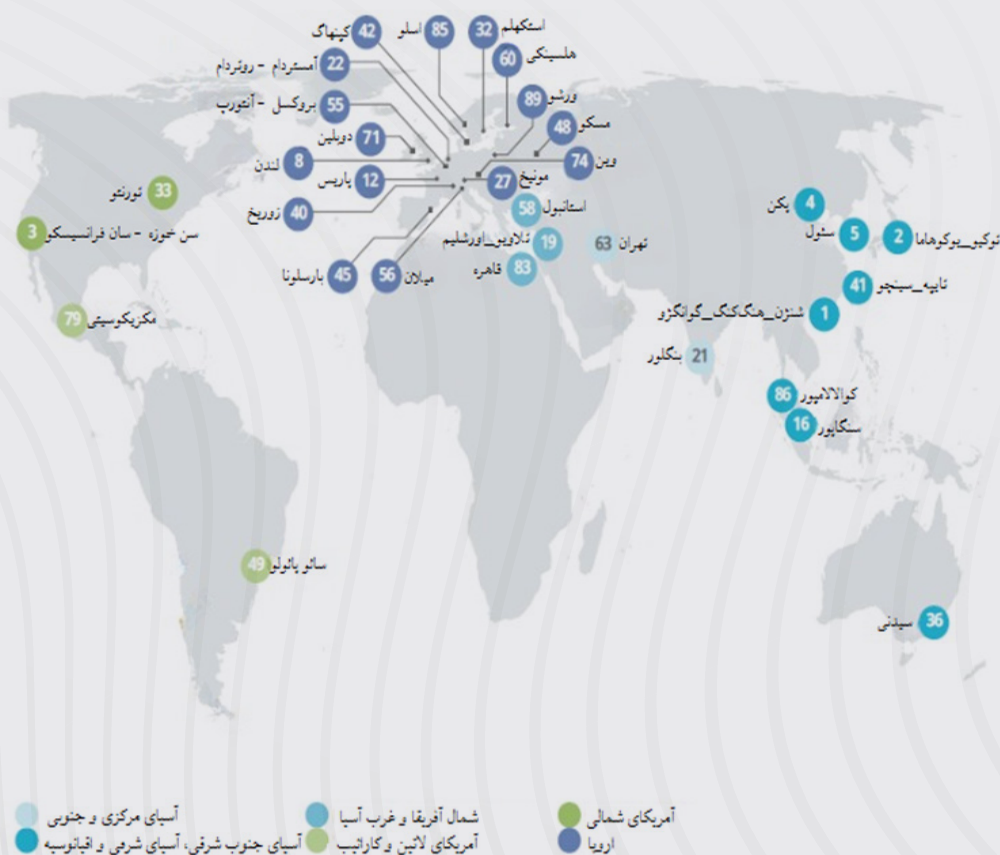
1. Top innovation cluster

2. Patent Cooperation Treaty (PCT)

- سن‌خوزه - سان‌فرانسیسکو (ایالات‌متحده) و کمبریج (بریتانیا) دو خوشه‌ای هستند که نسبت به تراکم جمعیت، بیشترین شدت نوآوری را دارند. پس‌از آن، بوستون - کمبریج (ایالات‌متحده)، نینگده (چین) و آکسفورد (بریتانیا) قرار دارند.
- هلسینکی (فنلاند) با رتبه نهم بالاترین خوشه اتحادیه اروپا از نظر شدت نوآوری است.

- خوشه‌های اقتصادهای کشورهای با درآمد متوسط (به‌غیر از چین) که در میان ۱۰۰ خوشه برتر جای دارند عبارتند از: سائوپائولو (برزیل)؛ قاهره (مصر)؛ بنگلور، دهلی، بمبئی و چنای (هند)؛ تهران (جمهوری اسلامی ایران)؛ کوالالمپور (مالزی) و خوشه مشترک آن با سنگاپور؛ استانبول (ترکیه) و مکزیکوسیتی (مکزیک).

شکل (۲): برترین خوشه‌های نوآوری بر اساس اقتصاد یا منطقه فرامرزی (۱۰۰ خوشه برتر)



جایگاه ایران در شاخص جهانی نوآوری ۲۰۲۵

- منطقه قرار دارد.
- ایران به‌عنوان یکی از اقتصادهای با درآمد متوسط کارایی قابل‌توجهی در نظام نوآوری از خود نشان داده و موفق شده است ورودی‌های محدود نوآوری را به خروجی‌های نسبتاً بالایی تبدیل کند. در شاخص جهانی نوآوری، رتبه خروجی نوآوری ایران ۴۶ و رتبه ورودی نوآوری آن ۱۰۹

- در گزارش سال ۲۰۲۵، جمهوری اسلامی ایران در رتبه‌بندی کلی شاخص جهانی نوآوری در جایگاه هفتادم با امتیاز ۲۸.۵ قرار گرفته است. ایران در میان کشورهای با درآمد متوسط رو به بالا رتبه هفدهم را به خود اختصاص داده است. از نظر منطقه‌ای نیز (در آسیای مرکزی و جنوبی) ایران در زمینه نوآوری پس از هند در رتبه دوم

• ایران در زمینه خروجی‌های خلاقانه با رتبه ۴۵ و خروجی‌های دانشی و فناوریانه با رتبه ۴۶، بهترین عملکرد را دارد. در بخش سرمایه انسانی و پژوهش نیز جایگاه ۶۶ را کسب کرده است. با این حال، در حوزه‌های زیرساخت و پیچیدگی بازار به ترتیب با رتبه‌های ۹۸ و ۷۹ در سطح متوسط قرار دارد. در بخش پیچیدگی کسب‌وکار با رتبه ۱۰۷ و به‌ویژه در نهادها با رتبه ۱۳۸ عملکرد ضعیف‌تری مشاهده می‌شود که نشان‌دهنده چالش‌های ساختاری و نهادی در مسیر توسعه نوآوری در کشور است.

است؛ اختلاف میان این دو رتبه بیانگر توان بالای ایران در بهره‌وری و تبدیل منابع محدود به نتایج نوآورانه می‌باشد.

• خوشه نوآوری تهران در فهرست ۱۰۰ خوشه برتر نوآوری جهان قرار دارد و موفق شده است رتبه ۶۳ جهانی را به خود اختصاص دهد.

• در میان هفت رکن اصلی شاخص جهانی نوآوری جمهوری اسلامی ایران عملکردی متوازن اما با نقاط قوت و ضعف مشخص از خود نشان داده است.

پیوست

پیوست (۱): (نقشه حرارتی)؛ رتبه‌بندی‌های شاخص نوآوری جهانی ۲۰۲۵ به صورت کلی و بر اساس هر رکن نوآوری

اقتصاد (کشور)	رتبه کلی شاخص نوآوری جهانی	نهادها	سرمایه انسانی و پژوهش	زیرساخت‌ها	پیچیدگی بازار	پیچیدگی کسب‌وکار	خروجی‌های دانشی و فناوریانه	خروجی‌های خلاقانه
سوئیس	۱	۳	۶	۵	۳	۵	۲	۱
سوئد	۲	۱۲	۳	۴	۹	۲	۴	۲
ایالات متحده آمریکا	۳	۱۶	۱۳	۳۲	۱	۱	۳	۵
جمهوری کره (کره جنوبی)	۴	۲۰	۱	۷	۵	۴	۹	۴
سنگاپور	۵	۱	۲	۱۹	۶	۳	۷	۱۵
بریتانیا	۶	۲۵	۷	۲۳	۴	۱۷	۵	۳
فنلاند	۷	۵	۵	۳	۱۱	۱۲	۸	۱۶
هلند (پادشاهی هلند)	۸	۱۱	۱۴	۳۰	۱۲	۷	۱۰	۶
دانمارک	۹	۲	۱۱	۸	۱۶	۱۱	۱۳	۹
چین	۱۰	۴۴	۲۰	۶	۱۳	۸	۱	۱۴
آلمان	۱۱	۲۳	۴	۲۸	۲۲	۱۳	۱۱	۸
ژاپن	۱۲	۲۲	۱۸	۱۷	۱۰	۶	۱۲	۱۸
فرانسه	۱۳	۳۳	۱۵	۱۸	۱۴	۱۴	۱۵	۷
اسرائیل	۱۴	۳۶	۱۹	۴۵	۱۵	۹	۶	۲۸
هنگ کنگ، چین	۱۵	۸	۱۲	۲۱	۲	۲۳	۳۰	۱۷
استونی	۱۶	۱۸	۳۶	۱۰	۷	۲۶	۱۹	۱۲
کانادا	۱۷	۱۵	۱۰	۳۴	۸	۱۹	۱۸	۲۴
ایرلند	۱۸	۱۰	۲۴	۱۳	۳۶	۱۵	۱۴	۲۱

اقتصاد (کشور)	رتبه کلی شاخص نوآوری جهانی	نهاده‌ها	سرمایه انسانی و پژوهش	زیرساخت‌ها	پیچیدگی بازار	پیچیدگی کسب‌وکار	خروجی‌های دانشی و فناورانه	خروجی‌های خلأقانه
اتریش	۱۹	۲۱	۹	۱۲	۳۰	۱۶	۲۱	۲۳
نروژ	۲۰	۹	۲۲	۱	۲۱	۲۰	۳۲	۲۲
بلژیک	۲۱	۲۹	۱۶	۴۳	۲۰	۱۰	۱۶	۳۱
استرالیا	۲۲	۱۳	۸	۲۵	۱۷	۲۵	۲۹	۲۷
لوکزامبورگ	۲۳	۴	۲۷	۵۷	۲۳	۲۱	۵۳	۱۰
ایسلند	۲۴	۱۴	۳۱	۲	۲۵	۱۸	۴۵	۱۹
قبرس	۲۵	۴۹	۵۱	۴۷	۳۴	۲۴	۲۴	۱۱
نیوزیلند	۲۶	۶	۲۳	۲۶	۲۴	۲۲	۴۱	۲۹
مالت	۲۷	۴۵	۳۴	۳۵	۶۵	۲۷	۲۵	۱۳
ایتالیا	۲۸	۵۵	۳۲	۲۷	۵۲	۳۱	۱۷	۲۰
اسپانیا	۲۹	۵۳	۳۰	۱۱	۳۳	۳۰	۲۳	۲۶
امارات متحده عربی	۳۰	۷	۱۷	۹	۱۹	۲۸	۵۷	۳۵
پرتغال	۳۱	۳۸	۲۱	۴۲	۲۶	۳۴	۳۶	۲۵
جمهوری چک	۳۲	۳۴	۳۷	۳۳	۷۳	۲۹	۲۰	۴۳
لیتوانی	۳۳	۱۹	۴۵	۲۹	۳۲	۲۵	۳۳	۴۸
مالزی	۳۴	۳۰	۴۶	۵۴	۱۸	۲۸	۳۴	۴۱
اسلوونی	۳۵	۴۸	۲۶	۲۰	۶۳	۳۶	۲۷	۵۳
مجارستان	۳۶	۶۳	۳۳	۳۸	۴۹	۳۷	۲۶	۳۸
بلغارستان	۳۷	۸۱	۶۴	۲۲	۳۵	۵۰	۲۸	۳۲
هند	۳۸	۵۸	۵۴	۶۱	۳۸	۶۴	۲۲	۴۲
لهستان	۳۹	۶۸	۴۳	۵۱	۶۴	۳۲	۴۲	۳۳
کرواسی	۴۰	۶۵	۴۰	۱۶	۵۴	۵۳	۳۷	۴۴
لتونی	۴۱	۴۶	۴۷	۳۴	۵۶	۴۷	۵۱	۳۶
یونان	۴۲	۶۰	۲۹	۴۱	۵۷	۶۵	۴۳	۴۰
ترکیه	۴۳	۱۰۰	۳۸	۴۴	۴۱	۴۱	۴۸	۳۰
ویتنام	۴۴	۵۹	۷۰	۵۶	۴۳	۴۵	۳۹	۳۴
تایلند	۴۵	۷۶	۵۳	۵۹	۲۷	۴۲	۴۴	۳۹
عربستان سعودی	۴۶	۲۶	۳۵	۳۶	۳۱	۵۲	۷۴	۵۷
اسلواکی	۴۷	۷۴	۵۲	۳۷	۶۰	۵۷	۳۱	۵۶
قطر	۴۸	۱۷	۴۴	۱۴	۴۸	۹۰	۸۳	۶۰
رومانی	۴۹	۸۵	۷۲	۳۱	۶۲	۵۹	۴۰	۵۲

اقتصاد (کشور)	رتبه کلی شاخص نوآوری جهانی	نهادهای	سرمایه انسانی و پژوهش	زیرساختها	پیچیدگی بازار	پیچیدگی کسب و کار	خروجیهای دانشی و فناورانه	خروجیهای خلاقانه
فیلیپین	۵۰	۶۱	۹۰	۶۵	۵۳	۴۰	۳۸	۶۱
شیلی	۵۱	۵۰	۵۶	۴۹	۳۷	۵۴	۶۳	۶۵
برزیل	۵۲	۱۰۷	۴۸	۶۰	۷۱	۳۹	۵۰	۵۰
موریس	۵۳	۳۲	۷۸	۸۴	۲۸	۱۰۳	۹۷	۳۷
صربستان	۵۴	۷۳	۴۹	۳۹	۷۷	۹۸	۳۵	۸۷
اندونزی	۵۵	۳۹	۹۲	۷۱	۵۰	۸۳	۷۰	۵۸
گرجستان	۵۶	۲۸	۶۱	۷۳	۵۹	۶۹	۶۶	۷۶
مراکش	۵۷	۷۲	۸۴	۸۲	۸۱	۶۸	۵۸	۴۶
مکزیک	۵۸	۱۰۴	۶۷	۷۷	۶۸	۷۲	۵۴	۴۹
ارمنستان	۵۹	۷۰	۹۱	۷۸	۸۳	۷۸	۶۵	۴۷
روسیه (فدراسیون روسیه)	۶۰	۱۳۱	۲۸	۷۶	۷۶	۴۶	۶۲	۵۵
آفریقای جنوبی	۶۱	۹۷	۷۵	۶۷	۴۴	۴۸	۷۱	۶۲
بحرین	۶۲	۲۷	۸۰	۱۵	۶۶	۷۳	۸۰	۹۶
مقدونیه شمالی	۶۳	۷۸	۷۱	۵۳	۶۹	۸۰	۵۲	۷۸
مونتنگرو	۶۴	۸۸	۵۹	۵۰	۴۵	۹۶	۷۵	۶۹
اردن	۶۵	۵۲	۸۶	۸۷	۶۷	۵۸	۶۰	۷۱
اوکراین	۶۶	۱۰۸	۶۵	۷۵	۸۵	۵۶	۴۷	۶۷
آلبانی	۶۷	۴۷	۹۹	۴۰	۴۷	۶۱	۸۵	۷۷
اروگوئه	۶۸	۳۱	۹۳	۴۶	۱۰۳	۱۱۵	۷۳	۸۱
عمان	۶۹	۴۰	۷۳	۵۵	۷۰	۶۳	۹۱	۸۵
ایران (جمهوری اسلامی)	۷۰	۱۳۸	۶۶	۹۸	۷۹	۱۰۷	۴۶	۴۵
کلمبیا	۷۱	۸۶	۶۲	۷۴	۷۵	۶۰	۷۸	۷۲
کاستاریکا	۷۲	۵۷	۸۵	۶۳	۸۹	۷۰	۵۵	۸۸
کویت	۷۳	۷۵	۵۵	۵۲	۷۸	۱۱۳	۸۸	۷۰
جمهوری مولداوی	۷۴	۹۱	۶۹	۹۵	۸۸	۱۳۱	۶۷	۶۳
سیشل	۷۵	۳۷	۹۴	۸۸	۵۸	۸۹	۱۳۳	۶۴
تونس	۷۶	۱۱۱	۵۰	۱۱۶	۸۴	۱۲۳	۵۶	۶۶
آرژانتین	۷۷	۱۲۰	۵۷	۸۰	۱۰۰	۸۱	۷۹	۵۹

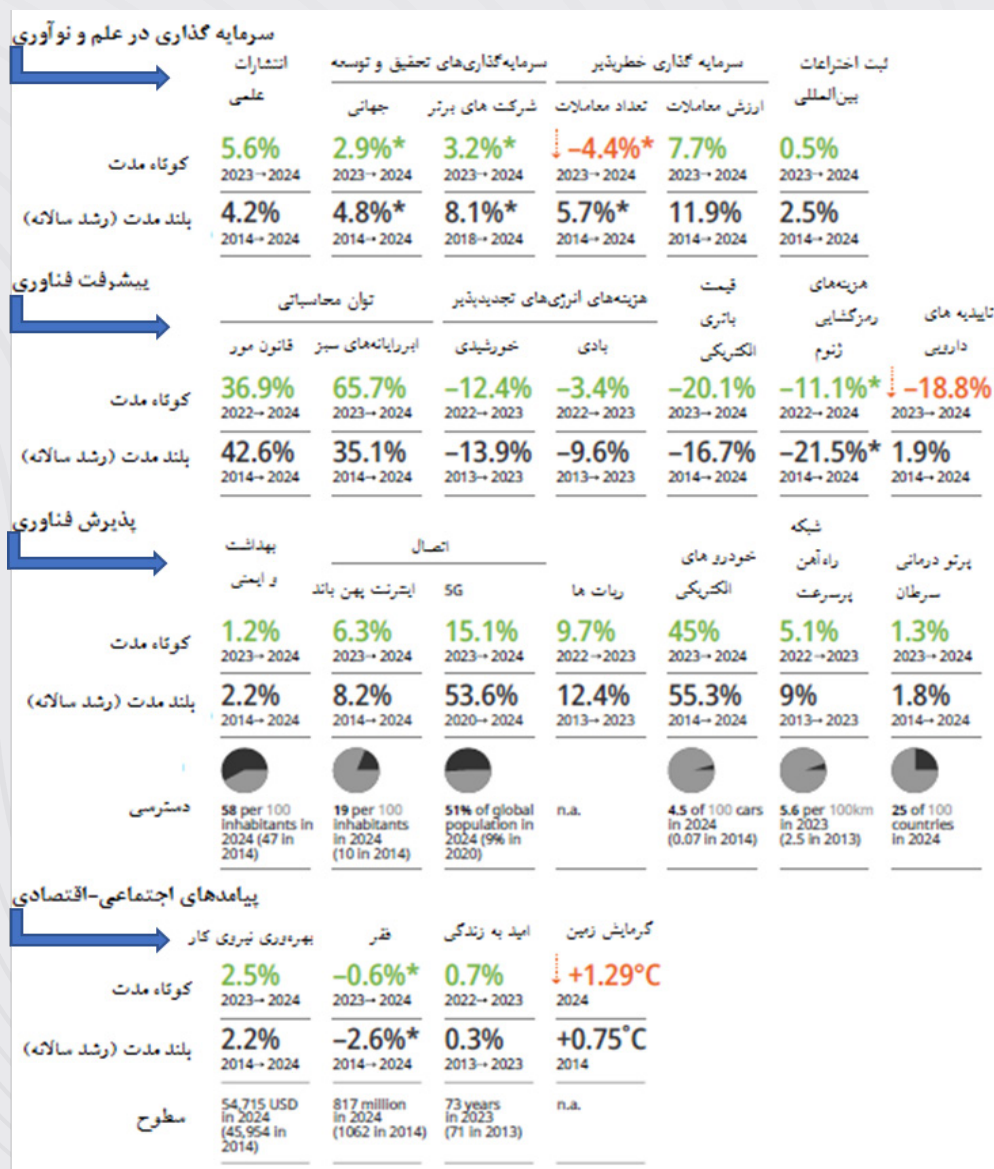
اقتصاد (کشور)	رتبه کلی شاخص نوآوری جهانی	نهاده‌ها	سرمایه انسانی و پژوهش	زیرساخت‌ها	پیچیدگی بازار	پیچیدگی کسب و کار	خروجی‌های دانشی و فناورانه	خروجی‌های خلاقانه
مغولستان	۷۸	۹۸	۸۷	۷۰	۹۵	۸۴	۹۳	۵۴
ازبکستان	۷۹	۶۲	۸۱	۶۹	۷۴	۷۷	۶۸	۱۰۴
پرو	۸۰	۹۳	۴۲	۶۸	۵۱	۱۲۰	۹۵	۷۹
قزاقستان	۸۱	۷۷	۶۸	۶۴	۹۳	۸۲	۸۷	۸۲
پاناما	۸۲	۸۴	۱۱۰	۴۸	۹۱	۱۳۲	۹۰	۶۸
جامائیکا	۸۳	۶۴	۱۰۰	۱۰۲	۱۱۵	۱۰۱	۱۱۷	۵۱
باربادوس	۸۴	۵۶	۸۹	۱۲۱	۱۲۷	۵۱	۶۱	۹۰
بلاروس	۸۵	۱۳۷	۳۹	۸۵	۱۰۲	۸۶	۴۹	۹۴
مصر	۸۶	۹۶	۱۰۱	۹۲	۸۶	۹۳	۸۴	۷۵
بوتسوانا	۸۷	۴۲	۷۶	۹۴	۳۹	۶۲	۱۰۷	۱۱۶
برونئی دارالسلام	۸۸	۲۴	۶۰	۶۲	۵۵	۹۵	۱۲۹	۱۳۱
سنگال	۸۹	۷۱	۹۷	۷۹	۹۰	۱۱۲	۷۷	۱۱۱
لبنان	۹۰	۱۳۳	۶۳	۱۲۰	۴۲	۷۱	۵۹	۱۰۲
نامیبیا	۹۱	۵۱	۷۹	۹۶	۱۰۵	۴۹	۱۲۳	۱۰۰
بوسنی و هرزگوین	۹۲	۱۲۱	۷۷	۷۲	۸۰	۱۳۰	۷۲	۹۹
سرلانکا	۹۳	۱۰۵	۱۰۹	۶۶	۱۰۹	۱۲۱	۸۹	۸۴
جمهوری آذربایجان	۹۴	۴۱	۸۸	۱۰۵	۷۲	۱۱۱	۱۱۰	۱۰۸
کیپ‌ورده (کابو ورد)	۹۵	۴۳	۱۰۶	۸۳	۱۰۶	۷۵	۱۱۱	۱۰۹
قرقیزستان	۹۶	۱۱۹	۵۸	۸۹	۸۲	۱۱۷	۱۰۳	۸۹
جمهوری دومینیکن	۹۷	۵۴	۱۱۱	۸۱	۱۱۲	۸۷	۱۱۳	۹۷
السالوادور	۹۸	۹۲	۱۲۲	۱۱۳	۸۷	۱۲۲	۱۰۴	۷۳
پاکستان	۹۹	۱۲۷	۱۲۳	۱۲۳	۱۰۱	۹۴	۶۹	۸۰
کامبوج	۱۰۰	۹۰	۱۱۴	۹۳	۲۹	۱۳۳	۹۲	۱۱۳
غنا	۱۰۱	۸۲	۱۰۸	۱۰۹	۱۲۹	۹۱	۸۶	۹۱
کنیا	۱۰۲	۹۵	۱۲۴	۱۱۹	۱۲۱	۹۲	۶۴	۱۰۱
پاراگوئه	۱۰۳	۹۴	۱۱۹	۵۸	۱۱۱	۱۰۴	۱۲۲	۹۳
رواندا	۱۰۴	۳۵	۸۳	۱۰۸	۱۳۱	۱۱۴	۱۰۶	۱۲۰
نیجریه	۱۰۵	۱۲۶	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۸	۵۵	۷۶	۸۳
بنگلادش	۱۰۶	۱۰۹	۱۳۳	۹۰	۹۶	۱۲۹	۹۹	۸۶

اقتصاد (کشور)	رتبه کلی شاخص نوآوری جهانی	نهادهای	سرمایه انسانی و پژوهش	زیرساخت‌ها	پیچیدگی بازار	پیچیدگی کسب و کار	خروجی‌های دانشی و فناورانه	خروجی‌های خلاقانه
نیپال	۱۰۷	۱۱۳	۱۲۷	۱۰۱	۶۱	۱۲۴	۹۸	۱۰۳
تاجیکستان	۱۰۸	۱۰۲	۹۸	۹۹	۱۱۰	۱۰۲	۸۱	۱۲۴
لائوس (جمهوری دموکراتیک خلق لائو)	۱۰۹	۸۳	۱۲۱	۱۰۰	۴۶	۷۶	۱۲۷	۱۲۵
ساحل عاج (کوت‌دیووار)	۱۱۰	۶۶	۱۳۵	۱۰۶	۱۱۴	۸۵	۱۲۸	۹۸
بولیوی	۱۱۱	۱۳۴	۴۱	۱۲۴	۴۰	۱۰۶	۱۲۶	۱۰۶
زامبیا	۱۱۲	۶۹	۱۰۳	۹۱	۱۱۶	۶۶	۱۲۵	۱۲۳
اکوادور	۱۱۳	۱۱۷	۹۶	۸۶	۱۱۳	۱۰۹	۹۴	۱۱۰
ترینیداد و توباگو	۱۱۴	۸۰	۷۴	۱۱۰	۹۸	۱۳۵	۱۲۱	۱۲۷
الجزایر	۱۱۵	۸۹	۸۲	۹۷	۱۳۸	۱۱۹	۱۱۲	۱۰۷
کامرون	۱۱۶	۱۰۳	۹۵	۱۳۴	۱۲۶	۴۴	۱۰۸	۱۱۸
توگو	۱۱۷	۱۰۶	۱۰۷	۱۲۹	۹۷	۱۳۶	۱۰۵	۱۰۵
بنین	۱۱۸	۶۷	۱۱۸	۱۱۵	۱۳۲	۹۹	۱۰۲	۱۳۳
هندوراس	۱۱۹	۱۳۰	۱۱۳	۱۰۷	۹۴	۱۲۶	۹۶	۱۲۲
ماداگاسکار	۱۲۰	۱۲۸	۱۱۶	۱۳۷	۱۱۷	۱۱۶	۱۲۴	۷۴
تانزانیا	۱۲۱	۷۹	۱۲۸	۱۱۱	۱۲۵	۹۷	۱۱۹	۱۲۶
میانمار	۱۲۲	۱۳۶	۱۱۲	۱۰۴	۱۰۸	۱۳۹	۱۲۰	۹۲
گواتمالا	۱۲۳	۱۱۲	۱۳۴	۱۱۷	۹۹	۱۱۸	۱۱۴	۱۱۹
اوگاندا	۱۲۴	۸۷	۱۳۱	۱۲۵	۱۲۳	۸۸	۱۱۸	۱۲۱
مالاوی	۱۲۵	۱۰۱	۱۳۸	۱۳۳	۱۲۲	۳۳	۱۰۱	۱۳۷
بورکینافاسو	۱۲۶	۱۱۰	۱۰۵	۱۳۹	۱۰۴	۱۲۸	۱۰۰	۱۲۸
بوروندی	۱۲۷	۱۱۶	۱۰۴	۱۲۸	۱۱۸	۱۰۸	۱۳۸	۱۱۲
موزامبیک	۱۲۸	۱۲۴	۱۳۰	۱۰۳	۱۱۹	۱۲۷	۱۳۱	۱۱۷
زیمبابوه	۱۲۹	۱۳۲	۱۳۷	۱۳۲	۱۳۶	۷۴	۱۱۶	۹۵
نیکاراگوئه	۱۳۰	۱۳۵	۱۲۹	۱۱۸	۹۲	۶۷	۱۱۵	۱۳۵
موریتانی	۱۳۱	۹۹	۱۱۵	۱۱۴	۱۳۰	۱۱۰	۱۳۴	۱۳۴
لسوتو	۱۳۲	۱۱۵	۱۰۲	۱۱۲	۱۰۷	۱۳۷	۱۳۶	۱۳۶
گینه	۱۳۳	۱۱۸	۱۲۰	۱۲۷	۱۳۷	۱۰۰	۱۳۵	۱۱۴
اتیوپی	۱۳۴	۱۲۲	۱۳۹	۱۳۰	۱۳۳	۱۳۴	۸۲	۱۲۹
مالی	۱۳۵	۱۱۴	۱۲۶	۱۳۱	۱۲۴	۷۹	۱۳۲	۱۳۸

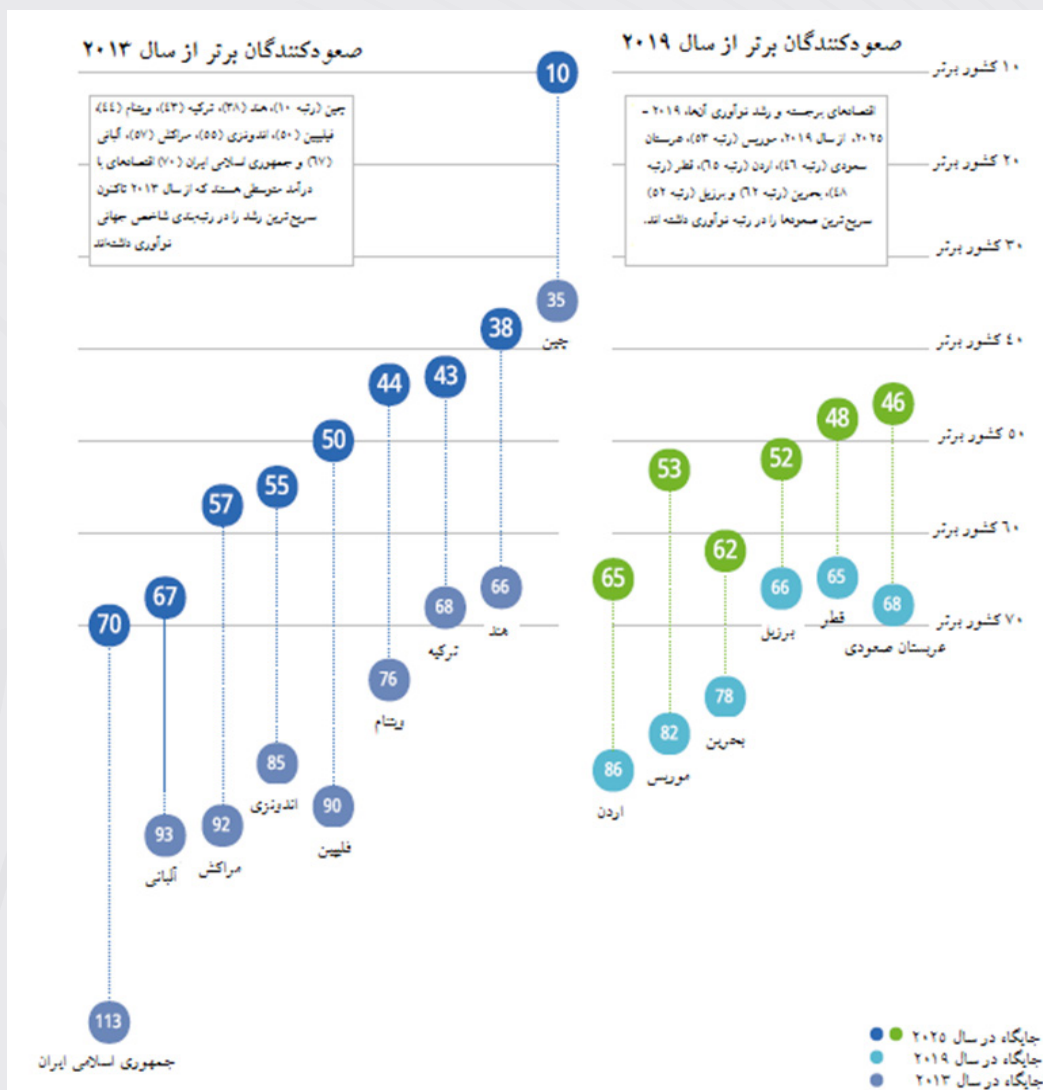
اقتصاد (کشور)	رتبه کلی شاخص نوآوری جهانی	نهاده‌ها	سرمایه انسانی و پژوهش	زیرساخت‌ها	پیچیدگی بازار	پیچیدگی کسب‌وکار	خروجی‌های دانشی و فناورانه	خروجی‌های خلاقانه
ونزوئلا	۱۳۶	۱۳۹	۲۵	۱۳۸	۱۳۵	۱۰۵	۱۳۷	۱۱۵
کنگو	۱۳۷	۱۲۹	۱۱۷	۱۳۵	۱۳۹	۴۳	۱۳۰	۱۳۲
آنگولا	۱۳۸	۱۲۳	۱۳۲	۱۲۲	۱۲۰	۱۳۸	۱۳۹	۱۳۰
نیجریه	۱۳۹	۱۲۵	۱۳۶	۱۳۶	۱۳۴	۱۲۵	۱۰۹	۱۳۹

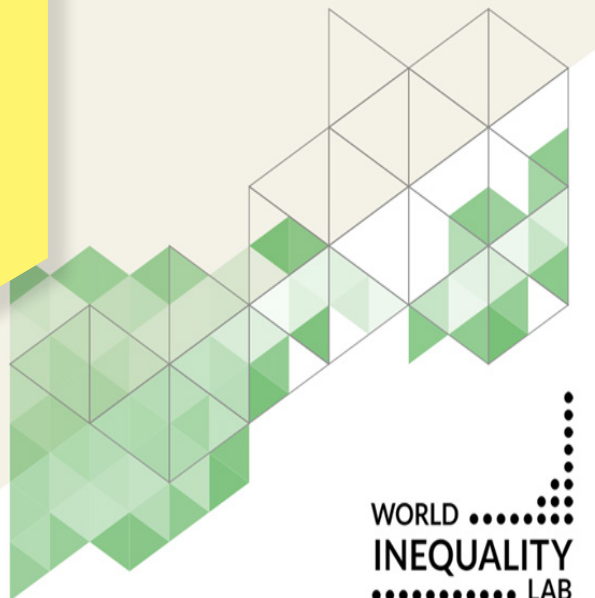
توضیحات: رتبه‌های ۱ تا ۳۵ (بهترین عملکرد) ● رتبه‌های ۳۵ تا ۶۹ ● رتبه‌های ۷۰ تا ۱۰۴ ● رتبه‌های ۱۰۵ تا ۱۳۹ ●

پیوست (۲): پند پایش نوآوری جهانی، ۲۰۲۵



پیوست (۳): اقتصادهای با بیشترین پیشرفت





عنوان: گزیده‌ای از گزارش تغییرات اقلیم: چالش سرمایه
چرا سیاست‌های اقلیمی باید به مسئله مالکیت بپردازند؟
نویسندگان: لوکاس کنسل^۱ و کورنلیا موهرن^۲
تاریخ انتشار: سال ۲۰۲۵
منبع: گزارش نابرابری اقلیمی ۲۰۲۵

مقدمه

این گزارش با تکیه بر داده‌ها و پژوهش‌های پیشرفته نشان می‌دهد که ثروت نقشی محوری در پیش‌راندن بحران اقلیمی دارد و تغییرات اقلیمی و نابرابری ثروت به شدت به یکدیگر وابسته‌اند. در حالی که بودجه کربنی باقی‌مانده برای محدود کردن گرمایش زمین به ۱.۵ درجه سانتی‌گراد تقریباً به پایان رسیده، جهان با نابرابری افراطی ثروت مواجه است؛ به گونه‌ای که ۱۰ درصد ثروتمندترین جمعیت جهان مالک حدود سه‌چهارم کل دارایی‌ها هستند. گزارش نشان می‌دهد که افراد ثروتمند نه فقط از طریق مصرف، بلکه مهم‌تر از آن از طریق مالکیت دارایی‌ها، سهام شرکت‌های آلاینده و کنترل جریان‌های سرمایه سهمی بسیار بزرگ در انتشار گازهای گلخانه‌ای دارند. بر اساس رویکرد مالکیت دارایی سهم یک درصد ثروتمند جهان از انتشارهای مرتبط با سرمایه خصوصی به حدود ۴۱ درصد می‌رسد، رقمی که دو تا سه برابر برآوردهای مبتنی بر مصرف است. این بدان معناست که کسانی که امروز سرمایه‌گذاری می‌کنند، مسیر اقلیمی آینده جهان را شکل می‌دهند و در نتیجه، سیاست‌های اقلیمی آینده تأثیری عمیق بر توزیع ثروت و قدرت در قرن بیست و یکم خواهند داشت.

متن حاضر تأکید می‌کند که در غیاب سیاست‌گذاری آگاهانه، تغییرات اقلیمی و حتی گذار سبز می‌توانند به تشدید نابرابری ثروت منجر شوند؛ به‌طوری که برآوردها نشان می‌دهد اگر سرمایه‌گذاری‌های اقلیمی دهه‌های آینده عمدتاً توسط یک درصد ثروتمند تأمین و مالکیت آن‌ها حفظ شود، سهم این گروه از ثروت جهانی می‌تواند از ۳۸.۴ درصد کنونی به حدود ۴۶ درصد در سال ۲۰۵۰ افزایش یابد. از این رو سه کاربرد سیاستی اصلی را توصیه می‌کند: نخست، ممنوعیت جهانی سرمایه‌گذاری‌های جدید در سوخت‌های فسیلی برای جلوگیری از قفل‌شدن ساختاری اقتصاد در مسیر پرکربن که حتی بدون توافق جهانی و با کنترل سرمایه‌گذاری‌های خارجی قابل آغاز است. دوم، وضع مالیات بر محتوای کربنی دارایی‌ها و ثروت به منظور انتقال فشار اصلی سیاست اقلیمی از مصرف‌کنندگان به دارندگان سرمایه‌های آلاینده و هدایت جریان سرمایه به سمت فعالیت‌های کم‌کربن و سوم، افزایش گسترده سرمایه‌گذاری عمومی در زیرساخت‌های کم‌کربن برای تسریع کربن‌زدایی، حمایت از گروه‌های کم‌درآمد و جلوگیری از خصوصی‌سازی نظام‌های انرژی که می‌تواند موج جدیدی از تمرکز ثروت ایجاد کند. گزارش تأکید می‌کند که این ابزارها نسخه نهایی نیستند، بلکه چارچوبی برای آغاز یک بحث سیاسی و اقتصادی ضروری درباره هم‌راستا کردن عدالت اقلیمی با عدالت اجتماعی به شمار می‌روند.

مترجم و تلخیص کننده: مبین میرزبابایی^۳
پژوهشگر همکار پژوهشکده امور اقتصادی

1. Lucas Chancel
2. Cornelia Mohren

۳. دانشجوی دکتری اقتصاد بخش عمومی در دانشگاه تهران.

مقدمه

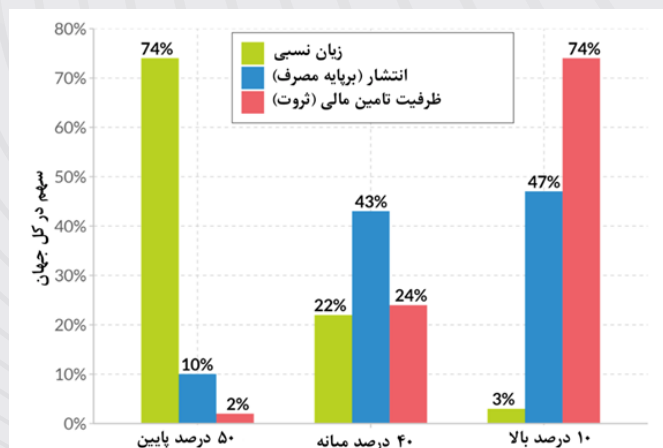
افراد ۵۰٪ پایین جامعه است. علاوه‌براین، ثروتمندان نه تنها منابع مالی بلکه قدرت سیاسی و شرکتهای دارند که مسیر اقدامات اقلیمی را شکل می‌دهد و توسعه سوخت‌های فسیلی ادامه دارد؛ تا سال ۲۰۲۵ بیش از ۲۰۰ سایت جدید استخراج نفت و گاز در حال توسعه است و بیش از ۴۵۰ سایت جدید کشف شده که مستقیماً با هدف توافق پاریس در تضاد هستند و سوختن این ذخایر می‌تواند بودجه کربنی باقی‌مانده را به سرعت مصرف و خسارات غیرقابل بازگشت ایجاد کند. این زیرساخت‌ها اغلب به سرمایه‌گذاران نهادی در کشورهای شمال جهانی مرتبط هستند و ذینفعان واقعی را پنهان می‌کنند.

تغییرات اقلیمی و سیاست‌های مرتبط نیز توزیع ثروت جهانی را شکل می‌دهند؛ گرمایش جهانی، رویدادهای شدید و شوک‌های مرتبط می‌توانند ارزش دارایی‌های مالی و فیزیکی را دستخوش تغییر کنند و نحوه سرمایه‌گذاری و تخصیص منابع اقلیمی تعیین می‌کند که آیا نابرابری‌ها تشدید می‌شوند یا توزیع ثروت عادلانه‌تر خواهد شد. پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد اگر ثروتمندترین ۱٪ کنترل و تأمین مالی دارایی‌های اقلیمی را در دست داشته باشند، سهم آن‌ها از ثروت جهانی از ۳۸٫۴٪ امروز به ۴۶٪ در سال ۲۰۵۰ افزایش خواهد یافت. مقابله با چالش همزمان تغییرات اقلیمی و نابرابری ثروت نیازمند سیاست‌گذاری است و سه راهکار اصلی شامل ممنوعیت سرمایه‌گذاری در سوخت‌های فسیلی، مالیات بر دارایی‌های آلاینده و سرمایه‌گذاری عمومی در زیرساخت‌های کم‌کربن می‌تواند هم به کاهش نابرابری و هم به افزایش اثربخشی اقدامات اقلیمی کمک کند.

توافق‌نامه پاریس که زمانی نماد همکاری جهانی برای مقابله با تغییرات اقلیمی بود، اکنون در دستیابی به اهداف خود ناکام مانده است، زیرا انتشار گازهای گلخانه‌ای در دهه‌های اخیر به بالاترین سطح تاریخی رسیده و بودجه کربنی باقی‌مانده برای محدود کردن گرمایش زمین به ۱٫۵ درجه سانتی‌گراد به سرعت در حال کاهش است، حتی محدود نگه‌داشتن افزایش دما زیر ۲ درجه نیز چالشی بزرگ است، در حالی که آثار افزایش دما، تشدید بلایای اقلیمی و نابودی تنوع زیستی به‌طور گسترده مستند و قابل مشاهده است. با وجود اجماع علمی درباره ضرورت اقدام، سیاست‌های اقلیمی مانند مالیات کربن، یارانه‌های سبز و محدودیت سوخت‌های فسیلی با مخالفت صنایع و گروه‌هایی از جامعه که هزینه‌ها را متحمل می‌شوند مواجه شده و روند کاهش انتشار را کند کرده و اعتماد عمومی را کاهش داده است. این شرایط نشان می‌دهد که سیاست‌های اقلیمی بدون توجه به نابرابری اقتصادی قابل فهم نیستند، زیرا هزینه‌ها و منافع بحران اقلیمی و کربن‌زدایی میان کشورها و درون آن‌ها به‌طور نابرابر توزیع شده و همین امر تعیین می‌کند چه گروه‌هایی از اقدامات اقلیمی حمایت یا مخالفت می‌کنند.

تحقیقات جدید نشان می‌دهد که تمرکز بر مالکیت ثروت، نه تنها مصرف، نشان‌دهنده سهم واقعی افراد ثروتمند در انتشار گازهای گلخانه‌ای است. ثروتمندترین ۱٪ جهان حدود ۴۱٪ از انتشار مرتبط با مالکیت سرمایه خصوصی را تولید می‌کنند، در حالی که سهم آن‌ها از انتشار مبتنی بر مصرف تنها ۱۵٪ است؛ به این معنا که میزان انتشار سرانه این افراد حدود ۶۸۰ برابر

شکل (۱): نابرابری اقلیمی جهانی: زبان‌های نسبی، میزان انتشار و توان تأمین مالی



نابرابری سه‌گانه اقلیمی: فقیرترین‌ها بیشترین زبان را می‌بینند، کمترین سهم را در ایجاد بحران دارند و کمترین توان را برای اقدام در اختیار دارند.

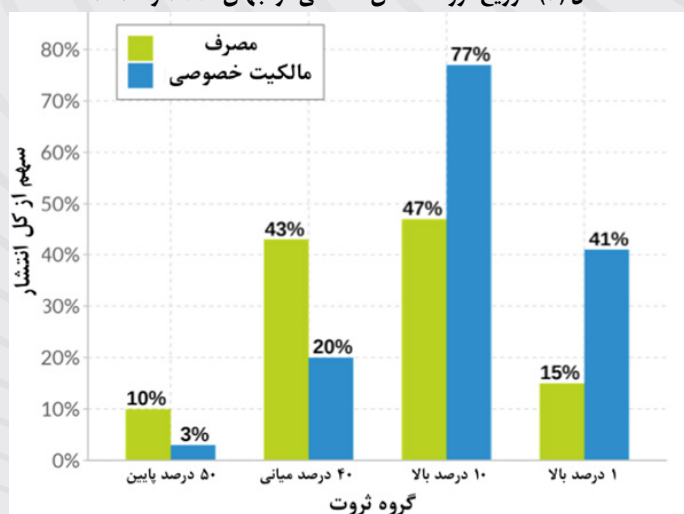
رد پای کربنی سرمایه

از فعالیت‌های تولیدی شرکت‌ها به مالکان آن‌ها نسبت داده می‌شود. در این چارچوب فرد یا نهادی که مالک سهام یک شرکت آلاینده است، متناسب با سهم مالکیت خود مسئول انتشارهای آن شرکت محسوب می‌شود. این رویکرد نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از انتشارهای جهانی مستقیماً به تصمیم‌های سرمایه‌گذاری افراد ثروتمند مربوط است. اگرچه این روش انتشارهای ناشی از مصرف مستقیم خانوارها یا دارایی‌های عمومی را در بر نمی‌گیرد، اما همچنان حدود ۶۰ درصد از کل انتشارهای جهانی را پوشش می‌دهد و از نظر حجم قابل مقایسه با برآوردهای مبتنی بر مصرف است. نتایج این تحلیل نشان می‌دهد که تمرکز انتشارها در میان ثروتمندان زمانی که از منظر مالکیت بررسی می‌شود به مراتب شدیدتر از آن چیزی است که بر اساس مصرف برآورد می‌شود. در سطح جهانی یک درصد ثروتمند جامعه مسئول حدود ۴۱ درصد از انتشارهای مرتبط با مالکیت سرمایه خصوصی هستند، در حالی که سهم ۵۰ درصد پایین جمعیت تنها حدود ۳ درصد است. این به آن معناست که انتشار سرانه افراد در بالاترین دهک‌های ثروت نه ده‌ها بلکه صدها برابر بیشتر از فقیرترین نیمی از جمعیت جهان است. بخش نتیجه‌گیری این فصل تأکید می‌کند که کسانی که امروز مالک سرمایه و دارایی‌های تولیدی هستند، مسیر آینده نظام تولید و شدت کربنی آن را تعیین می‌کنند و بدون در نظر گرفتن نقش مالکیت سرمایه سیاست‌های اقلیمی نمی‌توانند به‌طور مؤثر با ریشه‌های بحران مقابله کنند.

این بخش با تأکید بر اهمیت سنجش نابرابری در انتشار گازهای گلخانه‌ای آغاز می‌شود و توضیح می‌دهد که شناسایی توزیع واقعی انتشارها برای طراحی سیاست‌های اقلیمی مؤثر و عادلانه ضروری است. گزارش استدلال می‌کند که تمرکز بر بالاترین منتشرکنندگان نه تنها از منظر عدالت بلکه از نظر کارایی نیز منطقی است، زیرا افراد و گروه‌هایی که بیشترین سهم را در ایجاد بحران اقلیمی دارند، معمولاً توان مالی، فنی و انتخاب‌های بیشتری برای کاهش انتشارهای خود دارند. داده‌ها نشان می‌دهد که نابرابری در انتشار کربن میان کشورها و درون آن‌ها بسیار شدید است و شکاف میان گروه‌های ثروتمند و فقیر در مقیاس جهانی به‌طور چشمگیری افزایش یافته است.

در رویکردهای رایج انتشارهای کربنی عمدتاً بر اساس مصرف نهایی کالاها و خدمات به افراد نسبت داده می‌شود و این روش بیشتر تفاوت در سبک زندگی را برجسته می‌کند. با این حال گزارش توضیح می‌دهد که این نگاه بخش مهمی از مسئله را نادیده می‌گیرد، زیرا بسیاری از افراد به‌ویژه در گروه‌های کم‌درآمد اختیار و امکان محدودی برای تغییر الگوی مصرف خود دارند. در مقابل صاحبان دارایی‌های تولیدی و سرمایه‌گذاران بزرگ نقش فعالی در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی دارند و از فرآیندهای تولیدی پرکربن سود می‌برند. از این رو تمرکز صرف بر مصرف مسئولیت واقعی بازیگران اصلی بحران اقلیمی را پنهان می‌کند. برای پر کردن این خلأ گزارش رویکرد «انتشار مبتنی بر مالکیت سرمایه» را معرفی می‌کند که در آن انتشارهای ناشی

شکل (۲): توزیع ثروت خالص شخصی در جهان ۱۹۹۵ و ۲۰۲۴



انتشار گازهای گلخانه‌ای به شدت در میان ثروتمندان متمرکز است، به‌ویژه وقتی از منظر مالکیت به آن نگاه شود.

عمدتاً بر اساس الگوهای مصرف خانوارها محاسبه می‌کردند، این گزارش مفهوم «انتشار مبتنی بر مالکیت» را برجسته می‌کند. در این چارچوب انتشارهای ناشی از فعالیت شرکت‌ها و دارایی‌های تولیدی به صاحبان نهایی آن‌ها نسبت داده می‌شود. نتایج همانطور که در شکل ۲ آمده است نشان می‌دهد که یک درصد ثروتمندترین افراد جهان حدود ۴۱ درصد از انتشارهای مرتبط با مالکیت سرمایه خصوصی را به خود اختصاص می‌دهند، در حالی که سهم نیمی از فقیرترین جمعیت جهان بسیار ناچیز است.

یکی از محورهای اصلی گزارش بررسی ارتباط میان تمرکز ثروت و مسئولیت در قبال انتشار گازهای گلخانه‌ای است. داده‌ها نشان می‌دهد که ثروتمندترین ۱۰ درصد جمعیت جهان مالک حدود سه‌چهارم کل ثروت جهانی هستند. این تمرکز شدید ثروت نه تنها به معنای برخورداری از منابع مالی بیشتر است، بلکه قدرت تصمیم‌گیری اقتصادی نفوذ سیاسی و توان جهت‌دهی به مسیر تولید و سرمایه‌گذاری را نیز در اختیار این گروه قرار می‌دهد. برخلاف بسیاری از مطالعات پیشین که مسئولیت انتشار را

کاهش کربن در خانه، سوخت‌سوزی در خارج؟

در این بخش همچنین تأکید می‌شود که نابرابری قدرت اقتصادی نقش کلیدی در شکل‌گیری این الگو دارد. سرمایه‌گذاران و نهادهای مالی بزرگ در کشورهای ثروتمند به دلیل دسترسی به منابع مالی، نفوذ سیاسی و چارچوب‌های حقوقی پیچیده قادرند ریسک‌های زیست‌محیطی را به کشورهای دیگر منتقل کنند، در حالی که سود حاصل از این فعالیت‌ها عمدتاً در همان کشورهای سرمایه‌فرست باقی می‌ماند. از سوی دیگر کشورهای میزبان این پروژه‌ها اغلب با فشارهای اقتصادی بدهی یا نیاز به ارز خارجی مواجه‌اند و ناچار می‌شوند پروژه‌هایی را بپذیرند که هزینه‌های اقلیمی و اجتماعی بلندمدت بالایی برای آن‌ها دارد. در نهایت گزارش نتیجه می‌گیرد که بدون توجه به انتشارهای مبتنی بر مالکیت و سرمایه‌گذاری فرامرزی سیاست‌های اقلیمی ملی می‌توانند به «توهم کربن‌زدایی» منجر شوند. کربن‌زدایی واقعی مستلزم آن است که کشورها و به‌ویژه گروه‌های ثروتمند نه تنها مصرف داخلی بلکه جریان‌های سرمایه و مالکیت دارایی‌های پرکربن در خارج از مرزهای خود را نیز هدف قرار دهند. این بخش زمینه را برای بحث‌های بعدی گزارش فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که چرا ممنوعیت سرمایه‌گذاری در سوخت‌های فسیلی و تنظیم فعالیت‌های مالی بین‌المللی برای دستیابی به اهداف اقلیمی جهانی ضروری است.

این بخش به تناقضی اساسی در سیاست‌های اقلیمی کشورهای ثروتمند می‌پردازد: بسیاری از این کشورها در داخل مرزهای خود روند کربن‌زدایی را پیش می‌برند، اما هم‌زمان از طریق سرمایه‌گذاری‌ها و فعالیت‌های فرامرزی به تداوم و حتی گسترش تولید سوخت‌های فسیلی در سایر کشورها کمک می‌کنند. گزارش توضیح می‌دهد که کاهش انتشارهای داخلی اگر با انتقال تولید آلاینده به خارج همراه باشد، لزوماً به کاهش واقعی انتشارهای جهانی منجر نمی‌شود. در چنین شرایطی دستاوردهای اقلیمی ظاهری در کشورهای پیشرفته با افزایش انتشار در سایر نقاط جهان خنثی می‌شود. گزارش نشان می‌دهد که این پدیده تا حد زیادی نتیجه جهانی‌شدن سرمایه و زنجیره‌های تولید است. شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران مستقر در کشورهای با سیاست‌های اقلیمی سخت‌گیرانه بخش قابل‌توجهی از سرمایه خود را به پروژه‌های استخراج نفت، گاز و زغال‌سنگ در کشورهای دیگر به‌ویژه در جنوب جهانی اختصاص می‌دهند. در نتیجه اگرچه انتشارهای سرزمینی این کشورها کاهش می‌یابد، اما ردپای کربنی واقعی آن‌ها زمانی که مالکیت سرمایه در نظر گرفته شود همچنان بسیار بالا باقی می‌ماند. این امر نشان می‌دهد که حسابداری مبتنی بر مرزهای ملی تصویر ناقصی از مسئولیت اقلیمی کشورها ارائه می‌دهد.

تغییرات اقلیمی هم‌اکنون شکل‌دهنده توزیع ثروت خصوصی و عمومی است.

اقتصادی و افزایش هزینه‌های عمومی شده‌اند. با این حال اثر این خسارت‌ها به‌شدت نابرابر است؛ گروه‌های کم‌درآمد و کشورهایی که کمترین سهم را در ایجاد بحران داشته‌اند، بیشترین زیان نسبی را متحمل می‌شوند در حالی که ثروتمندان اغلب قادرند بخش بزرگی از خسارت‌ها را جذب یا از آن اجتناب کنند.

این بخش نشان می‌دهد که تغییرات اقلیمی دیگر یک تهدید آینده‌محور نیست، بلکه هم‌اکنون به‌طور مستقیم در حال بازتوزیع ثروت خصوصی و عمومی در جهان است. افزایش دما، رویدادهای حادی مانند سیل، خشکسالی و طوفان و شوک‌های اقلیمی پی‌درپی باعث کاهش ارزش دارایی‌های فیزیکی، اختلال در فعالیت‌های

اقتصادی یا تخریب بخش‌های تولیدی توان دولت‌ها برای ارائه خدمات عمومی و سرمایه‌گذاری بلندمدت را تضعیف می‌کند. این وضعیت می‌تواند به افزایش بدهی عمومی، خصوصی‌سازی دارایی‌های دولتی و کاهش ظرفیت حاکمیتی منجر شود که همگی پیامدهای نابرابر ساز دارند. در نهایت گزارش تأکید می‌کند که مسیر آینده توزیع ثروت به‌شدت به نحوه واکنش سیاستی به تغییرات اقلیمی وابسته است. اگر هزینه‌های سازگاری و جبران خسارت عمدتاً بر دوش دولت‌ها و گروه‌های کم‌درآمد بیفتد در حالی که منافع سرمایه‌گذاری‌های جدید اقلیمی در اختیار مالکان خصوصی باقی بماند شکاف ثروت عمیق‌تر خواهد شد، اما اگر سیاست‌های اقلیمی به‌گونه‌ای طراحی شوند که از ثروت عمومی حفاظت کرده، مالکیت جمعی یا عمومی زیرساخت‌های سبز را تقویت کنند و بار مالی بحران را به‌طور عادلانه‌تری توزیع کنند تغییرات اقلیمی می‌تواند به نقطه‌ای برای اصلاح نابرابری‌های ساختاری تبدیل شود، نه عاملی برای تشدید آن‌ها.

سیاست‌های اقلیمی می‌توانند تغییرات چشمگیری در توزیع ثروت ایجاد کنند.

گزارش همچنین هشدار می‌دهد که بازارمحور بودن صرف سیاست‌های اقلیمی می‌تواند پیامدهای توزیعی منفی داشته باشد. ابزارهایی مانند یارانه‌های سرمایه‌گذاری یا تضمین سود برای بخش خصوصی در صورت نبود مداخله قوی دولت، خطر خصوصی‌سازی منافع و اجتماعی‌سازی هزینه‌ها را به همراه دارند. در چنین شرایطی دولت‌ها و مالیات‌دهندگان هزینه زیرساخت‌ها، ریسک‌ها و شکست‌های احتمالی را متحمل می‌شوند در حالی که سودهای بلندمدت به مالکان خصوصی تعلق می‌گیرد. این الگو نه‌تنها نابرابری ثروت را تشدید می‌کند، بلکه می‌تواند حمایت اجتماعی از سیاست‌های اقلیمی را نیز تضعیف کند. در مقابل این بخش نشان می‌دهد که سیاست‌های اقلیمی می‌توانند به ابزاری قدرتمند برای بازتوزیع ثروت تبدیل شوند، اگر مالکیت و تأمین مالی به‌گونه‌ای متفاوت طراحی شود. افزایش سرمایه‌گذاری عمومی، توسعه مالکیت جمعی یا دولتی زیرساخت‌های انرژی و هدایت بازده سبز به سمت خدمات عمومی و حمایت اجتماعی می‌تواند هم‌زمان به کاهش انتشار و کاهش نابرابری کمک کند. گزارش نتیجه می‌گیرد که مسئله اصلی نه فقط «چقدر» سرمایه‌گذاری می‌شود، بلکه «چه کسی مالک آن است» و «چه کسی از آن سود می‌برد» و پاسخ به این پرسش‌ها تعیین‌کننده عدالت یا نابرابری در آینده اقلیمی جهان خواهد بود.

گزارش توضیح می‌دهد که ساختار مالکیت دارایی‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در نحوه توزیع این خسارت‌ها دارد. ثروتمندان معمولاً مالک دارایی‌های متنوع، نقدشونده و بین‌المللی هستند و می‌توانند ریسک‌های اقلیمی را از طریق بیمه، جابه‌جایی سرمایه یا فروش دارایی‌ها مدیریت کنند. در مقابل دارایی‌های فقرا اغلب به شکل مسکن، زمین یا نیروی کار محلی است که مستقیماً در معرض شوک‌های اقلیمی قرار دارد و امکان حفاظت یا جبران آن بسیار محدود است. به همین دلیل تغییرات اقلیمی نه‌تنها نابرابری موجود را منعکس می‌کند، بلکه به‌صورت فعال آن را تشدید می‌کند. در سطح ثروت عمومی دولت‌ها نیز به‌شدت تحت تأثیر بحران اقلیمی قرار می‌گیرند. افزایش هزینه‌های بازسازی، سلامت، زیرساخت و سازگاری اقلیمی فشار زیادی بر بودجه‌های عمومی وارد می‌کند، به‌ویژه در کشورهای کم‌درآمد که منابع مالی محدودی دارند. هم‌زمان کاهش درآمدهای مالیاتی ناشی از رکود

این بخش بر این نکته تأکید می‌کند که سیاست‌های اقلیمی صرفاً ابزارهای فنی برای کاهش انتشار نیستند، بلکه می‌توانند به‌طور عمیق ساختار توزیع ثروت در جوامع را دگرگون کنند. نحوه تأمین مالی، مالکیت و کنترل سرمایه‌گذاری‌های مرتبط با گذار کم‌کربن تعیین می‌کند که منافع اقتصادی این گذار به چه گروه‌هایی برسد. گزارش نشان می‌دهد که انتخاب‌های سیاستی امروز مسیر توزیع ثروت را برای دهه‌های آینده شکل می‌دهد و می‌تواند یا به کاهش نابرابری منجر شود یا به تمرکز بی‌سابقه ثروت در دست گروه‌های کوچک.

در این بخش سناریوهای مختلفی برای تأمین سرمایه موردنیاز گذار اقلیمی بررسی می‌شود. اگر سرمایه‌گذاری‌های عظیم لازم برای انرژی‌های تجدیدپذیر، حمل‌ونقل پاک و زیرساخت‌های کم‌کربن عمدتاً توسط ثروتمندترین افراد و نهادهای خصوصی تأمین و مالکیت آن‌ها حفظ شود بازده مالی این سرمایه‌گذاری‌ها نیز به همان گروه‌ها تعلق خواهد گرفت. بر اساس برآوردهای گزارش در چنین سناریویی سهم یک درصد ثروتمند جهان از کل ثروت جهانی می‌تواند تا میانه قرن به‌شدت افزایش یابد، حتی اگر جهان در مسیر کاهش انتشار قرار گیرد. به این ترتیب یک گذار «سبز» از نظر زیست‌محیطی می‌تواند هم‌زمان به گذار «نابرابر» از نظر اقتصادی تبدیل شود.

اجرای یک ممنوعیت کامل بر سرمایه‌گذاری‌های جدید در سوخت‌های فسیلی

گزارش همچنین بر ضرورت تقویت شفافیت مالی و مقررات افشای اطلاعات تأکید می‌کند. ساختارهای پیچیده مالکیت، شرکت‌های واسطه و صندوق‌های سرمایه‌گذاری اغلب باعث می‌شوند که مسئولیت واقعی سرمایه‌گذاران در پروژه‌های فسیلی پنهان بماند. برای اجرای مؤثر ممنوعیت، دولت‌ها باید قادر باشند تشخیص دهند چه کسانی در نهایت مالک و ذی‌نفع این سرمایه‌گذاری‌ها هستند. قواعد سخت‌گیرانه‌تر گزارش‌دهی مالی و نظارت بر نهادهای سرمایه‌گذاری، ابزارهایی حیاتی برای جلوگیری از دور زدن مقررات و تداوم سرمایه‌گذاری‌های پرکربن تحت پوشش‌های حقوقی مختلف محسوب می‌شوند. در نهایت این بخش تأکید می‌کند که ممنوعیت سرمایه‌گذاری جدید در سوخت‌های فسیلی باید با سیاست‌های حمایتی و انتقالی همراه باشد تا پیامدهای اجتماعی و اقتصادی آن مدیریت شود. این سیاست به‌تنهایی جایگزین برنامه‌ریزی برای گذار عادلانه نیست، بلکه چارچوبی ایجاد می‌کند که در آن سرمایه‌ها به سمت فعالیت‌های کم‌کربن هدایت شوند. گزارش نتیجه می‌گیرد که چنین ممنوعیتی اگر به‌درستی طراحی و اجرا شود، نه تنها انتشارهای آینده را به‌طور قابل‌توجهی کاهش می‌دهد، بلکه قدرت ساختاری سرمایه‌های فسیلی را تضعیف کرده و فضای لازم برای بازآرایی عادلانه‌تر نظام انرژی و سرمایه‌گذاری جهانی را فراهم می‌کند.

این بخش با این استدلال آغاز می‌شود که برای دستیابی به اهداف اقلیمی توافق پاریس به‌ویژه محدود کردن گرمایش به ۱.۵ درجه سانتی‌گراد، ادامه سرمایه‌گذاری در پروژه‌های جدید سوخت‌های فسیلی از اساس ناسازگار است. گزارش نشان می‌دهد که ظرفیت استخراج موجود نفت، گاز و زغال‌سنگ به‌تنهایی بیش از بودجه باقی‌مانده کربن است و هرگونه سرمایه‌گذاری جدید جهان را در مسیری قفل می‌کند که به تخریب‌های اقلیمی برگشت‌ناپذیر می‌انجامد. از این منظر ممنوعیت کامل سرمایه‌گذاری‌های جدید نه یک گزینه افراطی بلکه پیش‌شرط حداقلی برای جلوگیری از بدتر شدن بحران اقلیمی تلقی می‌شود. در ادامه توضیح داده می‌شود که اجرای چنین ممنوعیتی لزوماً نیازمند یک توافق جهانی فوری نیست. کشورها می‌توانند به‌صورت یک‌جانبه یا در قالب ائتلاف‌های منطقه‌ای محدودیت‌هایی بر سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی در پروژه‌های جدید سوخت فسیلی اعمال کنند. یکی از محورهای کلیدی این سیاست کنترل جریان‌های سرمایه فرامرزی است، زیرا بخش قابل‌توجهی از پروژه‌های فسیلی در جنوب جهانی با سرمایه‌ای تأمین می‌شود که منشأ آن در کشورهای ثروتمند شمال جهانی است. ممنوعیت سرمایه‌گذاری خارجی در این پروژه‌ها می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در توقف توسعه زیرساخت‌های جدید فسیلی داشته باشد.

مالیات بر محتوای کربنی ثروت و سرمایه‌گذاری‌ها

جریان‌های مصرفی یا درآمد، به موجودی ثروت نگاه می‌کند و دارایی‌ها را بر اساس میزان انتشار گازهای گلخانه‌ای که به آن‌ها وابسته است، مشمول مالیات می‌سازد. به این ترتیب سهام شرکت‌های فسیلی، اوراق قرضه مرتبط با زیرساخت‌های پرکربن یا مالکیت پروژه‌های استخراجی، بار مالی بیشتری نسبت به دارایی‌های کم‌کربن یا سبز خواهند داشت. هدف اصلی این ابزار تغییر جهت جریان سرمایه و کاهش جذابیت اقتصادی نگهداری دارایی‌های آلاینده است، نه صرفاً افزایش درآمد مالیاتی. گزارش نشان می‌دهد که چنین مالیاتی از منظر عدالت توزیعی نیز اهمیت بالایی دارد، زیرا تمرکز دارایی‌های پرکربن به‌شدت در میان گروه‌های بسیار ثروتمند بالاست. از آنجا که یک درصد بالای جمعیت جهان سهم نامتناسبی از مالکیت سرمایه‌های آلاینده را

این بخش با این استدلال آغاز می‌شود که در حالی که مصرف‌کنندگان در بسیاری از کشورها از طریق قیمت‌گذاری کربن یا مالیات‌های انرژی با سیگنال قیمتی اقلیمی مواجه‌اند، دارندگان ثروت و سرمایه‌گذاران عملاً از چنین فشار مستقیمی مصون مانده‌اند. گزارش تأکید می‌کند که بخش بزرگی از تصمیمات تعیین‌کننده مسیر اقلیمی جهان نه در سبد مصرف خانوارها، بلکه در پرتفوی دارایی‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها اتخاذ می‌شود. بنابراین، نبود یک ابزار مالیاتی که مستقیماً شدت کربنی دارایی‌ها را هدف بگیرد، شکاف بزرگی در معماری سیاست اقلیمی ایجاد کرده است.

در ادامه مفهوم «مالیات بر محتوای کربنی ثروت و سرمایه‌گذاری‌ها» تشریح می‌شود. این مالیات به‌جای تمرکز بر

مالیاتی پایین باشد یا امکان فرار مالیاتی و جابه‌جایی دارایی‌ها وجود داشته باشد، سرمایه‌گذاران ممکن است همچنان به تداوم پروژه‌های آلاینده ادامه دهند. به همین دلیل این ابزار باید در چارچوبی گسترده‌تر شامل شفافیت مالی، همکاری بین‌المللی و سیاست‌های فعال سرمایه‌گذاری عمومی به کار گرفته شود. گزارش نتیجه می‌گیرد که مالیات بر محتوای کربنی ثروت، اگر به‌درستی طراحی شود، می‌تواند نقش مهمی در هم‌راستا کردن انگیزه‌های مالی با اهداف اقلیمی و کاهش هم‌زمان نابرابری و انتشار ایفا کند.

در اختیار دارد، مالیات بر محتوای کربنی ثروت می‌تواند بار اصلی هزینه گذار اقلیمی را به کسانی منتقل کند که هم بیشترین نقش را در ایجاد بحران داشته‌اند و هم بیشترین توانایی مالی برای سازگاری با آن را دارند. در نتیجه این سیاست می‌تواند مکملی برای مالیات‌های مصرفی باشد که اغلب اثرات بازگشتی و فشار بیشتری بر گروه‌های کم‌درآمد وارد می‌کنند.

در عین حال گزارش تأکید می‌کند که مالیات بر دارایی‌های پر کربن نمی‌تواند به‌تنهایی جایگزین ممنوعیت سرمایه‌گذاری‌های جدید فسیلی یا سرمایه‌گذاری گسترده عمومی شود. اگر نرخ‌های

تضمین یک روند کاهش کربن با هدایت عمومی

هزینه‌ها را بر دوش عموم جامعه می‌گذارد. همچنین، این بخش بر اهمیت جهت‌دهی دموکراتیک و اجتماعی سرمایه‌گذاری‌های اقلیمی تأکید دارد. مالکیت عمومی یا جمعی زیرساخت‌های کم‌کربن به دولت‌ها امکان می‌دهد که اولویت‌ها را نه صرفاً بر اساس سود مالی، بلکه بر مبنای نیازهای اجتماعی، اشتغال محلی و عدالت منطقه‌ای تعیین کنند. چنین رویکردی می‌تواند تضمین کند که منافع گذار اقلیمی، از جمله کاهش هزینه انرژی، بهبود کیفیت هوا و ایجاد شغل به‌طور گسترده در جامعه توزیع شود و صرفاً به صاحبان سرمایه تعلق نگیرد.

در نهایت گزارش نتیجه می‌گیرد که کربن‌زدایی موفق و عادلانه بدون یک «شوک سرمایه‌گذاری عمومی» امکان‌پذیر نیست. این شوک به معنای افزایش چشمگیر نقش دولت در تأمین مالی، مالکیت و مدیریت زیرساخت‌های کلیدی کم‌کربن است، به‌ویژه در کشورهایی که توان مالی بخش خصوصی یا انگیزه لازم برای سرمایه‌گذاری بلندمدت وجود ندارد. بخش تأکید می‌کند که چنین رویکردی نه تنها با اهداف اقلیمی سازگار است، بلکه ابزاری اساسی برای جلوگیری از تمرکز بیشتر ثروت و تضمین یک گذار سریع، عادلانه و اجتماعی‌محور به اقتصاد کم‌کربن محسوب می‌شود.

این بخش با این استدلال آغاز می‌شود که گذار به اقتصاد کم‌کربن اگر عمدتاً توسط بازار و سرمایه خصوصی هدایت شود، نه تنها از نظر سرعت و مقیاس با چالش مواجه خواهد شد، بلکه خطر بازتولید و تشدید نابرابری‌های موجود را نیز به همراه دارد. گزارش تأکید می‌کند که کاهش عمیق و سریع انتشار گازهای گلخانه‌ای نیازمند بازسازی گسترده زیرساخت‌های انرژی، حمل‌ونقل، مسکن و صنعت است؛ امری که به سرمایه‌گذاری‌های کلان، بلندمدت و کم‌ریسک نیاز دارد و این ویژگی‌ها معمولاً با منطق سودمحور سرمایه خصوصی سازگار نیستند. به همین دلیل نقش دولت و بخش عمومی در هدایت و مالکیت این گذار حیاتی تلقی می‌شود. در ادامه توضیح داده می‌شود که سرمایه‌گذاری عمومی گسترده می‌تواند هم‌زمان چند هدف را محقق کند: تسریع روند کربن‌زدایی، کاهش هزینه‌ها برای خانوارهای کم‌درآمد و جلوگیری از خصوصی‌سازی سیستم‌های حیاتی انرژی. گزارش هشدار می‌دهد که اگر زیرساخت‌های انرژی تجدیدپذیر، شبکه‌های برق و فناوری‌های پاک عمدتاً در مالکیت بازیگران خصوصی باقی بمانند، خطر شکل‌گیری موج جدیدی از تمرکز ثروت وجود دارد؛ موجی که مشابه خصوصی‌سازی‌های دهه‌های گذشته، منافع بلندمدت را به گروه‌های محدود منتقل می‌کند و

جمع‌بندی نهایی

تعیین‌کننده در شکل‌دادن مسیر اقلیمی آینده دارد و در عین حال خود تغییرات اقلیمی می‌تواند به تشدید نابرابری‌های موجود منجر شود. اگر سیاست‌های اقلیمی صرفاً بر کاهش انتشار تمرکز کنند و مسئله مالکیت، تأمین مالی و توزیع منافع را نادیده بگیرند خطر آن وجود دارد که گذار سبز به افزایش قدرت و ثروت

بخش نتیجه‌گیری تأکید می‌کند که بحران اقلیمی و نابرابری ثروت نه دو مسئله جداگانه، بلکه یک بحران واحد و درهم‌تنیده هستند که بدون پرداختن هم‌زمان به هر دو هیچ‌کدام قابل حل نخواهند بود. گزارش نشان می‌دهد که تمرکز ثروت، از طریق مالکیت دارایی‌های پرکربن و قدرت سرمایه‌گذاری نقشی

به دارندگان دارایی‌های آلاینده و هدایت جریان سرمایه به سمت فعالیت‌های کم‌کربن. سوم افزایش قاطع سرمایه‌گذاری عمومی در زیرساخت‌های کم‌کربن برای تضمین یک گذار سریع، عادلانه و دموکراتیک که از خصوصی‌سازی منافع و تمرکز بیشتر ثروت جلوگیری کند. گزارش نتیجه می‌گیرد که این ابزارها نسخه‌های نهایی نیستند، بلکه چارچوبی برای باز کردن بحث سیاسی و اقتصادی در مسیر هم‌راستا کردن عدالت اقلیمی و عدالت اجتماعی در دهه‌های پیش رو به شمار می‌روند.

همان گروه‌هایی بینجامد که بیشترین نقش را در ایجاد بحران داشته‌اند. از این منظر عدالت اجتماعی نه یک ملاحظه جانبی بلکه شرط موفقیت سیاست اقلیمی معرفی می‌شود. در پایان گزارش سه گزینه کلیدی را به‌عنوان مسیرهای اصلی برای حرکت به آینده مطرح می‌کند که باید به‌صورت مکمل و هم‌زمان دنبال شوند. نخست ممنوعیت کامل سرمایه‌گذاری‌های جدید در سوخت‌های فسیلی به‌عنوان حداقل شرط سازگاری با اهداف اقلیمی برای جلوگیری از قفل‌شدن ساختاری اقتصاد جهانی در مسیر پرکربن. دوم مالیات‌گذاری بر محتوای کربنی ثروت و سرمایه‌گذاری‌ها به‌منظور انتقال بار اصلی گذار اقلیمی



عنوان: خلاصه گزارش گسست رشد اقتصادی و اشتغال

تاریخ انتشار: زمستان ۱۴۰۴

منبع: گزارش نابرابری اقلیمی ۲۰۲۵

مقدمه

برای دهه‌ها در سیاست‌گذاری اقتصادی فرض بنیادی این بود که رشد تولید ناخالص داخلی به‌طور خودکار اشتغال ایجاد می‌کند، اما داده‌های تجربی دهه ۲۰۱۴-۲۰۲۴ به‌ویژه بر پایه گزارش‌های سازمان بین‌المللی کار (ILO، مه ۲۰۲۵) و داده‌های بانک جهانی نشان می‌دهند که این رابطه در سطح جهانی به‌طور چشمگیری تضعیف شده است. در حالی که رشد تولید همچنان مثبت مانده، کشش اشتغال نسبت به رشد به‌شدت کاهش یافته و در بسیاری کشورها رشد اقتصادی عمدتاً ناشی از افزایش بهره‌وری نیروی کار بوده است، نه جذب نیروی کار جدید.

بررسی‌های منطقه‌ای نیز تصویر ناهمگونی ارائه می‌دهند، بطوریکه کشورهای عربی با رشد اشتغال بالاتر از GDP و بهره‌وری منفی روبه‌رو بوده‌اند، در آسیا و اقیانوسیه کشش اشتغال بسیار پایین است، در آفریقا تقریباً یک و در اروپا، آسیای مرکزی و آمریکا رشد ضعیف و کشش متوسط مشاهده می‌شود. در سطح جهانی نسبت اشتغال به جمعیت بالای ۱۵ سال تقریباً راکد یا نزولی بوده است. کشورهای با درآمد متوسط بیشترین نرخ رشد تولید را داشته‌اند، اما بدون تأثیر مثبت بر اشتغال بوده است، حتی در سال‌های پررشد نیز همبستگی منفی میان اشتغال و GDP دیده می‌شود. در کشورهای کم‌درآمد وضعیت نگران‌کننده‌تر است و نسبت اشتغال به جمعیت در اغلب سال‌ها کاهش یافته است. این شواهد نشان می‌دهد که پارادایم سنتی «رشد برابر اشتغال» دیگر قابل اتکا نیست. عوامل اصلی این گسست عبارتند از: (۱) گسترش اتوماسیون و دیجیتال‌سازی (۲) رشد سرمایه‌محور به جای رشد مبتنی بر نیروی کار (۳) افزایش اشتغال غیررسمی و نیمه‌وقت و (۴) تمرکز رشد در بخش‌های کم‌اشتغال‌زا مانند مالی و فناوری.

از منظر سیاست‌گذاری، رشد اقتصادی شرط لازم اما نه کافی برای بهبود بازار کار است. بنابراین، راهبردهای آینده باید بر رشد اشتغال‌زا و سیاست‌های صنعتی هدفمند، تقویت مهارت‌آموزی و هدایت فناوری در جهت تکمیل نیروی کار تمرکز کنند تا خطر تداوم «رشد بدون شغل» کاهش یابد.

تهیه‌کنندگان: روزبه بالونزاد نوری

عضو هیات علمی پژوهشکده وزارت امور اقتصادی و دارایی

شیرین واحد رسولی^۱

پژوهشگر پژوهشکده امور اقتصادی

خلاصه مدیریتی

Employment-Poor Growth شناخته می‌شود. با این حال برای کشورهای کم‌درآمد مسیر نگران‌کننده است. کاهش مستمر نسبت اشتغال به جمعیت حتی در دوره‌های رشد مشاهده می‌گردد و خطر تعمیق فقر شغلی و گسترش اشتغال غیررسمی وجود دارد. اجماع ادبیات بین‌المللی براساس مطالعات و گزارش‌های ILO، World Bank، OECD و IDEAs شتاب فناوری‌های اتوماسیون، دیجیتال‌سازی، هوش مصنوعی، غلبه رشد سرمایه‌محور و منابع‌محور بر رشد کاربر، تمرکز رشد در بخش‌های با اشتغال پایین (مالی، فناوری، استخراج)، تضعیف تقاضای مؤثر و دستمزدهای واقعی در کنار گسترش اشتغال غیررسمی و ناپایدار از مهمترین عوامل ساختاری گسست رشد و اشتغال عنوان شده اند.

نظر به اینکه رشد اقتصادی همچنان شرط لازم، البته نه کافی، برای بهبود بازار کار است، بدون مداخلات فعال در حوزه سیاست صنعتی، بازار کار و فناوری خطر تداوم «رشد بدون شغل» به‌ویژه در اقتصادهای در حال توسعه بالا خواهد بود. این تغییر پارادایم بازنگری جدی در اهداف و ابزارهای سیاست‌گذاری اقتصادی را ضروری می‌سازد. در این راستا برای مقابله با این پدیده گسست نیز: (۱) گذار از «رشد صرف» به «رشد اشتغال‌زا و فراگیر» (۲) اتخاذ سیاست صنعتی فعال و اشتغال‌محور با هدایت سرمایه‌گذاری به بخش‌هایی با ظرفیت جذب نیروی کار، زنجیره ارزش داخلی و پیوند قوی با بنگاه‌های کوچک و متوسط (۳) هدایت فناوری به سمت مکمل نیروی کار و سرمایه‌گذاری در مهارت‌های دیجیتال و فنی (۴) تقویت تقاضای مؤثر و بازار کار از طریق سیاست‌های دستمزدی، حمایت اجتماعی و فعال‌سازی بازار کار در کنار هم‌راستاسازی آموزش، مهارت و ساختار تولید بعنوان مهمترین سیاست‌های راهبردی پیشنهاد شده است.

گزارش شواهد بین‌المللی دهه اخیر به‌روشنی نشان می‌دهد که رشد اقتصادی دیگر تضمین‌کننده ایجاد اشتغال پایدار نیست. در بسیاری از کشورها به‌ویژه اقتصادهای در حال توسعه و با درآمد متوسط پدیده «رشد بدون اشتغال»^۱ به یک روند ساختاری تبدیل شده است. در این شرایط تمرکز صرف بر رشد تولید ناخالص داخلی می‌تواند به خطای سیاستی منجر شود. یافته‌های اصلی بر اساس گزارش‌های منتشر شده توسط ILO و WDI حکایت از کاهش معنادار کثرت اشتغال نسبت به رشد اقتصادی دارد. طبق گزارش اخیر ILO در ۲۰۲۵ کثرت اشتغال رشد تولید در فاصله ۲۰۱۴-۲۰۲۴ در سطح جهانی کاهش یافته است. بخش عمده رشد GDP از مسیر افزایش بهره‌وری نیروی کار حاصل شده است، نه جذب نیروی کار جدید. واگرایی فزاینده بین رشد تولید و اشتغال وجود دارد و شکاف بین نرخ رشد GDP و رشد اشتغال در سطح جهان چشمگیر است. طبق یافته‌های بانک جهانی نسبت اشتغال به جمعیت (۱۵ سال و بالاتر) در اغلب کشورها راکد یا نزولی بوده است، البته ناهمگونی منطقه‌ای در ارتباط بین رشد اقتصادی و اشتغال نیز مشاهده می‌شود، بطوریکه در آسیا و اقیانوسیه رشد سریع GDP با کثرت اشتغال بسیار پایین (رشد بهره‌ور و کم‌اشتغال‌زا) همراه شده و در کشورهای عربی رشد اشتغال بیش از GDP همراه با بهره‌وری منفی بوده است. در آفریقا کثرت اشتغال نزدیک به یک بوده، اما اشتغال کیفیت پایین داشته است. همچنین، در اروپا و آمریکا رشد ضعیف و کثرت متوسط گزارش شده است.

کشورهای با درآمد متوسط کانون بحرانی بوده‌اند، بطوریکه سریع‌ترین رشد اقتصادی را همراه با عدم بهبود اشتغال داشته‌اند. در برخی سال‌ها حتی همبستگی منفی میان رشد و اشتغال مشاهده می‌شود. این الگو در ادبیات بانک جهانی با عنوان

مقدمه

و بهبود وضعیت بازار کار پیامد طبیعی و اجتناب‌ناپذیر رشد تلقی می‌شد و کمتر به ماهیت و کیفیت این رشد توجه می‌شد. با این حال شواهد تجربی دهه اخیر این پارادایم را به‌طور جدی به چالش کشیده است. داده‌های سازمان بین‌المللی کار و بانک جهانی نشان می‌دهد که در فاصله ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۴ رابطه میان رشد تولید و اشتغال در بسیاری از اقتصادهای جهان

برای دهه‌ها یکی از بدیهی‌ترین فروض در نظریه و سیاست‌گذاری اقتصادی این بوده است که رشد اقتصادی به‌طور خودکار منجر به ایجاد اشتغال می‌شود. این فرض که ریشه در منطق ساده افزایش تولید و نیاز به نهاده‌های بیشتر دارد، مبنای اصلی تمرکز سیاست‌گذاران بر رشد تولید ناخالص داخلی به‌عنوان هدف نهایی توسعه اقتصادی بوده است. در این چارچوب، اشتغال

رشد و اشتغال مشاهده می‌شود. وضعیت کشورهای کم‌درآمد نگران‌کننده‌تر است جایی که کاهش مستمر نسبت اشتغال به جمعیت حتی در دوره‌های رشد اقتصادی به تهدیدی برای ثبات اجتماعی و کاهش فقر تبدیل شده است.

این تحولات نشان می‌دهد که تمرکز صرف بر نرخ رشد اقتصادی بدون توجه به ساختار، ترکیب و جهت‌گیری آن می‌تواند به خطای سیاستی منجر شود. در شرایطی که فناوری‌های جدید همچون اتوماسیون، دیجیتال‌سازی و تغییرات ساختاری پیوند سنتی میان تولید و اشتغال را تضعیف کرده‌اند، بازاندیشی در اهداف و ابزارهای سیاست‌گذاری اقتصادی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. از این‌رو بررسی گسست رشد اقتصادی و اشتغال نه تنها یک بحث نظری، بلکه مسئله‌ای کلیدی برای طراحی راهبردهای توسعه، سیاست‌های صنعتی و بازار کار در کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته به شمار می‌رود.

تضعیف، ناپایدار یا حتی گسسته شده است. شاخص کلیدی این رابطه یعنی کشش اشتغال نسبت به رشد تولید در سطح جهانی و در اغلب مناطق کاهش یافته و بخش عمده رشد اقتصادی از مسیر افزایش بهره‌وری نیروی کار و نه جذب نیروی کار جدید محقق شده است. این پدیده که در ادبیات اقتصادی با عنوان «رشد بدون اشتغال» شناخته می‌شود، اکنون از یک استثنا به یک روند ساختاری در بسیاری از کشورها تبدیل شده است.

اهمیت این مسئله زمانی برجسته‌تر می‌شود که به ناهمگونی الگوهای منطقه‌ای و درآمدی توجه شود. در حالی که در کشورهای با درآمد بالا اشتغال تا حدی از چرخه‌های تجاری تبعیت می‌کند، در کشورهای با درآمد متوسط که بالاترین نرخ رشد اقتصادی را تجربه کرده‌اند، نسبت اشتغال به جمعیت عمده‌اً راکد یا نزولی بوده و حتی در برخی سال‌ها همبستگی منفی میان

روندهای تولید و اشتغال: همبستگی یا گسست

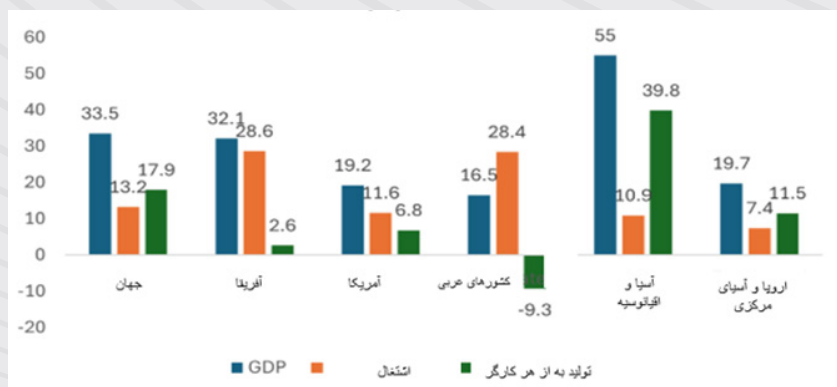
اضافی ایجاد خواهد کرد. مشخص شده است که واکنش ایجاد شغل به رشد تولید (یا کشش اشتغال رشد تولید) متفاوت خواهد بود، به خصوص با تغییرات تکنولوژیکی که باعث صرفه‌جویی در نیروی کار می‌شوند. بنابراین، تخمین کشش اشتغال رشد تولید و نحوه تغییر آن در طول زمان مهم بوده و با این حال به طور کلی پذیرفته شده است که حتی اگر چنین کشش‌هایی کم یا رو به کاهش باشند، همیشه مثبت خواهند بود.

به‌روزرسانی چشم‌انداز اقتصادی و اجتماعی جهان سازمان بین‌المللی کار برای ماه مه ۲۰۲۵ داده‌هایی را برای ارزیابی چگونگی عملکرد رابطه بین تولید و اشتغال در دهه ۲۰۱۴-۲۰۲۴ نشان می‌دهد. شکل ۱ نشان می‌دهد که چگونه رابطه کلی برای کل جهان و در مناطق اصلی تغییر کرده است. همچنین، شکل ۲ کشش‌های اشتغال رشد تولید را بر اساس این شاخص‌ها نشان می‌دهد.

سیاست‌گذاران و تحلیلگران به طور معمول تمرکز اصلی خود را بر ارتقای رشد تولید ناخالص داخلی قرار داده و بر این تصور تکیه می‌کنند که این امر ناگزیر اشتغال بیشتری ایجاد خواهد کرد. البته بهره‌وری بالاتر نیروی کار (تولید به ازای هر کارگر) نیز معمولاً یک هدف سیاستی است. شاخص اصلی برای سنجش رابطه رشد و اشتغال کشش اشتغال نسبت به تولید است که براساس گزارش ILO (مه ۲۰۲۵)، در فاصله ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۴ در سطح جهانی کشش اشتغال به طور معناداری کاهش یافته و در بسیاری از مناطق رشد تولید عمده‌اً از مسیر افزایش بهره‌وری نیروی کار محقق شده است نه جذب نیروی کار جدید.

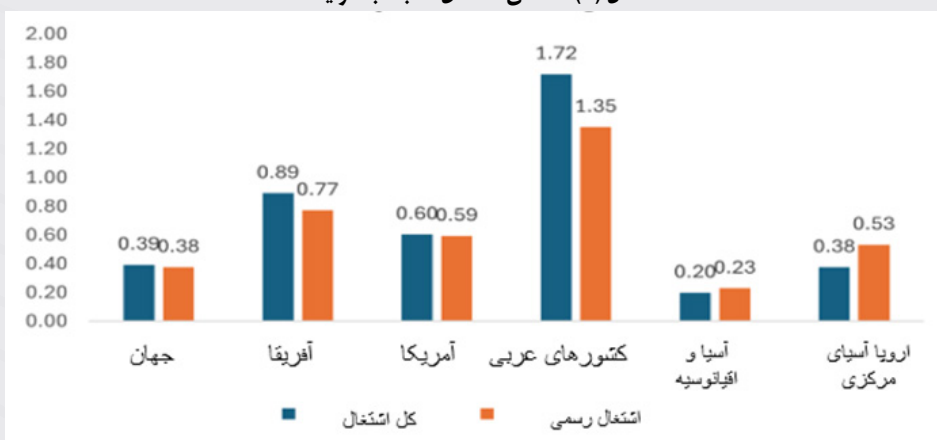
فرض بر این است که در بخش‌ها و فعالیت‌ها نیاز به نیروی کار به ازای هر واحد ممکن است (و باید) کاهش یابد، اما توسعه کلی اقتصادی تضمین می‌کند که افزایش کل تولید اشتغال

شکل (۱): رشد تولید ناخالص داخلی، اشتغال و تولید به ازای هر کارگر



منبع: سازمان بین‌المللی نیروی کار (ILO)

شکل (۲): کشش اشتغال نسبت به تولید



منبع: سازمان بین‌المللی نیروی کار (ILO)

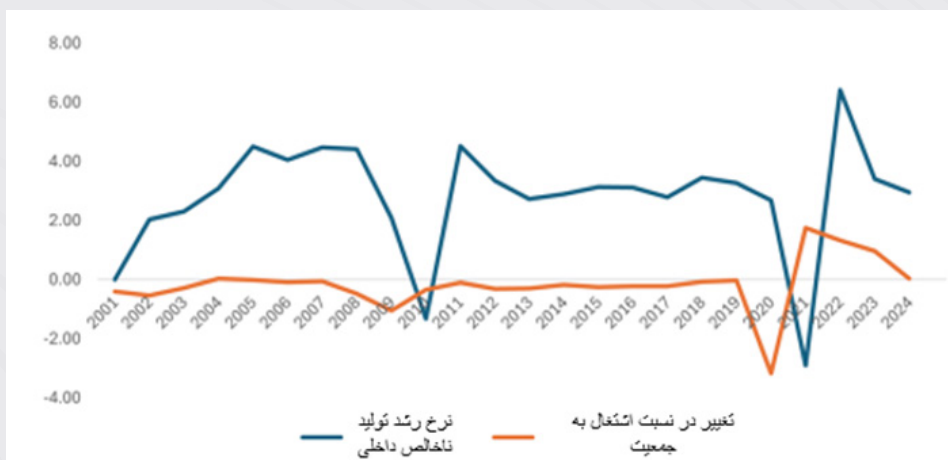
و اشتغال بدیهی است که باید در کوتاه‌مدت عمل کند. رویکرد دیگر می‌تواند بررسی تغییرات تولید ناخالص داخلی و نسبت جمعیت فعال کارگر در هر سال باشد تا مشاهده شود آیا شواهدی از رابطه مثبت واضح وجود دارد یا خیر. از آنجایی که تخمین‌های جمعیت در طول زمان نسبتاً پایدار هستند، تخمین‌های نسبت جمعیت کارگر (کارگران شاغل به جمعیت بالای ۱۵ سال) می‌تواند معیاری برای تغییرات اشتغال کوتاه‌مدت ارائه دهد. این روندها برای اقتصاد جهانی به طور کلی و برای گروه‌هایی از کشورها بر اساس سطح درآمد سرانه در شکل‌های ۳ تا ۷ با استفاده از داده‌های شاخص‌های توسعه جهانی بانک جهانی نشان داده شده است.

شکل ۳ روندهای جهان را از سال ۲۰۰۰ به طور کلی نشان می‌دهد و رابطه‌ای بسیار متفاوت بین رشد تولید ناخالص داخلی و اشتغال را نشان می‌دهد. درست است که رشد تولید ناخالص داخلی با سه دوره بحران (در سال‌های ۲۰۰۱، ۲۰۱۰ و ۲۰۲۱) که تولید ناخالص داخلی را کم یا کاهش یافته بود، بی‌ثبات بوده است، اما نسبت اشتغال به جمعیت در بیشتر این دوره به سختی تغییر کرده و در واقع به نظر می‌رسد که در بیشتر سال‌های این ربع قرن اندکی کاهش یافته است. مطمئناً شواهد کمی از رابطه مثبت کوتاه‌مدت با رشد تولید ناخالص داخلی وجود دارد. به نظر نمی‌رسد که این وقفه‌ها در مواردی که مشهود هستند، منطق اقتصادی زیادی داشته باشند.

در حالی که رابطه بین رشد کل تولید ناخالص داخلی و کل اشتغال (شامل خوداشتغالی، اشتغال غیررسمی، اشتغال پاره وقت و غیره) مثبت است دو ویژگی برجسته می‌باشد؛ اولین مورد تفاوت کاملاً فاحش در نرخ رشد تولید ناخالص داخلی و اشتغال برای کل جهان است که با رشد بهره‌وری نیروی کار توضیح داده می‌شود که به نظر می‌رسد در این دوره بسیار سریع بوده است، اما ویژگی دوم تفاوت قابل توجه بین مناطق مختلف، نه تنها در تغییرات کل بلکه در کشش‌های اشتغال است.

بنابراین، کشورهای عربی و منطقه آسیا و اقیانوسیه در جهت مخالف یکدیگر قرار دارند. در کشورهای عربی تولید ناخالص داخلی کندتر از اشتغال رشد کرده است و در نتیجه کشش اشتغال به طور قابل توجهی بزرگتر از یک و تغییرات منفی در بهره‌وری نیروی کار می‌باشد. در منطقه آسیا و اقیانوسیه تولید ناخالص داخلی به طور قابل توجهی افزایش یافته است که عمدتاً با افزایش قابل توجه در بهره‌وری نیروی کار همراه بوده است، به طوری که کشش اشتغال تولید بسیار پایین است. در آفریقا کشش اشتغال نیز بالا و نزدیک به یک بوده و در قاره آمریکا و اروپا و آسیای مرکزی رشد همه متغیرهای کل نسبتاً پایین می‌باشد و کشش اشتغال متوسط است. البته می‌توان استدلال کرد که چنین گروه‌بندی‌های منطقه‌ای گسترده‌ای بیش از حد بزرگ هستند و اقتصادهای بسیار متنوعی را در بر می‌گیرند و بنابراین درک کافی از فرآیندهای اقتصادی واقعی در مناطق ارائه نمی‌دهند. علاوه بر این، کنار هم قرار دادن تغییرات کلی در طول یک دهه می‌تواند روابط کوتاه‌مدت را مبهم کند و اینکه بین تولید

شکل (۳): رشد تولید ناخالص داخلی و تغییر در نسبت اشتغال به جمعیت (درصد): جهان

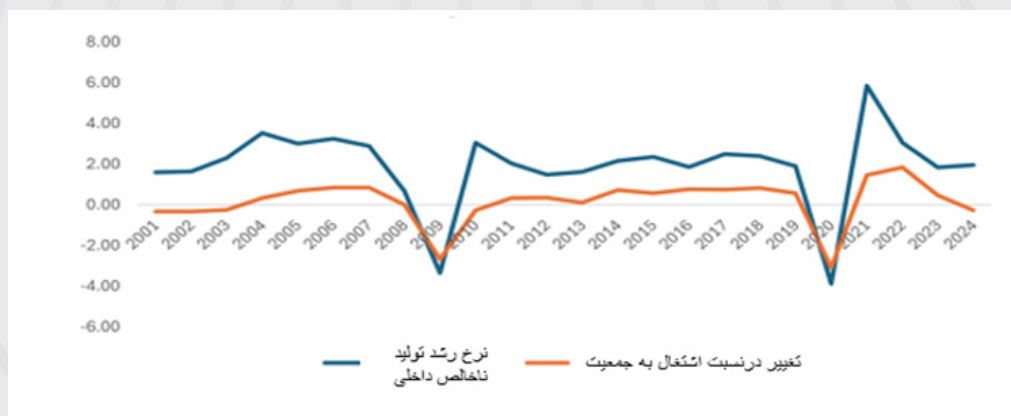


منبع: بانک جهانی (WDI)

این تصویر بسته به گروه‌های درآمدی کمی تغییر می‌کند. کشورهای با درآمد بالا که در شکل ۴ نشان داده شده‌اند، در واقع رابطه مثبت را نشان می‌دهند، به طوری که تغییرات در نسبت اشتغال به جمعیت، رشد تولید ناخالص داخلی را به طور نزدیکی دنبال می‌کند. تغییرات در نسبت اشتغال به تولید ناخالص داخلی

بسیار کمتر از تغییرات در تولید ناخالص داخلی است، اما عموماً در یک جهت هستند. بنابراین، در کشورهای با درآمد بالا به نظر می‌رسد، اشتغال همانطور که انتظار می‌رود، از چرخه تجاری پیروی می‌کند.

شکل (۴): رشد تولید ناخالص داخلی و تغییر در نسبت اشتغال به جمعیت (درصد): کشورهای با درآمد بالا

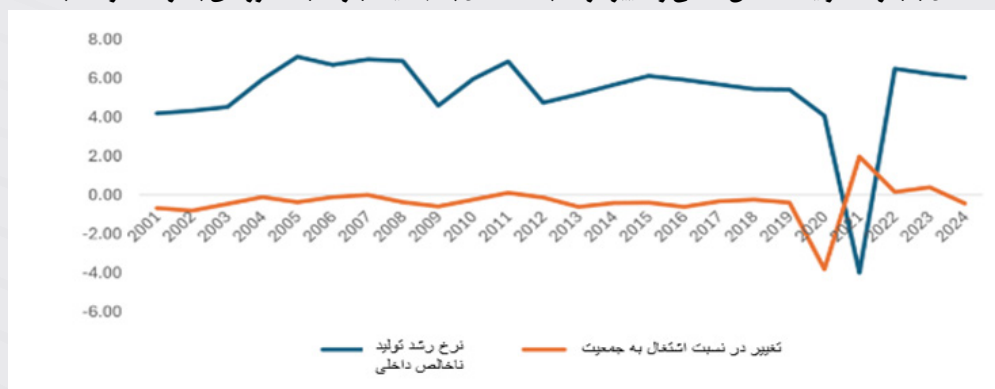


منبع: بانک جهانی (WDI)

اما همین مطلب را نمی‌توان در مورد گروه‌بندی‌های دیگر کشورها گفت. در واقع عدم همبستگی بین دو متغیر که می‌توان برای کل جهان مشاهده کرد، واقعاً به دلیل همین گروه‌بندی‌های دیگر کشورها است. شکل‌های ۵ و ۶ نشان می‌دهند که در کشورهای با درآمد متوسط رو به بالا و پایین نسبت اشتغال به

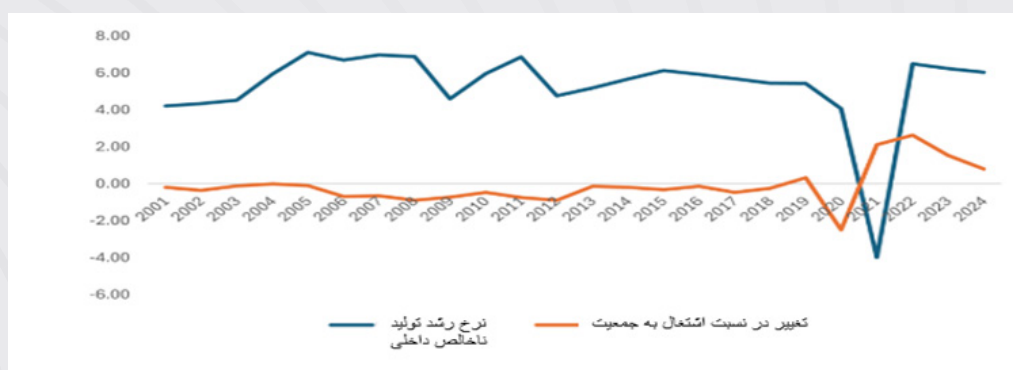
جمعیت عمدتاً راکد بوده است (به استثنای سال همه‌گیری ۲۰۲۰ که کاهش قابل توجهی را نشان داد و سپس در سال بعد بهبود یافت)، اما نکته قابل توجه‌تر این است که تغییرات این نسبت در طول این دوره منفی بوده است.

شکل (۵): رشد تولید ناخالص داخلی و تغییر در نسبت اشتغال به جمعیت (درصد): کشورهای با درآمد متوسط بالا



منبع: بانک جهانی (WDI)

شکل (۶): رشد تولید ناخالص داخلی و تغییر در نسبت اشتغال به جمعیت (درصد): کشورهای با درآمد متوسط پایین

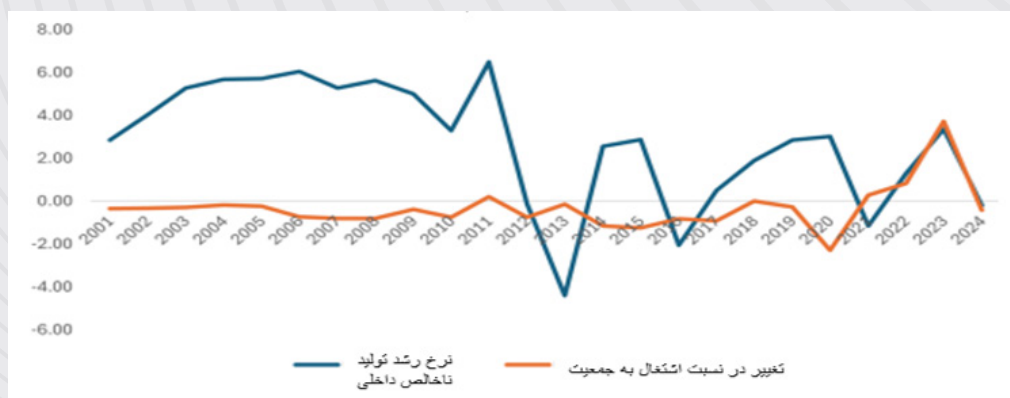


منبع: بانک جهانی (WDI)

تنها نسبت به رشد درآمد بی‌کشش بوده است، بلکه در بسیاری از سال‌ها همبستگی منفی نیز داشته است. کشورهای کم‌درآمد که در شکل ۷ به تصویر کشیده شده‌اند، به یک مسیر نگران‌کننده‌تر اشاره می‌کنند، مسیری که در آن نسبت اشتغال به جمعیت تقریباً در کل دوره تا سال ۲۰۲۲، کاهش یافته است.

آنچه واضح است این که رشد سریع‌تر تولید ناخالص داخلی در این کشورهای با درآمد متوسط (که به عنوان یک گروه بالاترین نرخ رشد تولید ناخالص داخلی را دارند) منجر به افزایش نسبت اشتغال به جمعیت نه در آن سال یا سال بعد و نه در کل دوره نشده است. به عبارت دیگر، نسبت اشتغال به جمعیت نه

شکل (۷): رشد تولید ناخالص داخلی و تغییر در نسبت اشتغال به جمعیت (درصد): کشورهای کم‌درآمد



منبع: بانک جهانی (WDI)

تعیین‌کننده ایجاد اشتغال پیچیده‌تر هستند و شایسته است که برای تدوین استراتژی‌های مناسب به دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند.

چنین الگویی قطعاً هرگونه رابطه مثبت بین تولید و اشتغال را در اکثر کشورهای جهان زیر سوال می‌برد. واضح است که عوامل

تجربیات جهانی از موفقیت یا شکست در مهار گسست و اشتغال

کاهش می‌دهد

• چانه‌زنی جمعی و سیاست‌های دستمزدی هماهنگ که تقاضای مؤثر را حفظ می‌کند
طبق گزارش‌های OECD این کشورها توانسته‌اند، اثرات منفی فناوری را با بازآموزی نیروی کار خنثی کنند و از تعمیق رشد بدون اشتغال جلوگیری نمایند.

۳-۳- تجربه آلمان: هم‌افزایی صنعت، مهارت و اشتغال
آلمان نمونه‌ای شاخص از پیوند موفق میان رشد بهره‌وری و حفظ اشتغال صنعتی است. اتخاذ سیاست‌هایی از جمله نظام آموزش دوگانه (Dual System) که پیوند مستقیمی میان بنگاه و نیروی کار ایجاد می‌کند، حمایت از بنگاه‌های کوچک و متوسط صنعتی به‌عنوان ستون فقرات اشتغال، در کنار انعطاف‌پذیری در ساعات کار در دوره‌های رکودی باعث شده‌اند که حتی در دوره‌های شوک اقتصادی تعدیل اشتغال به حداقل برسد و رابطه رشد و اشتغال کاملاً گسسته نشود.

تجربه آمریکای لاتین: شکست رشد بدون

سیاست اشتغال محور

بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین در دهه‌های اخیر رشد اقتصادی نسبتاً قابل‌قبولی را تجربه کردند، اما به دلیل: اتکای شدید به منابع طبیعی، ضعف سیاست صنعتی و گسترش اشتغال غیررسمی نتوانستند رشد را به اشتغال پایدار تبدیل کنند. گزارش‌های ILO این الگو را نمونه‌ای از رشد کم‌کیفیت و نابرابر می‌دانند که گسست رشد و اشتغال را تشدید کرده است.

تجربه اقتصادهای نوظهور: چرخش به سیاست‌های

اشتغال محور (هند، ویتنام)

برخی اقتصادهای نوظهور در سال‌های اخیر به‌طور آگاهانه از تمرکز صرف بر رشد فاصله گرفته‌اند. ویتنام با جذب سرمایه خارجی در صنایع کاربر صادراتی اشتغال‌زایی گسترده ایجاد کرده است. هند با برنامه‌هایی مانند Make in India و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های مهارتی تلاش کرده کشش اشتغال رشد را افزایش دهد (هرچند با موفقیت نامتوازن).

شواهد بین‌المللی نشان می‌دهد که گسست میان رشد اقتصادی و اشتغال یک پدیده اجتناب‌ناپذیر نیست، بلکه تا حد زیادی وابسته به نوع سیاست‌گذاری، ساختار رشد و نحوه مداخله دولت‌ها در بازار کار و بخش واقعی اقتصاد است. کشورهایی که توانسته‌اند این گسست را مهار یا تضعیف کنند، عموماً از ترکیبی از سیاست‌های صنعتی فعال، سیاست‌های بازار کار و راهبردهای مهارت‌محور بهره برده‌اند.

تجربه شرق آسیا: رشد سریع همراه با جذب

نیروی کار (کره جنوبی، تایوان، چین اولیه)

در مراحل اولیه صنعتی‌شدن کشورهای شرق آسیا موفق شدند رشد اقتصادی بالا را به ایجاد گسترده اشتغال صنعتی پیوند دهند. ویژگی‌های کلیدی این تجربه عبارت بود از:

- سیاست صنعتی فعال و صادرات‌محور با تمرکز بر صنایع کاربر (نساجی، مونتاژ، الکترونیک ساده)
- حمایت هدفمند از بنگاه‌های تولیدی مشروط به عملکرد صادراتی و اشتغال‌زایی
- هم‌راستاسازی آموزش فنی و حرفه‌ای با نیاز صنعت

مطالعات بانک جهانی نشان می‌دهد که در این کشورها کشش اشتغال نسبت به رشد در دوره‌های جهش صنعتی بیش از یک بوده است، البته با گذار به صنایع پیشرفته و فناوری‌بر این کشش به‌تدریج کاهش یافته، اما پس از آن با سیاست‌های مهارتی و خدمات پیشرفته از فروپاشی کامل رابطه جلوگیری شده است.

تجربه اروپای شمالی: رشد متوسط با اشتغال

پایدار (مدل اسکاندیناوی)

کشورهای اسکاندیناوی (سوئد، دانمارک، فنلاند) نشان داده‌اند که حتی در شرایط رشد متوسط نیز می‌توان اشتغال بالا و پایدار داشت. عناصر کلیدی این مدل عبارت‌اند از:

- سیاست‌های فعال بازار کار (ALMPs) شامل آموزش مجدد، تطبیق مهارت و یارانه‌های استخدام
- نظام جامع تأمین اجتماعی که ریسک جابه‌جایی شغلی را

جمع‌بندی از تجربه جهانی نشان می‌دهد کشورهایی که موفق به کاهش گسست رشد و اشتغال شده‌اند، سه ویژگی مشترک دارند:

(۱) رشد هدایت‌شده، نه رهاشده به سازوکار بازار،

(۲) سیاست صنعتی و فناوری مکمل نیروی کار،
(۳) سیاست‌های فعال بازار کار و مهارت‌آموزی مستمر.
در مقابل، کشورهایی که رشد را هدف نهایی و خودکار سیاست‌گذاری دانسته‌اند، بیشترین آسیب را از پدیده «رشد بدون اشتغال» متحمل شده‌اند.

جمع‌بندی و راهکارهای سیاستی

مجموع شواهد تجربی ارائه‌شده در گزارش‌های سازمان بین‌المللی کار، بانک جهانی و مطالعات تطبیقی نشان می‌دهد که رابطه سنتی میان رشد اقتصادی و اشتغال در دهه اخیر به‌طور معناداری تضعیف شده و در بسیاری از کشورها عملاً از هم گسسته است. بررسی روندهای جهانی در دوره ۲۰۱۴-۲۰۲۴ حاکی از آن است که اگرچه رشد تولید ناخالص داخلی در سطح جهانی و به‌ویژه در کشورهای با درآمد متوسط مثبت و در برخی موارد بالا بوده، اما این رشد به افزایش متناظر اشتغال منجر نشده است. شاخص نسبت اشتغال به جمعیت ۱۵ سال و بالاتر در اغلب گروه‌های درآمدی یا راکد بوده یا روندی نزولی را طی کرده و حتی در سال‌هایی با رشد اقتصادی بالا نیز بهبود معناداری نشان نداده است.

تحلیل‌های منطقه‌ای و درآمدی به‌روشنی نشان می‌دهد که کشورهای با درآمد متوسط که بالاترین نرخ رشد GDP را تجربه کرده‌اند، کانون اصلی پدیده «رشد بدون اشتغال» بوده‌اند. در این کشورها نه تنها نسبت اشتغال به جمعیت نسبت به رشد تولید بی‌کاهش بوده، بلکه در بسیاری از سال‌ها همبستگی منفی میان رشد و اشتغال مشاهده شده است. وضعیت کشورهای کم‌درآمد نیز نگران‌کننده‌تر است؛ چرا که کاهش مستمر نسبت اشتغال به جمعیت حتی در دوره‌های رشد، چشم‌انداز بازار کار و کاهش فقر را با مخاطره جدی مواجه می‌سازد. تنها در کشورهای با درآمد بالا رابطه‌ای نسبتاً همسو میان چرخه تجاری و اشتغال قابل مشاهده است، آن هم عمدتاً به دلیل وجود نهادهای قوی بازار کار و سیاست‌های حمایتی گسترده بوده است.

این الگوها به‌روشنی نشان می‌دهد که رشد اقتصادی شرط لازم برای بهبود بازار کار است، اما شرط کافی برای ایجاد اشتغال پایدار نیست. عوامل ساختاری متعددی در شکل‌گیری

این گسست نقش دارند؛ از جمله شتاب فناوری‌های جدید و اتوماسیون، غلبه رشد سرمایه‌محور و منابع‌محور بر رشد کاربر، تمرکز رشد در بخش‌های با بهره‌وری بالا و ظرفیت اشتغال پایین و گسترش اشکال غیررسمی و ناپایدار اشتغال. در چنین شرایطی اتکای صرف به رشد تولید می‌تواند به خطای سیاستی منجر شود و حتی به تعمیق نابرابری‌ها و ناامنی شغلی بینجامد.

بر این اساس توصیه‌های سیاستی زیر برای کاهش گسست میان رشد و اشتغال قابل طرح است. نخست، بازتعریف هدف سیاست‌گذاری اقتصادی از «رشد صرف» به «رشد اشتغال‌زا و فراگیر» ضروری است. این امر مستلزم آن است که در کنار نرخ رشد GDP، شاخص‌هایی مانند کشش اشتغال نسبت به رشد، نسبت اشتغال به جمعیت و کیفیت اشتغال به‌طور منظم پایش و در تصمیم‌گیری‌ها لحاظ شود. دوم، اتخاذ سیاست صنعتی فعال و هدفمند اهمیت ویژه‌ای دارد؛ به‌گونه‌ای که سرمایه‌گذاری و حمایت‌های دولتی به سمت بخش‌هایی هدایت شود که ظرفیت جذب نیروی کار، ایجاد زنجیره‌های ارزش داخلی و پیوند با بنگاه‌های کوچک و متوسط را دارند. سوم، سیاست‌های فعال بازار کار و مهارت‌آموزی باید تقویت شوند تا ناهمخوانی میان مهارت‌های عرضه‌شده و نیازهای بخش تولید کاهش یابد و فناوری به‌جای حذف نیروی کار به مکمل آن تبدیل شود. در نهایت، تقویت تقاضای مؤثر، دستمزدهای واقعی و نظام‌های حمایت اجتماعی می‌تواند نقش مهمی در پایداری اشتغال و جلوگیری از تعمیق پدیده رشد بدون شغل ایفا کند.

در مجموع تجربه جهانی نشان می‌دهد که بدون مداخلات آگاهانه و هدفمند در حوزه سیاست صنعتی، بازار کار و فناوری، گسست میان رشد اقتصادی و اشتغال تداوم خواهد یافت؛ به‌ویژه در اقتصادهای در حال توسعه که بیشترین نیاز را به اشتغال‌زایی پایدار دارند.

منابع:

Who Says Economic Growth Generates Employment? C. P. Chandrasekhar and Jayati Ghosh, February 2026, 10, International Development Economics Associates (IDEAs)

Employment Elasticities and Structural Change in Developing, Policy Research Working Paper No.10989, 2024, World Bank

REGIONAL ECONOMIC OUTLOOK

MIDDLE EAST AND
CENTRAL ASIA



عنوان: خلاصه گزارش چشم‌انداز اقتصادی منطقه‌ای

تاریخ انتشار: اکتبر ۲۰۲۵

منبع: گزارش چشم‌انداز اقتصادی منطقه‌ای خاورمیانه و آسیای مرکزی ۲۰۲۵

مقدمه

گزارش «چشم‌انداز اقتصادی خاورمیانه و آسیای مرکزی» صندوق بین‌المللی پول (اکتبر ۲۰۲۵) نشان می‌دهد، اقتصادهای مناطق MENAP و CCA در سال ۲۰۲۵، علی‌رغم افزایش نااطمینانی‌های جهانی، تنش‌های ژئوپلیتیک و فشارهای مالی بین‌المللی از تاب‌آوری نسبی برخوردار بوده‌اند. این تاب‌آوری عمدتاً ناشی از افزایش تولید نفت، تقاضای داخلی نسبتاً قوی، حواله‌های ارزی، شرایط مالی نسبتاً مساعد و در برخی کشورها اصلاحات محدود سیاستی است. با این حال صندوق تأکید می‌کند که این وضعیت لزوماً به معنای پایداری رشد در میان‌مدت نیست و بنیان‌های اقتصادی منطقه همچنان در برابر شوک‌های آتی شکننده‌اند.

در ضمن مهم‌ترین ریسک‌های پیش‌رو شامل تضعیف تقاضای جهانی و تجارت بین‌المللی، تشدید شرایط مالی جهانی، آسیب‌پذیری کشورها با کسری‌های مالی بالا و پیوند تنگاتنگ نظام بانکی با بدهی دولت، تداوم تنش‌های ژئوپلیتیک و تشدید شوک‌های اقلیمی است. هرچند سیاست‌های پولی در بسیاری از کشورهای منطقه انقباضی بوده، اما کاهش فاصله بازدهی اوراق، تعدیل نرخ ارز اسمی و دسترسی برخی کشورها به بازارهای مالی بین‌المللی حاکی از بهبود نسبی اعتماد سرمایه‌گذاران است. صندوق در عین حال تأکید دارد حل‌وفصل منازعات، گسترش همکاری‌های منطقه‌ای و اجرای قاطع‌تر اصلاحات نهادی و ساختاری می‌تواند چشم‌انداز رشد را تقویت کند.

در بخش مربوط به ایران نیز گزارش ضمن اشاره به ظرفیت‌های قابل‌توجه منابع طبیعی و انسانی، اقتصاد کشور را با چالش‌های ساختاری عمیقی مانند تورم مزمن، کسری بودجه ساختاری، وابستگی به نفت، نااطمینانی سیاستی، پیوند ناسالم دولت و نظام بانکی و ضعف نهادی مواجه می‌داند. بر این اساس اولویت‌های سیاستی ایران در چهار محور اصلاحات مالی، اصلاحات پولی و مهار تورم، اصلاحات نهادی و تقویت تعاملات اقتصادی منطقه‌ای جمع‌بندی می‌شود. نتیجه‌گیری نهایی گزارش نشان می‌دهد تاب‌آوری کنونی بدون اصلاحات عمیق پایداری محدودی دارد و برای ایران استفاده از دوره آرامش نسبی جهت مهار تورم، تقویت پایداری مالی و تسریع اصلاحات ساختاری شرط لازم دستیابی به رشد پایدار در میان‌مدت است.

تهیه‌کننده: شیرین واحد رسولی^۱
پژوهشگر پژوهشکده امور اقتصادی

خلاصه مدیریتی

مالی برجسته می‌سازد. یافته‌های گزارش تأکید می‌کند که تورم در اغلب کشورها در افق میان‌مدت کاهش‌ی پیش‌بینی می‌شود که ناشی از کاهش قیمت‌های انرژی و انقباض تدریجی سیاست‌های مالی است. با این حال سطح عدم قطعیت همچنان بالاست و پیش‌بینی‌ها با ریسک‌های قابل توجهی همراه‌اند.

همچنین، چشم‌انداز پیش‌روی اقتصادی منطقه حکایت از بهبود تدریجی همراه با عدم قطعیت دارد. بر اساس پیش‌بینی‌های صندوق، رشد اقتصادی در MENAP به تدریج تقویت خواهد شد و عواملی همچون افزایش تولید نفت، تقاضای داخلی مقاوم و ادامه اصلاحات ساختاری از این روند حمایت می‌کنند. البته در کشورهای CCA، رشد اقتصادی به سمت سطوح پایدارتر و پایین‌تر تعدیل خواهد شد.

در ادامه گزارش به ریسک‌های پیش‌روی اقتصادهای منطقه پرداخته شده و کاهش تقاضای جهانی و تضعیف تجارت بین‌الملل، تشدید شرایط مالی جهانی در صورت افزایش نرخ‌های بهره در اقتصادهای پیشرفته، آسیب‌پذیری کشورهای با کسری‌های مالی بالا و وابستگی نظام بانکی به بدهی دولت، تداوم یا تشدید تنش‌های ژئوپلیتیک و افزایش شدت و فراوانی شوک‌های اقلیمی مهمترین ریسک‌های کشورهای منطقه معرفی شده‌اند. در مقابل اشاره شده حل و فصل سریع‌تر منازعات و اجرای قاطع‌تر اصلاحات ساختاری می‌تواند رشد اقتصادی منطقه را فراتر از پیش‌بینی‌ها تقویت کند.

گزارش صندوق بین‌المللی پول پیام‌های سیاستی روشنی برای کشورهای منطقه دارد که برای ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. تقویت حاشیه‌های اطمینان مالی و خارجی، استفاده از دوره رشد نسبی برای افزایش تاب‌آوری بودجه، مدیریت فعال بدهی دولت و تقویت ذخایر ارزی به‌ویژه در شرایط تداوم شوک‌های خارجی، تقویت چارچوب سیاست مالی میان‌مدت، حرکت به سمت بودجه‌ریزی مبتنی بر قواعد شفاف، کاهش نوسانات مخارج و استمرار اصلاح یارانه‌های انرژی با هدف پایداری مالی و کاهش فشارهای تورمی، ارتقای چارچوب نهادی سیاست پولی، افزایش شفافیت، پیش‌بینی‌پذیری و استقلال عملیاتی سیاست پولی برای مهار پایدار تورم و تثبیت انتظارات، تسریع اصلاحات ساختاری و تنوع‌بخشی اقتصادی در کنار کاهش وابستگی به نفت، بهبود محیط کسب و کار، تقویت نقش بخش خصوصی و

گزارش «چشم‌انداز اقتصادی منطقه‌ای خاورمیانه و آسیای مرکزی» صندوق بین‌المللی پول (اکتبر ۲۰۲۵) نشان می‌دهد که اقتصادهای منطقه خاورمیانه، شمال آفریقا، افغانستان و پاکستان (MENAP)^۱ و قفقاز و آسیای مرکزی (CCA)^۲ در سال ۲۰۲۵ علی‌رغم افزایش کم‌سابقه نااطمینانی جهانی، تشدید تنش‌های ژئوپلیتیک و اختلالات تجاری از تاب‌آوری قابل توجهی برخوردار بوده‌اند. با این حال گزارش تصریح می‌کند که این تاب‌آوری شکننده است و تداوم آن مستلزم سیاست‌گذاری محتاطانه، تقویت نهادهای اقتصادی و تسریع اصلاحات ساختاری خواهد بود.

طبق نتایج گزارش هر دو منطقه MENAP و CCA توانسته‌اند تا حد زیادی از آثار مستقیم افزایش تعرفه‌های تجاری ایالات متحده و شوک‌های منفی تجارت جهانی مصون بمانند. همچنین، تنش‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای تاکنون اثرات اقتصادی محدود و کوتاه‌مدتی بر رشد و ثبات کلان داشته است. کشورهای صادرکننده نفت در MENAP از افزایش تولید نفت منتفع شده‌اند و تسریع در کاهش محدودیت‌های اوپک‌پلاس موجب افزایش رشد اقتصادی و بهبود درآمدهای ارزی شده است. بالعکس کشورهای واردکننده نفت در MENAP نیز از تداوم تقاضای داخلی، قیمت‌های نسبتاً پایین انرژی، رشد حواله‌های ارسالی و رونق گردشگری بهره‌مند بوده‌اند. همچنین در منطقه CCA، رشد اقتصادی بالاتر از پیش‌بینی‌ها ادامه یافته که عمدتاً ناشی از تقاضای داخلی قوی، گسترش اعتبارات بانکی و صادرات هیدروکربنی بوده است.

با وجود اتخاذ سیاست‌های پولی نسبتاً انقباضی، شرایط مالی همچنان مساعد باقی مانده است. کاهش فاصله بازدهی اوراق بدهی دولتی، تعدیل نرخ‌های ارز اسمی و دسترسی موفق برخی کشورها به بازارهای مالی بین‌المللی بیانگر بهبود نسبی اعتماد سرمایه‌گذاران است.

با این حال درخصوص تورم تصویر ناهمگون بوده و تحولات تورمی در منطقه یکنواخت نبوده است. در اغلب کشورهای MENAP، تورم به دلیل کاهش قیمت مواد غذایی و انرژی کاهش یافته است. در مقابل در بسیاری از کشورهای CCA، تورم تحت تأثیر تقاضای بالا و فشارهای قیمتی وارداتی افزایش نشان داده است. این ناهمگونی چالش اصلی سیاست‌گذاران را در ایجاد تعادل میان مهار تورم، حفظ رشد اقتصادی و پایداری

1. Middle East and North Africa, Afghanistan, and Pakistan

2. Caucasus and Central Asia

از شرایط کنونی و دستیابی به رشد پایدار نیازمند سیاست‌گذاری محتاطانه، نهادسازی قوی و اصلاحات ساختاری عمیق است. برای اقتصاد ایران نیز بر ضرورت استفاده از فرصت‌های موجود برای مهار تورم، تقویت پایداری مالی و تسریع اصلاحات ساختاری تأکید شده، مسیری که می‌تواند تاب‌آوری کوتاه‌مدت را به رشد پایدار و فراگیر در میان‌مدت تبدیل کند.

ارتقای بهره‌وری به‌عنوان پیش‌شرط‌های رشد پایدار و اشتغال‌زا و مهمترین اصلاحات اقتصادی برای اقتصاد ایران معرفی شده است.

در پایان باید اشاره شود اقتصادهای MENAP و CCA در سال ۲۰۲۵ تاب‌آوری قابل توجهی از خود نشان داده‌اند، اما این تاب‌آوری در برابر شوک‌های آتی شکننده است. همچنین، عبور

مقدمه

موجب می‌شود که هرگونه تاب‌آوری کوتاه‌مدت بدون اصلاحات نهادی و ساختاری به‌سرعت فرسوده شود. از این رو، گزارش حاضر بستری تحلیلی برای استخراج پیام‌های سیاستی قابل اتکا در چنین اقتصادهایی را فراهم می‌کند.

اهمیت این گزارش از آن جهت است که این دو منطقه اگرچه در کانون بسیاری از تنش‌های ژئوپلیتیک قرار دارند، اما در سال ۲۰۲۵ عملکردی مقاوم‌تر از انتظار از خود نشان داده‌اند. در حالی که بسیاری از اقتصادهای جهان با پیامدهای مستقیم افزایش تعرفه‌های تجاری، تضعیف تجارت جهانی و سخت‌تر شدن شرایط مالی مواجه شده‌اند، اقتصادهای MENAP و CCA تا حد زیادی از این آثار مستقیم مصون مانده‌اند. این وضعیت پرسش کلیدی گزارش را بدین صورت شکل می‌دهد که: آیا تاب‌آوری کنونی این اقتصادها پایدار خواهد بود، یا صرفاً بازتابی موقت از شرایط خاص فعلی است؟ گزارش «چشم‌انداز اقتصادی خاورمیانه و آسیای مرکزی» چهار هدف اصلی را دنبال می‌کند: نخست، ارائه تصویری جامع از تحولات اقتصادی اخیر در کشورهای MENAP و CCA، با تمرکز بر عملکرد رشد، تورم، شرایط مالی و بخش خارجی در محیطی آکنده از نااطمینانی جهانی.

دوم، ترسیم چشم‌انداز کوتاه‌مدت و میان‌مدت اقتصادهای منطقه و شناسایی نیروهای محرک رشد و عوامل محدودکننده آن، به‌ویژه تفاوت‌های ساختاری میان کشورهای صادرکننده و واردکننده نفت. سوم، شناسایی و تحلیل ریسک‌های کلیدی که می‌تواند تاب‌آوری کنونی را تضعیف کند.

چهارم، ارائه اولویت‌های سیاستی مشخص با هدف تقویت تاب‌آوری اقتصادی، پایداری مالی، مهار تورم و ارتقای ظرفیت رشد بلندمدت. این توصیه‌ها به‌ویژه برای کشورهایی با حاشیه اطمینان محدود از جمله ایران اهمیت راهبردی دارند.

اقتصاد جهانی در سال‌های اخیر وارد مرحله‌ای از نااطمینانی ساختاری و چندلایه شده است. مرحله‌ای که ویژگی اصلی آن هم‌زمانی شوک‌های ژئوپلیتیک، اختلالات تجاری، نوسانات بازارهای مالی، فشارهای تورمی و تشدید ریسک‌های اقلیمی است. در چنین شرایطی ارزیابی دقیق وضعیت اقتصادهای منطقه‌ای و میزان تاب‌آوری آن‌ها در برابر شوک‌های خارجی اهمیتی دوچندان می‌یابد.

گزارش «چشم‌انداز اقتصادی خاورمیانه و آسیای مرکزی» صندوق بین‌المللی پول (اکتبر ۲۰۲۵) در همین چارچوب بوده و به بررسی تحولات اقتصادی، چشم‌انداز رشد، ریسک‌های پیش‌رو و اولویت‌های سیاستی در دو منطقه: خاورمیانه، شمال آفریقا، افغانستان و پاکستان (MENAP) و قفقاز و آسیای مرکزی (CCA) می‌پردازد.

تاب‌آوری مشاهده‌شده در سال ۲۰۲۵ لزوماً به معنای پایداری رشد در میان‌مدت نیست. اگرچه افزایش تولید نفت، تقاضای داخلی نسبتاً قوی، حواله‌های ارزی و شرایط مالی نسبتاً مساعد توانسته‌اند رشد اقتصادی را در بسیاری از کشورهای منطقه حفظ کنند، اما بنیان‌های این رشد در برابر شوک‌های آتی همچنان آسیب‌پذیر است. از یک‌سو اقتصادهای منطقه با ریسک‌هایی نظیر کاهش تقاضای جهانی، تشدید شرایط مالی بین‌المللی، وابستگی بالای بودجه دولت‌ها به درآمدهای ناپایدار و پیوند نزدیک نظام بانکی با بدهی دولت مواجه‌اند. از سوی دیگر تداوم تنش‌های ژئوپلیتیک و افزایش فراوانی شوک‌های اقلیمی می‌تواند به‌سرعت ثبات اقتصادی را تضعیف کند. در چنین شرایطی چالش اصلی سیاست‌گذاران آن است که چگونه می‌توان از دوره فعلی رشد و آرامش نسبی برای تقویت حاشیه‌های اطمینان، اصلاح چارچوب‌های سیاستی و حرکت به سمت رشد پایدار و فراگیر استفاده کرد. برای کشورهایی مانند ایران این مسئله اهمیت مضاعف دارد. وابستگی به درآمدهای نفتی، فشارهای تورمی مزمن، محدودیت‌های مالی و خارجی و نااطمینانی‌های محیطی

بخش دوم هم تمرکز گزارش بر تجربه‌های کشورهای است که پس از درگیری و منازعه وارد مرحله بازسازی اقتصادی شده‌اند. این بخش گزارش با بررسی الگوهای بهبود پس از بحران، نقش سیاست‌های اقتصادی و نهادی را در تسریع یا تضعیف فرآیند بازسازی تحلیل می‌کند و درس‌هایی کاربردی برای کشورهای درگیر یا در معرض تنش ارائه می‌دهد.

برای بررسی اهداف فوق‌الذکر، گزارش حاضر به‌گونه‌ای سازمان‌دهی شده است که از تحلیل محیط کلان جهانی آغاز شده و به توصیه‌های سیاستی عملی ختم می‌شود. در بخش اول گزارش، تحولات اخیر اقتصادی در مناطق MENAP و CCA شامل رشد اقتصادی، تورم، بازارهای مالی و بخش خارجی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در ادامه چشم‌انداز رشد و تورم در افق پیش‌رو ترسیم شده و ریسک‌های اصلی شناسایی می‌شوند. در

روندهای اقتصادی منطقه و تحولات اخیر در مناطق MENAP و CCA

منتفع شده‌اند. این عوامل موجب شده تقاضای داخلی قوی بماند و رشد اقتصادی در ۲۰۲۵ حدود ۳٫۵ درصد برآورد شود. با وجود این فشارهای مالی ناشی از یارانه‌های انرژی و بدهی دولت‌ها تهدیدی جدی برای پایداری مالی به شمار می‌رود.

منطقه قفقاز و آسیای مرکزی (CCA)

در کشورهای این منطقه مانند قزاقستان، ازبکستان و آذربایجان رشد اقتصادی از محدوده پیش‌بینی‌شده فراتر رفته و به حدود ۴٫۸ درصد رسیده است. این رشد از تقاضای داخلی بالا، گسترش اعتبارات بانکی و صادرات هیدروکربنی حمایت گرفته است. در همین حال بسیاری از دولت‌های منطقه با استفاده از فضای مطلوب درآمدی به کاهش بدهی عمومی، انباشت ذخایر ارزی و تثبیت نرخ ارز اقدام کرده‌اند. کاهش فاصله بازدهی اوراق دولتی و تقویت ارزش پول ملی در برخی اقتصادها نشان‌دهنده افزایش اعتماد بازارهای مالی است.

روند رشد اقتصادی کشورهای منطقه در جدول شماره (۱) آورده شده است:

رشد اقتصادی

در سال ۲۰۲۵، اقتصادهای MENAP و CCA در فضایی از نااطمینانی‌های جهانی و تنش‌های ژئوپلیتیک عملکردی بهتر از انتظار داشته‌اند. این تاب‌آوری در حالی رقم خورده که افزایش تعرفه‌های تجاری آمریکا و آشفته‌گی زنجیره‌های تأمین جهانی، تنها اثر محدود و گذرا بر این مناطق گذاشته است.

کشورهای صادرکننده نفت در MENAP

کاهش محدودیت‌های تولید در توافق اوپک‌پلاس باعث افزایش محسوس تولید نفت شد و کشورهایی چون عربستان، عراق و امارات توانستند، رشد اقتصادی و درآمدهای ارزی خود را تقویت کنند. نرخ رشد تولید ناخالص داخلی این گروه در ۲۰۲۵ به حدود ۳ درصد رسید که نسبت به سال قبل حدود ۰٫۵ درصد افزایش دارد. با این حال، وابستگی مالی بالا به درآمدهای نفتی همچنان آسیب‌پذیری ساختاری این کشورها را حفظ کرده است

کشورهای واردکننده نفت در MENAP

این گروه از کشورها (مانند اردن، مصر و تونس) از قیمت‌های نسبتاً پایین انرژی، تداوم حواله‌های ارزی و رونق گردشگری

جدول (۱): روند رشد اقتصادی کشورهای منطقه

منطقه/کشور	۲۰۲۴	۲۰۲۵	۲۰۲۶	۲۰۳۰
MENAP منطقه	۲٫۱	۳٫۲	۳٫۷	۳٫۷
MENAP کشورهای صادرکننده نفت در	۲٫۵	۳	۳٫۴	۳
(GCC) کشورهای شورای همکاری خلیج فارس	۲٫۲	۳٫۹	۴٫۳	۳٫۴
MENAP کشورهای واردکننده نفت در	۱٫۶	۳٫۵	۴٫۱	۴٫۷
(CCA) منطقه قفقاز و آسیای مرکزی	۵٫۵	۵٫۶	۴٫۷	۴
ایران	۳٫۷	۰٫۶	۱٫۱	۲

منبع: صندوق بین‌المللی پول

تورم و سیاست‌های پولی

در منطقه MENAP تورم در بیشتر کشورها با کاهش قیمت مواد غذایی و انرژی رو به پایین حرکت کرده و میانگین تورم سالانه با کاهش حدود ۴ واحد درصدی، حدود ۱۱,۲ درصد برآورد می‌شود. در حالی که در منطقه CCA فشارهای تورمی ناشی از تقاضای داخلی و افزایش قیمت‌های وارداتی باعث شد تورم در برخی کشورها به بیش از ۱۰ درصد برسد.

همچنین سیاست‌گذاران پولی در هر دو منطقه با هدف تثبیت قیمت‌ها و مهار انتظارات تورمی، در حال اجرای سیاست‌های نسبتاً انقباضی‌اند. در MENAP، اصلاح یارانه‌ها و کنترل اعتبارات مصرفی آغاز شده و در CCA، تمرکز بر مدیریت نقدینگی و تقویت استقلال بانک مرکزی است. روند نرخ تورم کشورهای منطقه در جدول شماره (۲) آورده شده است:

جدول (۲): روند نرخ تورم کشورهای منطقه

منطقه/کشور	۲۰۲۴	۲۰۲۵	۲۰۲۶	۲۰۳۰
MENAP منطقه	۱۵,۲	۱۱,۲	۹,۸	۶,۴
MENAP کشورهای صادرکننده نفت در	۸,۵	۱۰,۱	۱۰	۶,۸
(GCC) کشورهای شورای همکاری خلیج فارس	۱,۶	۱,۷	۲	۲
MENAP کشورهای واردکننده نفت در	۲۶,۵	۱۳,۱	۹,۴	۵,۷
(CCA) منطقه قفقاز و آسیای مرکزی	۶,۷	۸,۶	۸	۵,۳
ایران	۳۲,۵	۴۲,۴	۴۱,۶	۲۵

منبع: صندوق بین‌المللی پول

چشم‌انداز رشد و تورم در افق پیش‌رو

صندوق بین‌المللی پول پیش‌بینی می‌کند در سال‌های ۲۰۲۶ تا ۲۰۲۸ رشد اقتصادی در MENAP و CCA در مسیر تدریجی اما باثباتی قرار گیرد. در MENAP با استمرار افزایش تولید نفت، سرمایه‌گذاری‌های عمومی در زیرساخت‌ها و پیشبرد اصلاحات ساختاری برآورد می‌شود که رشد اقتصادی تا سال ۲۰۲۷ به حدود ۴ درصد برسد. همچنین، انتظار می‌رود بخش‌های گردشگری، انرژی‌های تجدیدپذیر و خدمات دانش‌بنیان به محرک‌های جدید رشد تبدیل شوند. در CCA رشد اقتصادی به سطح ۴ درصد پایدار تعدیل می‌شود. کاهش تدریجی اعتبارات بانکی و تعدیل سیاست‌های مالی موجب کندی نسبی رشد خواهد شد، اما ثبات اقتصادی در میان‌مدت حفظ می‌شود.

در خصوص چشم‌انداز تورم نیز انتظار می‌رود تورم در هر دو منطقه روندی کاهشی داشته باشد. برآورد می‌شود در MENAP با مدیریت یارانه‌ها، تقویت مالیات‌ها و کاهش فشار هزینه‌های وارداتی میانگین تورم تا سال ۲۰۲۶ به ۹,۸ درصد کاهش یابد. در ضمن پیش‌بینی می‌شود در CCA، تورم با فاصله زمانی بیشتر فروکش کرده و در سال ۲۰۲۷ به حدود ۷ درصد برسد، زیرا اصلاحات پولی و مالی در برخی کشورها هنوز در مراحل آغازین قرار دارند.

همچنین، گزارش صندوق تأکید می‌کند که ایران نیز در این دوره می‌تواند از بهبود نسبی قیمت نفت، کاهش رقابت تعرفه‌ای جهانی و بازگشت توازن در کالاهای اساسی بهره‌بردار، ولی استمرار رشد پایدار نیازمند: تثبیت مالیه دولت و کنترل هزینه‌های جاری، تقویت استقلال سیاست پولی برای مهار تورم، تنوع‌بخشی به صادرات غیرنفتی و تقویت صنایع رقابت‌پذیر داخلی خواهد بود. گزارش تأکید دارد با توجه به تجربه سایر کشورهای MENAP، ثبات اقتصادی ایران در گرو اصلاح ساختاری و کاهش اتکالی بودجه به منابع نفتی است.

علیرغم برآوردهای صورت گرفته از رشد اقتصادی و تورم کشورهای منطقه، صندوق بین‌المللی پول هشدار می‌دهد که تاب‌آوری فعلی این اقتصادها ممکن است در برابر ریسک‌های جهانی تضعیف شود. مهم‌ترین ریسک‌ها عبارت‌اند از:

(۱) کاهش تقاضای جهانی و رکود احتمالی در اقتصادهای بزرگ که می‌تواند صادرات انرژی و کالاهای صنعتی را کاهش دهد.

(۲) تشدید شرایط مالی جهانی، در صورت ماندگاری تورم در اقتصادهای پیشرفته و افزایش نرخ‌های بهره، که هزینه تأمین مالی دولت‌ها را بالا می‌برد.

(۳) وابستگی بالای نظام بانکی به بدهی دولتی که در شرایط افزایش نرخ بهره خطر انتقال شوک مالی را تشدید می‌کند

برای اقتصاد ایران، موضوع اصلی در افق پیش‌رو، عبور از سکون تورمی مزمن و دستیابی به رشد با ثبات است. تحقق این هدف نیازمند: انضباط مالی و محدودسازی یارانه‌های انرژی، استقلال و شفافیت بیشتر در سیاست پولی، گسترش صادرات غیرنفتی و همکاری‌های مالی منطقه‌ای به‌ویژه با کشورهای CCA و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های مقاوم در برابر شوک‌های اقلیمی است. در غیاب اصلاحات نهادی و مالی تاب‌آوری کنونی اقتصادی ممکن است ناپایدار گردد و به فشار تورمی تازه‌ای برای اقتصاد ایران بینجامد.

۴) تنش‌های ژئوپلیتیک جدید و اختلال در زنجیره‌های عرضه جهانی به ویژه در بخش انرژی و غذا.
۵) شوک‌های اقلیمی و تغییرات آب‌وهوایی از جمله خشکسالی‌های طولانی که می‌تواند بر امنیت غذایی و رشد بخش کشاورزی اثر منفی بگذارد.
۶) در مقابل، رفع سریع‌تر تنش‌های سیاسی، افزایش همکاری‌های منطقه‌ای و اجرای جدی‌تر اصلاحات ساختاری می‌تواند موجب رشد بالاتر از انتظار در این کشورها شود.

درس‌هایی از اصلاحات و بازسازی اقتصادی کشورهای منطقه

بی‌ثباتی گرفتار شده‌اند.
بر اساس تحلیل صندوق بین‌المللی پول، اقتصادهای خارج‌شده از درگیری در این دو منطقه با مجموعه‌ای از ویژگی‌های مشترک مواجه‌اند:

- ۱) افت شدید تولید ناخالص ملی سرانه: به‌طور متوسط تولید سرانه در پایان منازعه ۲۰ تا ۳۰ درصد پایین‌تر از مسیر پیشین قرار دارد.
 - ۲) تورم بالا و نوسانات شدید کلان به‌دلیل تأمین مالی کسری بودجه از منابع پولی.
 - ۳) ضعف نظام مالی و بانکی و افزایش مطالبات غیرجاری.
 - ۴) کسری بودجه و بدهی عمومی بالا همراه با وابستگی به کمک‌های خارجی.
 - ۵) تخریب نهادهای حکمرانی و کاهش ظرفیت سیاست‌گذاری دولت.
- در بسیاری از کشورهای MENAP (مانند عراق، یمن، سوریه) و برخی اقتصادهای CCA این شرایط موجب شده که حتی پس از توقف درگیری بازگشت رشد پایدار با تأخیر قابل‌توجهی همراه باشد. تحلیل تجربه کشورهای منطقه نشان می‌دهد که بازیابی اقتصادی پس از منازعه را می‌توان در سه الگوی اصلی دسته‌بندی کرد:

بازیابی موفق و نسبتاً پایدار
در این الگو کشورها طی چند سال پس از پایان منازعه موفق به تثبیت اقتصاد کلان، مهار تورم و بازگشت تدریجی رشد می‌شوند. ویژگی‌های کلیدی این الگو عبارت‌اند از: بهبود نسبی امنیت و ثبات سیاسی، اجرای زود هنگام اصلاحات مالی و پولی، بازسازی تدریجی نهادهای اقتصادی و استفاده هدفمند از کمک‌های

درگیری‌ها و منازعات مسلحانه یکی از مخرب‌ترین شوک‌ها برای اقتصاد کشورها محسوب می‌شوند. این شوک‌ها نه تنها به تخریب سرمایه فیزیکی و انسانی می‌انجامد، بلکه نهادهای اقتصادی، ظرفیت سیاست‌گذاری دولت، اعتماد عمومی و پیوندهای اقتصادی داخلی و خارجی را نیز تضعیف می‌کنند. با این حال تجربه کشورهای مختلف نشان می‌دهد که پایان منازعه الزاماً به معنای بازگشت خودکار به مسیر رشد پایدار نیست. مسیر بازسازی اقتصادی پس از منازعه به‌شدت به کیفیت سیاست‌ها، چارچوب‌های نهادی و توالی اصلاحات اقتصادی وابسته است. گزارش‌های صندوق بین‌المللی پول نشان می‌دهد که برخی کشورها توانسته‌اند از شوک منازعه به‌عنوان نقطه عطف برای اصلاحات ساختاری و بازسازی نهادها استفاده کنند و وارد مسیر رشد باثبات شوند، در حالی که برخی دیگر در دام رشد ناپایدار، تورم بالا، بحران بدهی و بازگشت بی‌ثباتی گرفتار شده‌اند.

کشورهای منطقه خاورمیانه، شمال آفریقا، افغانستان و پاکستان (MENAP) و قفقاز و آسیای مرکزی (CCA) در دهه‌های اخیر به‌طور نامتناسب در معرض درگیری‌های مسلحانه، بی‌ثباتی سیاسی و شوک‌های ژئوپلیتیک قرار داشته‌اند. این منازعات آثار عمیق و ماندگاری بر اقتصادها به‌ویژه کاهش شدید تولید سرانه، تخریب سرمایه انسانی و فیزیکی، تضعیف نهادهای اقتصادی و مالی و افت اعتماد فعالان اقتصادی برجای گذاشته‌اند. با این حال، تجربه کشورهای منطقه نشان می‌دهد که پایان منازعه نقطه آغاز مسیر دشوار بازسازی اقتصادی است، نه تضمین موفقیت آن. برخی کشورها توانسته‌اند از این مقطع به‌عنوان فرصتی برای اصلاحات عمیق اقتصادی و نهادی استفاده کنند، در حالی که برخی دیگر در دام رشد ناپایدار، تورم مزمن و بازتولید

اصلاحات ساختاری: فراتر از تثبیت کوتاهمدت

تجربه کشورهای منطقه نشان می‌دهد که تثبیت اقتصاد کلان بدون اصلاحات ساختاری به رشد پایدار منجر نمی‌شود. اصلاحات مؤثر شامل: بهبود محیط کسب و کار و کاهش مداخلات قیمتی، تقویت حقوق مالکیت و حاکمیت قانون، تنوع بخشی اقتصادی و کاهش وابستگی به منابع طبیعی و توسعه نظام مالی برای تأمین مالی بخش خصوصی بوده‌اند. کشورهایی که توانسته‌اند نقش بخش خصوصی را در بازسازی تقویت کنند، در برابر شوک‌های بعدی مقاوم‌تر بوده‌اند.

اصلاحات نهادی و حکمرانی در موفقیت بازسازی

یکی از نتایج محوری گزارش IMF آن است که کیفیت نهادها مهم‌ترین عامل تمایز میان بازیابی موفق و ناموفق است. کشورهایی که حتی در شرایط محدود منابع به بهبود حکمرانی، شفافیت و پاسخگویی پرداخته‌اند، نتایج اقتصادی بهتری به دست آورده‌اند. کمک‌های خارجی نیز تنها زمانی مؤثر بوده‌اند که: با اصلاحات داخلی هماهنگ شده‌اند، به صورت تدریجی و مشروط پرداخت شده‌اند و به تقویت ظرفیت نهادی دولت انجامیده‌اند. در مجموع باید اشاره داشت تجربه کشورهای MENAP و CCA نشان می‌دهد که بازسازی اقتصادی پس از منازعه فرآیندی بلندمدت و عمیقاً نهادی است. کشورهایی که توانسته‌اند از این دوره به عنوان فرصتی برای اصلاحات ساختاری، انضباط سیاسی و بازسازی اعتماد استفاده کنند، مسیر پایداری را پیموده‌اند. در مقابل تعویق اصلاحات و تداوم سیاست‌های کوتاهمدت خطر بازتولید بی‌ثباتی و از دست رفتن فرصت بازسازی را به همراه داشته است. تجربه بازسازی اقتصادی پس از منازعه در این دو منطقه نشان می‌دهد که:

(۱) ثبات اقتصاد کلان پیش شرط هرگونه بازسازی پایدار است؛

(۲) اصلاحات مالی و پولی باید زودهنگام، اما تدریجی و قابل اجرا باشند؛

(۳) بازسازی نهادها به اندازه بازسازی زیرساخت‌ها اهمیت دارد؛

(۴) رشد کوتاهمدت بدون اصلاحات ساختاری، ناپایدار است؛

(۵) هماهنگی میان دولت، نهادهای بین‌المللی و بخش خصوصی حیاتی است.

درباره اصلاحات اقتصادی پیشنهادی برای ایران نیز یافته‌های گزارش تاکید دارد اگرچه ایران در وضعیت «پس از منازعه

خارجی. برخی کشورهای CCA که تجربه درگیری‌های محدودتری داشته‌اند، به این الگو نزدیک‌تر بوده‌اند.

بازیابی شکننده و ناپایدار

در این حالت رشد اقتصادی اولیه که اغلب ناشی از بازگشت تولید یا افزایش مخارج دولتی است، پایدار نمی‌ماند. ضعف نهادی، وابستگی به منابع طبیعی و تأخیر در اصلاحات ساختاری باعث بازگشت تورم و کسری بودجه می‌شود. این الگو در بخش قابل توجهی از کشورهای MENAP مشاهده شده است.

شکست در بازیابی

در این الگو اقتصاد قادر به خروج از چرخه بی‌ثباتی نمی‌شود. تورم مزمن، فروپاشی مالی و تداوم نااطمینانی سیاستی مانع از شکل‌گیری رشد می‌شود. برخی اقتصادهای درگیر منازعات طولانی مدت مصداق این وضعیت هستند.

همچنین، جمع‌بندی تحلیل‌ها نشان از این دارد اصلاحات اقتصادی کلیدی در کشورهای موفق‌تر پس از منازعه عبارت بودند از:

اصلاحات مالی با بازگرداندن انضباط و پایداری

کشورهای موفق‌تر در بازسازی اقتصادی، سیاست مالی را نقطه شروع اصلاحات قرار داده‌اند. اقدامات کلیدی شامل: استقرار چارچوب‌های مالی میان‌مدت برای کنترل کسری بودجه، اولویت‌دهی به مخارج بازسازی زیرساخت‌ها به جای هزینه‌های جاری ناکارآمد، اصلاح نظام یارانه‌ها و هدفمندسازی حمایت‌های اجتماعی،

و افزایش شفافیت بودجه و کاهش هزینه‌های خارج از بودجه بوده است. شواهد IMF نشان می‌دهد کشورهایی که توانسته‌اند در پنج سال نخست پس از منازعه، نسبت بدهی به GDP را تثبیت کنند، مسیر بازیابی پایداری داشته‌اند.

اصلاحات پولی با مهار تورم و بازسازی اعتماد

تورم بالا یکی از شایع‌ترین ویژگی‌های اقتصادهای پس از منازعه در MENAP و CCA است. اصلاحات موفق در این حوزه شامل: تقویت استقلال بانک مرکزی، محدودسازی تأمین مالی پولی کسری بودجه، حرکت به سمت چارچوب‌های شفاف سیاست پولی و مدیریت نوسانات نرخ ارز بوده است. بر اساس یافته‌های گزارش IMF، کاهش تورم به سطوح تک‌رقمی یا نزدیک به آن نقش کلیدی در احیای سرمایه‌گذاری و بازگشت اعتماد بخش خصوصی ایفا کرده است.

قلمداد کرده و افزایش شفافیت بودجه‌ای و مالی دولت و کاهش فعالیت‌های خارج از بودجه، تقویت حاکمیت قانون و تضمین حقوق مالکیت برای فعالان اقتصادی، کاهش مداخلات قیمتی گسترده و غیرهدفمند و ایجاد ثبات و پیش‌بینی‌پذیری در سیاست‌های تجاری، ارزی و صنعتی را به‌عنوان مهمترین اصلاحات نهادی برای اقتصاد ایران پیشنهاد داده است.

در کنار اصلاحات نهادی، اصلاحات ساختاری و بخش واقعی اقتصاد از طریق تنوع‌بخشی و فعال‌سازی بخش خصوصی را جزء اصلاحات ساختاری اقتصاد ایران برشمرده و بر محورهای زیر متمرکز شده است:

(۱) تنوع‌بخشی صادرات غیرنفتی با تمرکز بر صنایع دانش‌بنیان،

پتروشیمی پیشرفته، خدمات فنی-مهندسی و گردشگری.

(۲) بهبود محیط کسب‌وکار و کاهش موانع اداری برای نگاه‌های کوچک و متوسط.

(۳) اصلاح بازار کار با هدف افزایش بهره‌وری و کاهش اشتغال غیررسمی.

(۴) توسعه نظام تأمین مالی تولید و کاهش انحراف اعتبارات بانکی به فعالیت‌های غیرمولد.

درضمن، در حوزه سیاست خارجی اقتصادی و تعامل منطقه‌ای برای ایران در شرایط تداوم محدودیت‌های خارجی راهبردهای زیر قابل توصیه است:

(۱) گسترش همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای با کشورهای MENAP و CCA.

(۲) استفاده هدفمند از پیمان‌های پولی دوجانبه و سازوکارهای تهاتری.

(۳) تقویت دیپلماسی اقتصادی برای جذب سرمایه‌گذاری کشورهای همسایه.

(۴) تمرکز بر پروژه‌های زیرساختی مشترک (انرژی، ترانزیت، حمل‌ونقل).

مسئله «به معنای کلاسیک قرار ندارد، اما به دلیل تحریم‌های طولانی‌مدت، شوک‌های ژئوپلیتیک، فرسایش نهادی، نااطمینانی مزمن و تضعیف ظرفیت سیاست‌گذاری از بسیاری جهات با ویژگی‌های اقتصادهای پس از منازعه شباهت دارد. تجربه کشورهای بررسی‌شده در گزارش صندوق بین‌المللی پول نشان می‌دهد که اصلاحات اقتصادی در چنین شرایطی باید هم‌زمان واقع‌بینانه، تدریجی و نهادی‌محور باشد. در اقتصاد ایران چالش اصلی تداوم کسری بودجه ساختاری و تبدیل تورم به ابزار ضمنی تأمین مالی دولت است. بنابراین، ایجاد چارچوب مالی میان‌مدت الزام‌آور با سقف مشخص برای کسری بودجه و بدهی، کاهش تدریجی وابستگی بودجه به نفت و انتقال درآمدهای نفتی به صندوق شفاف با قواعد ضدچرخه‌ای، اصلاح نظام یارانه‌های انرژی با اولویت حذف یارانه‌های پنهان پرهزینه و جایگزینی آن با حمایت‌های هدفمند، گسترش پایه‌های مالیاتی پایدار (مالیات بر عایدی سرمایه، املاک و فعالیت‌های غیرمولد) به جای فشار بر بخش مولد از مهمترین اصلاحات اقتصادی پیشنهادی گزارش هستند.

درباره اصلاحات پولی و بازگرداندن اعتبار سیاست پولی و مهار تورم مزمن، گزارش برتورم مزمن و انتظارات تورمی نهادینه‌شده در اقتصاد ایران اشاره دارد و تقویت استقلال عملی بانک مرکزی و محدودسازی تأمین مالی مستقیم و غیرمستقیم دولت، استقرار چارچوب سیاست پولی شفاف و قاعده‌محور (مانند هدف‌گذاری تورم تعدیل‌شده با شرایط تحریم)، اصلاح رابطه بانک‌ها و دولت و کاهش پیوند ناسالم بدهی دولت، نظام بانکی و ساماندهی بازار ارز و حرکت تدریجی به سمت نرخ ارز واحد و مدیریت‌شده را از جمله اصلاحات کلیدی پولی معرفی می‌کند. همچنین، نظر به اینکه در اقتصاد ایران چالش اصلی نااطمینانی سیاستی، تعدد مراکز تصمیم‌گیری و ضعف پاسخگویی وجود دارد، اصلاحات نهادی و حکمرانی را شرط لازم موفقیت اصلاحات اقتصادی

جمع‌بندی و راهکارهای سیاستی

ژئوپلیتیک منطقه‌ای بر فعالیت اقتصادی، بهبود شرایط مالی و دسترسی مجدد برخی کشورها به بازارهای بین‌المللی و تقاضای داخلی نسبتاً قوی و در برخی کشورها، افزایش تولید و صادرات هیدروکربنی، بوده است. در MENAP، صادرکنندگان نفت از افزایش تولید هم‌زمان با کاهش تدریجی محدودیت‌های اوپک‌پلاس منتفع شده‌اند، در حالی که واردکنندگان نفت از

بر اساس ارزیابی صندوق بین‌المللی پول، اقتصاد کشورهای خاورمیانه، شمال آفریقا، افغانستان و پاکستان (MENAP) و قفقاز و آسیای مرکزی (CCA) در سال ۲۰۲۵ علی‌رغم افزایش نااطمینانی جهانی، تنش‌های ژئوپلیتیک و اختلالات تجاری تاب‌آوری قابل‌توجهی از خود نشان داده‌اند. این تاب‌آوری عمدتاً ناشی از سه عامل: اثرات محدود و کوتاه‌مدت تنش‌های

قیمت‌های نسبتاً پایین انرژی، حواله‌های ارزی قوی و رونق گردشگری بهره برده‌اند. در منطقه CCA نیز رشد اقتصادی فراتر از انتظارات اولیه بوده که عمدتاً به تقاضای داخلی، گسترش اعتبار و صادرات انرژی بازمی‌گردد.

همچنین، روند تورم در دو منطقه ناهمگن بوده است، در بسیاری از کشورهای MENAP، تورم به دلیل کاهش قیمت مواد غذایی و انرژی کاهش یافته، در مقابل در تعدادی از کشورهای CCA، تورم به واسطه تقاضای قوی و فشارهای قیمتی وارداتی افزایش نشان داده است. البته با وجود مواضع نسبتاً انقباضی سیاست پولی شرایط مالی در مجموع مساعد باقی مانده است. اسپرد اوراق بدهی دولتی کاهش یافته و برخی کشورها توانسته‌اند مجدداً به بازارهای مالی بین‌المللی دسترسی پیدا کنند. در حوزه مالی، پیشرفت‌هایی در بسیج درآمدها و اصلاح مخارج به‌ویژه از طریق اصلاح یارانه‌ها مشاهده می‌شود، هرچند در بسیاری از کشورهای منطقه کسری بودجه همچنان یک چالش ساختاری است.

برای چشم‌انداز میان‌مدت (۲۰۲۶-۲۰۲۸) صندوق پیش‌بینی می‌کند که رشد اقتصادی در MENAP متکی بر افزایش تولید نفت و تقاضای داخلی و تداوم اصلاحات به‌تدریج تقویت شود. همچنین، در CCA رشد اقتصادی به سطوح پایدارتر تعدیل شود. برای تورم نیز چشم‌انداز متصور صندوق بر این است که مشروط به تداوم انضباط مالی و پولی در اغلب کشورها در مسیر کاهش قرار گیرد. با این حال، گزارش تأکید می‌کند که این چشم‌انداز شکننده است و به شدت به سیاست‌گذاری مناسب و تحولات بیرونی وابسته است و ریسک‌های اقتصادی و سیاسی همچون کاهش تقاضای جهانی و افت قیمت کالاهای صادراتی، سخت‌تر شدن شرایط مالی جهانی و افزایش هزینه تأمین مالی، بازگشت یا تشدید تنش‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای و افزایش فراوانی و شدت شوک‌های اقلیمی از جمله مهمترین ریسک‌های اثرگذار بر اقتصاد این دو منطقه هستند.

براین اساس گزارش IMF سه محور اصلی سیاستی را برای کشورهای MENAP و CCA توصیه می‌کند:

محور نخست: تقویت ثبات اقتصاد کلان و ایجاد حاشیه امن: از طریق استفاده از شرایط رشد فعلی برای تقویت ذخایر مالی و خارجی، استقرار و تقویت چارچوب‌های مالی میان‌مدت برای پایداری بدهی و کاهش وابستگی به منابع ناپایدار (نفت، بدهی

کوتاه‌مدت).

محور دوم: تقویت چارچوب‌های نهادی سیاست پولی و مالی: با افزایش اعتبار، شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری سیاست پولی، کاهش سلطه مالی و محدودسازی تأمین مالی پولی کسری بودجه و بهبود حکمرانی مالی و شفافیت بودجه.

محور سوم: تسریع اصلاحات ساختاری: با اتکاء به تنوع‌بخشی اقتصادی و کاهش وابستگی به منابع طبیعی، تقویت نقش بخش خصوصی و بهبود محیط کسب‌وکار و سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی، دیجیتالی‌سازی و تاب‌آوری اقلیمی.

برای اقتصاد ایران به‌عنوان یکی از اقتصادهای مهم منطقه MENAP، گزارش IMF اشاره دارد که ایران با وجود برخورداری از ظرفیت‌های بالای منابع طبیعی و انسانی با چالش‌های ساختاری عمیق مواجه است که آن را به برخی اقتصادهای «شکننده یا در حال بازسازی» نزدیک می‌کند. بر این اساس اولویت‌های سیاستی ایران را می‌توان چنین جمع‌بندی کرد:

محور نخست: اصلاحات مالی: با کاهش کسری بودجه ساختاری از طریق اصلاح یارانه‌های انرژی و هدفمندسازی حمایت‌های اجتماعی، کاهش وابستگی بودجه به نفت و تقویت درآمدهای مالیاتی پایدار و افزایش شفافیت بودجه و فعالیت‌های مالی خارج از بودجه.

محور دوم: اصلاحات پولی و مهار تورم: از طریق تقویت استقلال عملی بانک مرکزی و قطع پیوند مزمن کسری بودجه تورم، حرکت به سمت چارچوب سیاست پولی قاعده‌محور برای مهار انتظارات تورمی و ساماندهی بازار ارز و کاهش چندرنخی بودن به‌صورت تدریجی.

محور سوم: اصلاحات نهادی و ساختاری: با تکیه بر بهبود حکمرانی اقتصادی و کاهش ناپایداری سیاستی، تقویت حقوق مالکیت و امنیت سرمایه‌گذاری، تمرکز بر تنوع‌بخشی صادرات غیرنفتی و فعال‌سازی بخش خصوصی، به‌ویژه بنگاه‌های کوچک و متوسط.

محور چهارم: تعامل منطقه‌ای: در شرایط محدودیت‌های خارجی، گزارش به‌طور ضمنی بر اهمیت تعامل اقتصادی منطقه‌ای تأکید و اشاره دارد برای ایران همکاری‌های اقتصادی با کشورهای MENAP و CCA، توسعه ترانزیت، انرژی و تجارت منطقه‌ای می‌تواند نقش ضربه‌گیر مهمی ایفا کند.

A vision and policy agenda for a safer world

Michael E. O'Hanlon

عنوان: چشم‌انداز و دستور کار سیاستی برای جهانی امن‌تر
نویسنده: مایکل ای. اوهانلون^۱
تاریخ انتشار: ۱۲ دسامبر ۲۰۲۵
منبع: موسسه بروکینگز^۲

مقدمه

پس از پایان جنگ سرد بارقه‌های تفکر آینده‌پژوهانه برای پی‌ریزی جهانی باثبات و ایمن پدیدار گشت. با این حال، این جریان فکری در دوازده سال گذشته در ایالات متحده عملاً به فراموشی سپرده شده است. تلاطم‌های ناشی از واقعه یازده سپتامبر، رویارویی با روسیه، ظهور مقتدرانه چین و بحرانی شدن فضای امنیتی بین‌المللی اندیشیدن به افق‌های دوردست را به موضوعی فانتزی و لوکس تقلیل داده است. در این میان، سایه سنگین پوپولیسم در آمریکا و دیگر جوامع بر ابعاد این چالش افزوده است. با این همه، گزارش حاضر استدلال می‌کند که مخاطرات فرامالی معاصر به قدری حیاتی هستند که نباید اجازه داد رقابت‌های کلاسیک میان قدرت‌های بزرگ راه را بر خلاقیت و تخیل استراتژیک ببندد. افزون بر این، ادعا می‌شود که اگر سیاست‌گذاران با رویکردی نوآورانه و عزمی راسخ وارد میدان شوند، بسیاری از محرک‌های اصلی این رقابت‌ها در اصل قابل مدیریت و رفع خواهند بود به منظور حفظ پیوند با واقعیت‌های عینی و درک محدودیت‌های حوزه سیاست‌گذاری این نوشتار یک برنامه راهبردی چهارگانه را ترسیم می‌کند. این دستورالعمل برای عینیت‌بخشی به چشم‌انداز پیش‌رو تدوین گشته است:

۱- فرونشاندن یا حل‌وفصل اختلافات کلیدی ارضی در مناطق استراتژیک، به‌ویژه در روابط میان قدرت‌های بزرگ. بازگشت به دوران ثبات و احتمال اندک وقوع جنگ، مشابه آنچه در دهه ۱۹۹۰ تجربه شد، ضرورتی انکارناپذیر است، چراکه بدون پیشرفت در این عرصه تحقق سایر بندهای این برنامه سیاستی بسیار دشوار خواهد بود.

۲- مهار تهدیدهای ناشی از فناوری‌های پیشرفته نظیر هوش مصنوعی، زیست‌شناسی مدرن و تسلیحات هسته‌ای از طریق پیمان‌های کنترل تسلیحات و دیگر ابزارهای تعاملی و مشارکتی.

۳- تقویت و گسترش سازوکارهای بین‌المللی و تخصیص منابع بیشتر برای مقابله با چالش‌های فرامالی از جمله دگرگونی‌های اقلیمی و شیوع بیماری‌های واگیردار.

۴- تمرکز مضاعف بر ریشه‌کنی فقر جهانی و ارتقای کیفیت حکمرانی. این اهداف که در لوای «ارتقای کرامت انسانی» تعریف می‌شوند، پتانسیل بیشتری برای جلب حمایت‌های بین‌المللی گسترده دارند، به‌ویژه در مقایسه با مفاهیم «دموکراسی» و «حقوق بشر» که غالباً با پیشینه فرهنگی و رویکردهای غرب‌محور عرضه می‌شوند.

گرچه ترسیم چشم‌اندازهای بزرگ آسان به نظر می‌رسد، اما عملی ساختن آن‌ها چالش‌های به‌مراتب دشوارتری در پی دارد. از این رو، گزارش حاضر چندین گام عملی و ملموس را پیشنهاد می‌کند:

اولاً، طراحی یک معماری امنیتی برای اروپای شرقی که هم از اوکراین محافظت کند و هم به کاهش تنش‌ها با روسیه بینجامد. ثانیاً، تشویق تایوان و چین به بررسی راه‌حلی قابل قبول در قالب یک الگوی «ثروت‌مشارکت» که استقلال تایوان را به شکلی پایدار حفظ نماید. ثالثاً، گسترش کنترل تسلیحات هسته‌ای استراتژیک به نحوی که چین را نیز در بر گیرد و رابعاً، توسعه ابزارهای جدید ایمنی بین‌المللی مانند تأیید اجتماعی برای نظارت و قاعده‌مندی‌سازی فناوری‌های هوش مصنوعی و میکروبیولوژی.

مترجم و تلخیص‌کننده: امین رضی نتاج^۳
پژوهشگر همکار پژوهشکده امور اقتصادی

1. Michael E. O'Hanlon
2. Brookings Institution

۳. دانشجوی دکتری اقتصاد مالی در دانشگاه مازندران.

در جست‌وجوی جهانی امن‌تر: چشم‌اندازی برای همکاری و کاهش مخاطرات

پیشرفت حتی اگر محقق شود، غالباً شکننده و برگشت‌پذیر است. گفتمان راهبردی جهانی کنونی، عمدتاً بر رقابت میان قدرت‌های بزرگ و احتمال وقوع جنگ‌های بین‌المللی تمرکز دارد. در نتیجه، بخش عمده‌ای از مباحث استراتژیک ایالات متحده به چالش‌های بالقوه از سوی چین و روسیه، به ویژه، اختصاص یافته است. بی‌شک، بخشی از این تمرکز اجتناب‌ناپذیر است، چرا که اگر نتوان در کوتاه‌مدت از جنگ‌های هژمونیک و هسته‌ای پیشگیری کرد، شاید هیچ فرصت طولانی‌مدتی برای حفظ امنیت باقی نماند. با توجه به رویکرد قاطعانه چین و رفتار بسیار تهاجمی روسیه در سال‌های اخیر، ایالات متحده و متحدانش در تلاش برای تقویت بازدارندگی در برابر جنگ قدرت‌های بزرگ، اشتباه نمی‌کنند. اما این تمرکز بر درگیری قدرت‌های بزرگ سایر تهدیدات حیاتی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. به خصوص پتانسیل هوش مصنوعی و میکروبیولوژی نوین که می‌توانند، چه به صورت مجزا و چه به طور همزمان توسط بازیگران بد به سلاح تبدیل شوند.

به‌همین ترتیب، مناقشات ارضی میان چین و روسیه از جمله مسائل حساس بر سر تایوان و اوکراین کماکان تهدیدی جدی محسوب می‌شوند و پتانسیل کشیده‌شدن به یک فاجعه عظیم را در خود دارند. تاریخ، به‌ویژه با درس‌های تلخ جنگ جهانی اول، گواه آن است که نزاع‌هایی که در ابتدا محدود به‌نظر می‌رسند، می‌توانند به‌سرعت و به‌شکلی چشمگیر به بحران‌هایی بزرگ تبدیل شوند. در جهانی که خطر جنگ جهانی سوم شاید با استفاده از جنگ‌افزارهای هسته‌ای، واقعی و قریب‌الوقوع است، ضروری به‌نظر می‌رسد که به این اختلافات نسبتاً کوچک جغرافیایی و مرزی یا دست‌کم به بخشی از آن‌ها به‌گونه‌ای پرداخته شود که ریسک وقوع یک درگیری گسترده میان قدرت‌های بزرگ به‌شکل قابل‌توجهی کاهش یابد.

این پرسش مطرح می‌شود که آیا رأی‌دهندگان آمریکایی در شرایطی که نگرانی‌های اقتصادی و مسائل داخلی بر سیاست‌گذاری‌های ایالات متحده سایه افکنده‌اند، از چنین رویکرد آینده‌نگرانه‌ای استقبال خواهند کرد؟ اگرچه ممکن است برخی جنبه‌های این راهبرد سیاسی با مقاومت‌هایی مواجه شوند، اما محورهای اصلی این دستور کار یعنی تثبیت روابط میان قدرت‌های بزرگ و کاستن از تهدید جنگ با روسیه و چین حتی در عصر حاضر که ملی‌گرایی و پوپولیسم رواج دارد، می‌تواند در

دهه‌های نخست سده بیست‌ویکم با جهش‌های خیره‌کننده فناوری و دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی عمیق همراه بوده‌اند. پرسش اساسی اینجاست که چگونه می‌توانیم از فرصت‌های بی‌شمار فناوری بهره‌مند شویم، در حالی که تهدیدات را به حداقل رسانده و بستری برای جهانی امن‌تر فراهم آوریم؟ گزارش پیش‌رو، با ارائه چشم‌اندازی خوش‌بینانه و مبتنی بر هم‌افزایی برنامه‌ای عملیاتی و چندوجهی را برای ایالات متحده (چه در دوره ریاست جمهوری ترامپ و چه پس از آن)، دیگر کشورها، سازمان‌های چندجانبه و حتی بازیگران غیردولتی ترسیم می‌کند. بسیاری از پیشنهادهای مطرح‌شده شاید کاملاً جدید نباشند، اما پیگیری یکپارچه آن‌ها در کنار احیای گفت‌وگوهای سازنده می‌تواند منافع بالقوه و پیش‌بینی‌نشده‌ای به ارمغان آورد.

این گزارش بر این فرض استوار است که مسیر فعلی تاریخ، به دو دلیل محوری بسیار نگران‌کننده‌تر از آن چیزی است که بسیاری گمان می‌برند. نخست، بازگشت رقابت میان قدرت‌های بزرگ در سال‌های اخیر همراه با نقاط بحرانی موجود که پتانسیل بالایی برای تبدیل شدن به جنگی تمام‌عیار دارند. دوم، فناوری‌های پیشرفته، به‌ویژه هوش مصنوعی، میکروبیولوژی و سامانه‌های هسته‌ای خطراتی به مراتب جدی‌تر از تصور عمومی برای جامعه بشری به همراه دارند. از این رو، ضروری است که جامعه جهانی، حتی در بحبوحه رقابت قدرت‌های بزرگ دستور کار مشترکی برای مقابله با تهدیدهای نوین و فراملی تدوین کند و هم‌زمان بکوشد تا تنش‌های موجود را کاهش دهد.

اگرچه خوش‌بینی نسبت به فناوری‌های هوش مصنوعی و پیشرفت‌های چشمگیر در میکروبیولوژی و مهندسی ژنتیک ممکن است در نگاه اول منطقی به نظر برسد، اما این فرض که آن‌ها صرفاً منافع خالص برای بشریت به ارمغان خواهند آورد، بی‌پایه است. بشر تا به امروز باید دریافته باشد که خوش‌بینی صرف به فناوری بستری لرزان برای بنا نهادن امید به آینده است. شور و هیجان فراگیر روزهای آغازین اینترنت و جهانی‌سازی در اواخر قرن بیستم سرانجام به قرن بیست و یکمی انجامید که تحت سیطره تروریسم و رقابت قدرت‌های بزرگ قرار گرفت. تقریباً یک قرن پیش نیز دوران پرشور برق، خودرو، تلفن و هواپیما به سرعت جای خود را به جنگ‌های جهانی دادند. بهترین دوران‌ها می‌توانند در عین حال خطرناک‌ترین زمان‌ها باشند و

ژئوپلیتیکی نسبتاً جزئی یا دست کم به بخشی از آن‌ها به نحوی مدیریت کرد که خطرات رویارویی قدرتهای بزرگ را به میزان چشمگیری بکاهد، کاملاً منطقی به نظر می‌رسد.

اما آیا رأی‌دهندگان آمریکایی، در سایه تمرکز غالب بر مسائل مالی و داخلی در سیاست ایالات متحده از چنین رویکرد آینده‌نگرانه‌ای پشتیبانی خواهند کرد؟ اگرچه ممکن است پذیرش برخی از جنبه‌های این طرح سیاسی دشوار باشد، اما ارکان اصلی این برنامه یعنی تحکیم روابط میان قدرتهای بزرگ و کاهش خطرات جنگ با روسیه و چین می‌تواند حتی در دوران چیرگی ناسیونالیسم و پوپولیسم در میان افکار عمومی چه در ایالات متحده و چه در دیگر نقاط جهان از مقبولیت بالایی برخوردار باشد

میان رأی‌دهندگان هم در ایالات متحده و هم در سایر نقاط جهان محبوبیت یابد.

همچنان، اختلافات ارضی میان چین و روسیه نظیر مسائل تایوان یا اوکراین منبعی از خطر جدی به شمار می‌روند و پتانسیل بروز فاجعه‌ای جبران‌ناپذیر را در خود دارند. همان‌طور که درس‌های جنگ جهانی اول به وضوح نشان داد، منازعاتی که در آغاز بر سر موضوعاتی به‌ظاهر محدود شعله‌ور می‌شوند، می‌توانند به سرعت و به شکلی غیرقابل‌پیش‌بینی گسترش یافته و به بحران‌هایی عظیم بدل شوند. وقوع جنگ جهانی سوم، شاید با استفاده از تسلیحات هسته‌ای یک واقعیت محتمل است. از این رو، بررسی این نکته که آیا می‌توان به این اختلافات ارضی و

مروری بر پیشرفت‌ها، عقب‌گردها و چالش‌ها در جهان امروز

زندگی بشر سرشار از امکانات قدرتمند و کارآمد است. اگرچه پیشرفت‌های چشمگیر در حوزه‌هایی چون میکروبیولوژی و هوش مصنوعی نویدبخش آینده‌ای مرفه و صلح‌آمیزتر همان‌گونه که سم آلتمن^۳ استدلال می‌کند، هستند، اما این دستاوردها با خطرات عظیمی نیز همراهند. تجربه نشان داده که کشورهای ثروتمندتر و دموکراتیک‌تر پس از سال ۱۹۴۵ کمتر درگیر جنگ شده‌اند. با این حال، این امکان نیز وجود دارد که قدرت‌های نوظهور ثروت و منابع رو به رشد خود را به توان نظامی تبدیل کرده و از آن سوءاستفاده کنند، چرا که ثروت می‌تواند هم انگیزه صلح باشد و هم جاه‌طلبی برای جنگ را شعله‌ور سازد.

فناوری‌های نوین در صورت قرار گرفتن در دستان نامناسب یا در بستر اشتباه می‌توانند بسیار خطرناک و مهارناپذیر شوند. ترکیب هوش مصنوعی پیشرفته با میکروبیولوژی می‌تواند منجر به تهدید «تخریب متقابل تضمین‌شده» شود که به مراتب خطرناک‌تر از سلاح‌های هسته‌ای است. هوش مصنوعی امروزه با تولید اطلاعات نادرست، دیپ‌فیک و حملات سایبری پیشرفته چالش‌هایی را به وجود آورده است. این فناوری می‌تواند در اختیار مجرمان و عوامل مخرب قرار گیرد تا با هدف قرار دادن افراد، طراحی استراتژی‌های جنگی، تولید انبوه ربات‌های تهاجمی یا تخریب زیرساخت‌های حیاتی آسیب‌های جبران‌ناپذیری وارد کنند. از سوی دیگر، میکروبیولوژی مدرن قابلیت مهندسی بیماری‌های همه‌گیر و مرگبار را فراهم می‌آورد و هوش مصنوعی می‌تواند در توسعه چنین عواملی نقش ایفا کند و این دو فناوری بر جسته قرن بیست و یکم را در مسیری تاریک و خطرناک به هم

با وجود خطرات و پیچیدگی‌های بی‌شمار جهان کنونی در مقایسه با اغلب دوران‌های تاریخ بشری در وضعیت بهتری قرار دارد. از سال ۱۹۴۵ تاکنون، عمدتاً از وقوع جنگ‌های گسترده میان قدرت‌های بزرگ جلوگیری شده است.

حکومت‌های دموکراتیک هرچند در این قرن با چالش‌ها و عقب‌گردهای چشمگیری مواجه بوده‌اند، اما همچنان بیش از هر دوره دیگری به جز اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم رواج دارند. همان‌گونه که هومی خاراس^۱، اقتصاددان برجسته مؤسسه بروکینگز^۲، برآورد کرده است، اکنون نیمی از جمعیت جهان از حداقل استاندارد زندگی طبقه متوسط برخوردارند. این دستاورد در هیچ مقطع دیگری از تاریخ سابقه نداشته است.

بسیاری از اهداف توسعه هزاره که در اوایل قرن بیست و یکم تعریف شدند و راهنمای تلاش‌های بین‌المللی برای کاهش فقر و ارتقای رفاه انسانی بودند، به طور کامل یا در حد زیادی تحقق یافتند. به‌گونه‌ای که نرخ مرگ‌ومیر کودکان و مادران و میزان فقر شدید به نصف یا حتی بیشتر کاهش پیدا کرد. همچنین، آموزش ابتدایی و خدمات اولیه بهداشتی در سراسر جهان گسترش چشمگیری یافته است. البته، بخش اعظم این پیشرفت‌ها نه به واسطه برنامه‌های کمک توسعه‌ای متناسب، بلکه عمدتاً مرهون رشد اقتصادی قابل توجه در کشورهای نظیر چین، هند، اندونزی و سایر مناطق بوده است.

بحث بر سر بهترین ابزارها برای تداوم و شتاب بخشی به پیشرفت‌های آتی همچنان پابرجاست، اما یک نکته روشن است: مجموعه گسترده ابزارهای سیاست‌گذاری برای بهبود کیفیت

1. Homi Kharas
2. Brookings economist

3. Sam Altman

در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ، بلکه پس از آن نیز تضعیف کند.

با این حال، تاریخ گواه آن است که همکاری حتی در دوران پراشوب امکان‌پذیر است. پس از جنگ‌های ناپلئونی^۱ «کنسرت اروپا» برای حدود چهار دهه صلح میان قدرت‌های بزرگ را تضمین کرد. در اوج جنگ سرد ابرقدرت‌ها در مورد محدودیت آزمایش‌های هسته‌ای مذاکره کردند، خطوط ارتباطی اضطراری برای مدیریت تنش‌ها ایجاد نمودند، به احترام متقابل در سیستم‌های هشدار اولیه و حاکمیت سرزمینی توافق کردند و از درگیری مستقیم در مناطق حساس اجتناب ورزیدند. در دوران معاصر نیز مفاهیمی چون «امنیت مشارکتی»، «مسئولیت حفاظت^۲» و «عاری‌سازی جهان از سلاح‌های هسته‌ای» مطرح شد. اتحادیه اروپا گسترش یافت، موانع سفر را کاهش داد و «منطقه صلح» گسترده‌تری را در اروپا ایجاد کرد. شبکه‌های سیاست‌گذاری فراملی و مشارکتی نیز در همین دوره در خارج از اروپا و آمریکای شمالی تقویت شدند.

متأسفانه، این تلاش‌ها پس از حملات یازده سپتامبر، جنگ‌های متعاقب آن در عراق و افغانستان، بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ و بازگشت رقابت قدرت‌های بزرگ پس از سال ۲۰۱۰ رو به افول گذاشت. البته برخی ایده‌های آینده‌نگرانه که راه‌های جدیدی برای تفکر درباره قدرت در دنیای مدرن و چندجانبه ارائه می‌دادند، ادامه یافت. انتخاب باراک اوباما که از خلع سلاح هسته‌ای و ترمیم روابط غرب با جهان اسلام سخن می‌گفت، امید به دورانی نوین را در دل بسیاری زنده کرد، اما این امید تا سال ۲۰۱۴ رنگ باخت. در آن زمان، جهان شاهد شکست بسیاری از جنبش‌های اصلاحی «بیداری اسلامی»، جنگ داخلی سوریه، ظهور داعش، الحاق کریمه به روسیه، نظامی‌سازی جزایر در دریای چین جنوبی توسط چین و بازگشت رقابت قدرت‌های بزرگ بود. درک زوال تدریجی و مستمر رؤیای طبقه متوسط در ایالات متحده (و دیگر نقاط جهان) به احساس کسالت عمومی و ظهور سیاست‌های پوپولیستی و ملی‌گرایی اقتصادی دامن زد.

با این حال، این گزارش استدلال می‌کند که پیگیری جهانی به سوی امنیتی ساختاری امری نیست که بتوان تا دوران (نسبتاً) آرام‌تری مانند دهه ۱۹۹۰ که از «پایان تاریخ» سخن به میان می‌آمد، به تعویق انداخت. خطرات با سرعتی شتابان در حال ادغام و افزایش هستند و ما توانایی چنین تعللی را نداریم.

پیوند دهد. یوشوا بنگیو^۱، یکی از پیشگامان هوش مصنوعی^۲، حتی نسبت به این احتمال ابراز نگرانی کرده است که هوش مصنوعی فوق‌هوشمند و فاقد نظارت کافی ممکن است انسان‌های سرکش را فریب دهد تا ویروس‌های کشنده‌ای تولید و منتشر کنند. این خطرات به سرعت در حال افزایش هستند.

استراتژی هوش مصنوعی دولت ترامپ در سال ۲۰۲۵ به این خطرات اذعان دارد، اما تمرکز اصلی آن بر برتری نسبت به چین است. ایمنی هوش مصنوعی نباید صرفاً یک اولویت ثانویه یا در تقابل با چین دیده شود. تمامی ملت‌ها در جلوگیری از سوءاستفاده از فناوری‌های تحول‌آفرین قرن حاضر منافع مشترکی دارند، به ویژه آنکه رقابت بی‌حد و مرز در این زمینه می‌تواند خطرات را تشدید نماید.

با وجود تمام پیشرفت‌ها، هنوز راه درازی تا دستیابی به کرامت انسانی و کیفیت زندگی مطلوب همراه با کاهش تنش‌ها و ایدئولوژی‌های خشونت‌آمیز که عامل تداوم جنگ‌ها هستند، در پیش است. درگیری‌ها در خاورمیانه، مناطق ساحل و شاخ آفریقا، آفریقای مرکزی، اوکراین و بخش‌هایی از جنوب آسیا همچنان ادامه دارد و سال‌های اخیر شاهد مرگبارترین درگیری‌ها از زمان پایان جنگ سرد بوده‌اند. تلفات ناشی از تروریسم اگرچه از اوج خود در اواسط دهه ۲۰۱۰ کاسته شده، اما همچنان با اواخر دهه ۲۰۰۰ که جنگ‌های عراق و افغانستان در جریان بود، قابل مقایسه است. سابقه طولانی و شیوع مداوم جنبش‌های افراط‌گرایی خشونت‌آمیز در جهان امروز ادامه این تهدیدها را در آینده اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

جنگ در مقیاس بزرگ نیز پس از دوره‌ای طولانی صلح به شکلی غیرمنتظره به اروپا بازگشته است. شرق آسیا نیز در وضعیتی نیمه‌بایبات اما پراشوب قرار دارد. نباید فراموش کرد که علی‌رغم گذشت ۸۰ سال از فجایع هیروشیما و ناکازاکی و پایبندی به تابوی استفاده از سلاح‌های هسته‌ای و جلوگیری از گسترش آن‌ها ترس‌های اخیر در اوکراین و جنوب آسیا یادآور خطر همیشگی این سلاح‌هاست. ایالات متحده که زمانی ستون فقرات نظم جهانی محسوب می‌شد، اکنون با فشارهای داخلی عمیق و شکاف‌های سیاسی مواجه است که می‌تواند اراده این کشور را برای ایفای نقشی قوی در عرصه بین‌المللی، نه تنها

1. Yoshua Bengio
2. The Great Godfathers of AI

3. Napoleonic wars
4. Responsibility to Protect

جهان امن‌تر، رویایی دست‌یافتنی

پیروزی یا شکست دادن آن که امروزه مورد حمایت بسیاری از آمریکایی‌هاست. همکاری بر سر چشم‌اندازی سازنده برای کرامت انسانی، حکمرانی مطلوب، کنترل بهتر فناوری‌های نوظهور پرخطر و راهکارهای مؤثرتر برای رویارویی با تهدیدات فراملی می‌تواند چارچوبی برای روابط قدرت‌های بزرگ ایجاد کند که به ثبات جهانی یاری رساند. مفهوم ارتقای کرامت انسانی نیز به دلیل فراتر رفتن از صرف معیارهای اقتصادی و دربرگرفتن اهمیت جوامع کارآمد، نهادهای قابل اتکا و حقوق فرد و جامعه بدون ایجاد بحث‌های جنجالی پیرامون اولویت نسبی حقوق فردی در برابر جمعی یا ارزش‌های غربی^۱ در مقابل شرقی/آسیایی^۲ چارچوبی سودمند خواهد بود.

رقابت در عرصه سیاست بین‌الملل اجتناب‌ناپذیر است و بازدارندگی قوی و سیاست‌های اقتصادی، به‌ویژه در منطقه غرب اقیانوس آرام، همچنان ضروری خواهند بود. با این وجود، ایالات متحده نباید چین را به عنوان دشمنی ذاتی تلقی کند یا به دنبال تغییر نظام آن باشد، حتی در سطح لفاظی، چرا که چنین هدفی تحریک‌آمیز و غیرواقع‌بینانه است. علی‌رغم رفتار ناپسند و وحشیانه ولادیمیر پوتین^۳ در اوکراین که غرب باید قاطعانه با آن مقابله کند، حتی روسیه نیز نباید به عنوان دشمنی ذاتی و دائمی دیده شود.

برای پیشبرد چنین جهانی دگرگون شده، چهار ستون حمایتی و هم‌پوشان را برای تأکید و پیگیری در سیاست‌گذاری پیشنهاد می‌کنم:

- ۱- حل و فصل اختلافات ارضی عمده در مناطق حیاتی استراتژیک.
- ۲- کاهش مخاطرات فناورانه ناشی از هوش مصنوعی، میکروبیولوژی پیشرفته و سلاح‌های هسته‌ای از طریق کنترل تسلیحات و ابزارهای دیگر.
- ۳- تخصیص منابع بیشتر برای مقابله با چالش‌های فراملی مانند تغییرات اقلیمی و همه‌گیری بیماری‌ها.
- ۴- کاهش فقر، بهبود حکمرانی و ارتقای کرامت انسانی در سراسر جهان.

گزارش حاضر بر این ایده محوری استوار است که جامعه جهانی نیازمند ترسیم چشم‌اندازی روشن برای ساختن دنیایی امن‌تر است و باید این مهم را با قاطعیت و در کوتاه‌ترین زمان ممکن دنبال کند. سنگ بنای این استراتژی، تجدید عزم برای حل و فصل اختلافات ارضی و حاکمیتی برجسته‌ای است که پتانسیل شعله‌ور ساختن جنگ میان قدرت‌های بزرگ را دارند. این اقدام نه تنها از شدت خطر درگیری‌های ویرانگر میان قدرت‌های بزرگ خواهد کاست، بلکه با ایجاد رویکردی بین‌المللی و مشارکتی در تنظیم فناوری‌های پرخطر راه را برای بهره‌مندی همگانی از مزایای آن‌ها هموار می‌سازد.

این چشم‌انداز، دامنه وسیع‌تری را در بر می‌گیرد و شامل تلاش‌های فراگیر برای مقابله با سایر چالش‌های فراملی، از جمله تغییرات اقلیمی و همه‌گیری بیماری‌ها و همچنین تعهد مجدد به ریشه‌کن کردن فقر شدید و ارتقای کرامت انسانی است؛ اموری که باید در رأس اولویت‌های سیاست‌گذاری بین‌المللی قرار گیرند. این تعهد مشترک علاوه بر وجاهت اخلاقی، می‌تواند حس هدفمندی جمعی را در میان ملت‌ها و قدرت‌های بزرگ تقویت کند. همچنین، پیگیری چنین چشم‌اندازی می‌تواند به مقابله با تمایلات کنونی قدرت‌های بزرگ برای شیطانی جلوه دادن یکدیگر و فرو ریختن پیش‌گویی‌های خودتحقق‌بخش مبنی بر اجتناب‌ناپذیر بودن درگیری میان ایالات متحده و چین (یا روسیه) یاری رساند.

به عنوان مثال، برخی محافل معتبر در ایالات متحده چین امروزی را گاهی در زمره «محور شرارت» جدید تصویر می‌کنند و وزرای خارجه پیشین این کشور را به نسل‌کشی متهم کرده‌اند. این گونه لفاظی‌ها تحریک‌آمیز و نادرست است. اگرچه نقض‌های حقوق بشری چین علیه گروه‌هایی چون اویغورها و مخالفان سیاسی در هنگ‌کنگ تأسف‌بار است و باید از سوی ایالات متحده مورد انتقاد قرار گیرد، اما این انتقاد باید با نگاهی به آینده و با در نظر گرفتن دستاوردهای چین مدرن صورت پذیرد. استراتژی هوشمندانه‌تر تلاش برای کاهش تنش و هدایت چین به سوی رفتاری سازگار با نظم مبتنی بر قانون است، نه رقابت صرف برای

1. Eastern/Asian values
2. Western values

3. Vladimir Putin

راهکارهای کلیدی برای تحول جهانی پایدار

۱- کاهش تنش‌های ارضی میان قدرت‌های بزرگ

اگرچه منازعات سرزمینی و جنگ بر سر قلمرو در مقایسه با قرون گذشته به مراتب کمتر شده است، اما کانون‌های تنش ارضی در نقاطی چون شام، کشمیر، تایوان و مناطق مجاور مرزهای روسیه همچنان باقی است و خطرات جدی را به همراه دارد. امروزه قدرت‌های بزرگ عمدتاً چشم طمع به سرزمین‌های اصلی یکدیگر ندارند و اهداف توسعه‌طلبانه گسترده‌ای را دنبال نمی‌کنند (به جز موارد خاصی در مورد روسیه و چین). با این حال، این نارضایتی‌های حل نشده می‌توانند به ایدئولوژی‌های افراطی و ملی‌گرایانه دامن زده و منجر به جنگ‌های ویرانگر شوند. علاوه بر این، این تنش‌ها مانع از همکاری مؤثر قدرت‌ها در مسائلی چون ایمنی هوش مصنوعی می‌شود، چراکه انگیزه‌هایی برای استفاده از این فناوری علیه یکدیگر در برنامه‌ریزی‌های نظامی و تلاش‌های نوآورانه‌شان وجود دارد.

شکستن چرخه نارضایتی و غم^۱ کلید ایجاد نظم جهانی مبتنی بر همکاری بیشتر است. لازم به ذکر است که بسیاری از مهاجمان در طول تاریخ و در دنیای امروز خود را نه به عنوان متجاوز، بلکه به عنوان مدافعان مقاومت‌کننده در برابر بی‌عدالتی یا اشغال، نیروهای توانمندساز محرومان یا بازپس‌گیرندگان سرزمین‌های مادری معرفی کرده‌اند. آن‌ها خشونت علیه غیرنظامیان را با استناد به بی‌عدالتی‌های ادعایی یا واقعی علیه مردمشان توجیه می‌کنند، هرچند چرخه‌های خشونت متعاقب وضعیت مردم را از هر دو سو به مراتب وخیم‌تر می‌سازد. این پویایی در حمله حماس به اسرائیل در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ و نیز در تهاجم تمام‌عیار پوتین به اوکراین به وضوح قابل مشاهده است.

غلبه بر چرخه نارضایتی و اندوه دشوار است، اما برای پرداختن به ریشه‌های اصلی درگیری هماهنگی کامل میان کشورها ضروری نیست. بازیگران محلی ممکن است در برابر میانجیگری خارجی برای حل اختلافات دیرینه خود مقاومت کنند و مداخلات نامناسب می‌تواند اوضاع را بدتر سازد. با این حال، تلاش‌های هماهنگ بین‌المللی برای ارتقای ثبات ژئواستراتژیک در چندین منطقه کلیدی به طور همزمان، با هدایت یکی از بازیگران خارجی چه ایالات متحده، اتحادیه اروپا، سازمان ملل متحد، آسه آن یا دیگران که بیشترین اعتبار را داراست، می‌تواند میانجیگری را عملی‌تر کرده و راه‌حل‌های نوینی را پدید آورد. به عنوان مثال، تثبیت روابط بلندمدت میان روسیه و غرب،

شامل ناتو، اتحادیه اروپا و ایالات متحده ممکن است نیازمند نوعی معماری امنیتی نوین باشد که از اوکراین حمایت کند، بدون آنکه کی‌یف به ناتو بپیوندد، حتی در بلندمدت. در آسیا، تشویق چین و تایوان به بررسی مفاهیم مختلف برای حاکمیت آینده، مانند فدراسیون، کنفدراسیون یا اتحادیه کشورهای مشترک‌المنافع می‌تواند خطر درگیری را کاهش دهد. به طور خلاصه، هر یک از این ایده‌ها نیازمند شرح و بسط بیشتری است که در کتاب آتی بنده به آن پرداخته خواهد شد. هیچ‌کدام به سرعت یا به آسانی محقق نخواهند شد، اما حتی تلاش برای موفقیت می‌تواند تا حدی هدف مشترکی را برای سیاست جهانی به ارمغان آورد.

۲- چالش‌های مهار تهدیدهای نوظهور: هوش مصنوعی، میکروبیولوژی و سلاح‌های هسته‌ای

کنترل و نظارت بر فناوری‌های نوظهوری چون هوش مصنوعی و میکروبیولوژی مدرن به دلیل نبود ردپای فیزیکی مشخص و بزرگ به مراتب دشوارتر از فناوری‌های هسته‌ای یا تسلیحات متعارف است. این پیچیدگی، چالش‌های جدی را در زمینه تأیید و راستی‌آزمایی ایجاد می‌کند، چنانکه تلاش‌های ناموفق در تدوین رژیم تأیید برای کنوانسیون سلاح‌های بیولوژیکی گواه این مدعاست.

با این حال، ناامیدی از این مسیر راه به جایی نمی‌برد. راهکارهای خلاقانه‌ای چون غربالگری دسترسی به ابزارهای پیشرفته سنتز اسید نوکلئیک «تأیید اجتماعی» فعالیت‌های دانشمندان برجسته و بهره‌گیری از خود هوش مصنوعی برای رصد فعالیت‌های غیرقانونی می‌تواند راهگشا باشد. با این وجود، هنگام به‌کارگیری این فناوری‌های نوین در چارچوب کنترل تسلیحات باید مراقب بود تا به سناریوهای «برادر بزرگ» و نظارت فراگیر که حریم خصوصی و آزادی‌های مدنی را نقض می‌کند، دچار نشویم.

موفقیت هرگونه تلاش برای جلوگیری یا کشف فعالیت‌های غیرقانونی مستلزم اتحاد قدرت‌های بزرگ جهان بر سر هدفی مشترک است، نه رقابت و استفاده از فناوری‌های پیشرفته علیه یکدیگر. این نکته، اهمیت رویکرد اولیه‌ای را که در سیاست‌گذاری پیش‌تر به آن اشاره شد، برجسته می‌سازد.

در حوزه نسبتاً «آسان‌تر» کنترل تسلیحات هسته‌ای جهانی با سه قدرت هسته‌ای که دو قدرت آن متحد و با قدرت سوم در تقابل هستند، نیازمند مفاهیم و راهبردهای جدیدی است.

بیماری‌های همه‌گیر، ضرورت ارتقاء سلامت عمومی و به تبع آن کاهش فقر و افزایش کرامت انسانی در سراسر جهان را بیش از پیش نمایان می‌سازد.

منازعات داخلی نیز چالش‌های منحصر به فرد خود را دارند. در حالی که بیشتر جنگ‌ها درون مرزهای یک کشور یا در مناطق خاص رخ می‌دهند و تأثیرات جهانی محدودی دارند، درگیری‌های محلی نیز می‌توانند پیامدهای منطقه‌ای یا جهانی به دنبال داشته باشند، همانطور که حادثه ۱۱ سپتامبر نشان داد. لذا، کاهش تنش‌ها و درگیری‌ها همچنان بخش کلیدی هر استراتژی برای ایجاد جهانی امن‌تر است. اگرچه عملیات حفظ صلح سازمان ملل متحد راه‌حل قطعی نیست، اما ابزارهایی چون میانجیگری و استقرار نیروهای حافظ صلح با پذیرش ریسک و هزینه متوسط احتمال پایان یافتن منازعات را افزایش می‌دهند و باید تقویت شوند.

۴- ارتقای کرامت انسانی و رفاه جهانی؛ سرمایه‌گذاری هوشمندانه در صلح و ثبات

تأمین کرامت انسانی و رفاه از فقر، نه تنها یک وظیفه اخلاقی، بلکه یک راهبرد ژئوپلیتیک هوشمندانه است. کاهش نابرابری و فقر با کاهش احتمال وقوع جنگ به برقراری صلح بلندمدت کمک می‌کند. هرچند رفاه به تنهایی ضامن صلح نیست، اما فقر قطعاً مانعی جدی بر سر راه آن به شمار می‌آید. شواهد نشان می‌دهد که کشورهای ثروتمند کمتر درگیر منازعات نظامی می‌شوند، در حالی که کشورهای کم‌درآمد بیش از حد معمول قربانی خشونت‌های داخلی و بین‌المللی هستند. برای نمونه، قاره آفریقا، با وجود داشتن کمتر از ۲۰ درصد جمعیت جهان پس از سال ۱۹۸۹ میلادی بیش از نیمی از تلفات جنگی جهانی را به خود اختصاص داده و امروزه نیز بیشترین میزان درگیری را در میان قاره‌ها تجربه می‌کند. نرخ قتل در کشورهای کم‌درآمد، تقریباً دو برابر میانگین جهانی و بیش از سه برابر کشورهای پردرآمد است که ریشه در فقر و ضعف نهادهای امنیتی دارد.

برای تحقق کرامت انسانی بیشتر از طریق مبارزه با فقر و بهبود حکمرانی بازنگری در رویکردهای کمک‌های توسعه‌ای ضروری است. اگرچه برخی کمک‌ها به دلیل پراکندگی، قوانین دست‌وپاگیر و عدم تمرکز کافی کارایی لازم را ندارند و حتی ممکن است ناخواسته به تقویت دولت‌های فاسد منجر شوند، اما تجربه‌ها نشان داده است که کمک‌ها در حوزه‌هایی چون بهداشت، حمایت مستقیم از اقشار آسیب‌پذیر، تأمین امنیت غذایی

مجموعه‌ای از اقدامات که بر شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری تأکید دارند، شاید با الهام از معاهدات استارت و استارت جدید و به جای تعیین سقف‌های کمی مشترک برای پرتاب‌کننده‌ها و کلاهک‌ها می‌تواند مؤثر باشد.

همچنین، گنجانیدن سلاح‌های دفاعی و تهاجمی در چارچوب مذاکرات، پیچیدگی محاسبات مربوط به برابری استراتژیک هسته‌ای را افزایش داده و از بروز مسابقه تسلیحاتی سه‌جانبه جلوگیری می‌کند. در مورد کشورهایی چون کره شمالی که در حال گسترش زرادخانه هسته‌ای خود هستند، می‌توان با اتخاذ توافقاتی خاص قابلیت‌های آن‌ها را محدود و مهار نمود.

۳- مواجهه قاطعانه با چالش‌های جهانی نوظهور

چالش‌های فراگیر جهانی از جمله تغییرات اقلیمی، کمبود منابع، آلودگی محیط زیست (اقیانوس‌ها، جنگل‌ها و زمین‌های کشاورزی)، مخاطرات فاجعه‌بار در شهرهای بزرگ و مناطق حاشیه‌ای، انقراض گسترده گونه‌های زیستی و شیوع بیماری‌های همه‌گیر از مهم‌ترین دغدغه‌های پیش روی بشریت محسوب می‌شوند.

تغییرات اقلیمی نمونه بارزی از این دست چالش‌هاست. با توجه به روند فزاینده مصرف انرژی در سطح جهان گرمایش کره زمین اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. این بدان معناست که به جای تلاش برای رفع کامل یا معکوس کردن اثرات تغییرات اقلیمی باید بر مدیریت پیامدهای آن تمرکز کنیم. در بلندمدت، شاید مهندسی ژئوماتیک یا مهندسی اقلیم راه‌گشا باشد، اما تحقق این امر مستلزم همکاری گسترده قدرت‌های بزرگ و دستیابی به اجماع جهانی در خصوص اقدامات لازم و سرعت اجرای آن‌هاست. در صورت فقدان هماهنگی، کشورها یا بلوک‌های منطقه‌ای ممکن است به طور مستقل تصمیماتی برای تعدیل دما اتخاذ کنند که منافع و دیدگاه‌های دیگران را نادیده بگیرد.

بیماری‌های همه‌گیر نیز چالش‌های مشابهی را به همراه دارند. در دنیایی با جمعیت انبوه، تراکم بالای زیستگاه‌های انسانی و دامی و سهولت سفرهای بین‌المللی وقوع همه‌گیری‌ها امری اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین، هدف باید بر کاهش دامنه شیوع بیماری‌ها و جلوگیری از گسترش آن‌ها متمرکز باشد، نه ریشه‌کنی کامل. این امر نیازمند همکاری در زمینه شناسایی زودهنگام، توسعه و تولید واکسن و درمان، اشتراک‌گذاری تجهیزات حفاظتی و آمادگی عمومی برای اولویت‌بندی اقدامات کنترلی در مناطقی است که بیشترین اثربخشی را دارند. علاوه بر این، کنترل

در بسیاری از کشورهای در حال توسعه با افزایش توانایی و تمایل خود در حال طراحی مسیرهای توسعه‌ای مستقل، جذب سرمایه‌گذاری خصوصی و در نهایت کاهش وابستگی به کمک‌های سنتی هستند. این روند، ضمن کاهش مقاومت‌های سیاسی در کشورهای اهداکننده می‌تواند به آزادسازی منابع مالی برای سایر اهداف توسعه‌ای از جمله اهداف امنیتی کمک کند.

استراتژی توسعه پایدار نیازمند حفظ نظم تجارت و سرمایه‌گذاری جهانی است. کشورهای در حال توسعه به همان اندازه که به کاهش فقر اهمیت می‌دهند به تقویت جایگاه خود در زنجیره‌های تأمین جهانی نیز توجه دارند. اگرچه اتخاذ سیاست‌های صنعتی هدفمند برای حمایت از صنایع استراتژیک در کشورهای غربی در مواجهه با تسلط چین بر برخی زنجیره‌های کلیدی امری اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد، اما گسترش سیاست‌های اقتصادی مرکانتیلیستی و حمایت‌گرایانه مانع رشد و توسعه در مناطقی چون آفریقا، جنوب و جنوب شرقی آسیا و آمریکای لاتین خواهد شد.

و توسعه کشاورزی نتایج درخشانی به بار آورده‌اند. از انقلاب سبز تا موفقیت‌های چشمگیر کشورهای چون کره جنوبی و تایوان کمک‌های توسعه‌ای در صورت همسویی با چارچوب‌های اقتصادی و مالی مناسب نقش بسزایی در پیشرفت داشته‌اند. بنابراین، نباید پتانسیل این کمک‌ها را با وجود لزوم هدفمندسازی و گزینشی بودن نادیده گرفت.

انتقال مستقیم وجوه نقدی به افراد در کشورهای در حال توسعه راهکاری مؤثر برای کاهش پایدار فقر محسوب می‌شود که امروزه با پیشرفت فناوری حتی در مناطقی که دسترسی به تلفن هوشمند محدود است، امکان‌پذیر شده است. برآوردها حاکی از آن است که یک برنامه کمکی ترکیبی با بودجه‌ای حدود ۱۰۰ میلیارد دلار در چند سال می‌تواند گام مهمی در جهت ریشه‌کن کردن فقر شدید در سطح جهان بردارد و به افراد امکان ایجاد دارایی و ارتقای توانایی کسب درآمد را بدهد.

کمک‌های توسعه‌ای لزوماً نباید دائمی باشند. دولت‌های محلی

نتیجه‌گیری

در این باره با قطعیت اظهارنظر کرد. در هر صورت، پیشرفت در این مسیر پرفرازونشیب یکنواخت نخواهد بود، اما تجمیع گام‌های کوچک می‌تواند تحولی بزرگ بیافریند. جهان می‌تواند از اتحاد حول یک آرمان مشترک، حتی در زمان دست‌وپنجه نرم کردن با چالش‌های پراکنده بهره‌مند شود.

چنین چشم‌اندازی، در عین بلندپروازی، کاملاً واقع‌بینانه است. این رویکرد بر این حقیقت استوار است که به دلیل مخاطرات سنگینِ انفعال نمی‌توان برای ترسیم و اجرای نقشه راهی به‌سوی جهانی امن‌تر درنگ کرد. این دستور کار به دنبال آرمان‌گرایی مطلق، محو کامل رقابت‌های دیرینه، ریشه‌کنی فقر یا مهار دائمی همه‌ی همه‌گیری‌ها نیست. همچنین تلاشی برای تحمیل محدودیت‌های قطعی بر گرمایش زمین یا درخواست کاهش یک‌جانبه بودجه‌های نظامی از سوی آمریکا و متحدانش به‌شمار نمی‌رود. در مقابل، هدف اصلی آن شناسایی، مدیریت و کاستن از شدت بدترین خطرها و در عین حال، بسترسازیِ تدریجی برای شکل‌گیری یک نظم جهانی مبتنی بر مشارکت است. اکنون بیش از پانزده سال است که در ایالات متحده و قدرت‌هایی چون روسیه و چین بحث‌های جدی پیرامون یک چشم‌انداز استراتژیک به محاق رفته است. زمان آن فرا رسیده که به این ضرورت بازگردیم.

جامعه بین‌المللی که امروزه در گرداب رقابت‌های فشرده و بحران‌های آنی گرفتار شده، بیش از هر زمان دیگری به یک عزم جمعی برای رویارویی با ریشه‌های بنیادین درگیری‌های فعلی و آتی و دیگر مخاطرات پیش رو نیاز دارد. سیاست‌گذاری که در جهان پراشوب امروز به‌طور ملموسی بر مسائل کوتاه‌مدت متمرکز شده‌اند، باید اطمینان یابند که تهدیدهای بلندمدت نیز سهمی شایسته در میز مذاکرات دارند.

یک دستور کار جهانی کارآمد مستلزم پیوند میان رشته‌های مختلفی از تلاش‌های استراتژیک است. اقداماتی که از کنترل تسلیحات در حوزه فناوری‌های سنتی و نوین گرفته تا کاهش تنش‌های مقطعی، حفظ صلح و ارتقای کرامت و رفاه بشری را در بر می‌گیرد. در این میان، تدوین راهبردهای نوین برای مقابله با تهدیدهای فراملی قرن بیست و یکم ضرورتی انکارناپذیر است. همچنین، به‌عنوان یک زیربنای حیاتی باید تلاشی بنیادین برای گره‌گشایی از بحران‌های محدود، اما به‌شدت ملتهب نظیر اوکراین و تایوان که پتانسیل تبدیل شدن به یک نبرد جهانی را دارند، در اولویت قرار گیرد.

هرچند ممکن است ایالات متحده تا پایان دوران دولت ترامپ پیشران اصلی چنین برنامه‌ای نباشد، اما با توجه به اشتیاق ترامپ برای تثبیت چهره خود به‌عنوان یک صلح‌آفرین جهانی نمی‌توان

گزارش تحلیلی



عنوان: شوک غذایی جهانی در آستانه وقوع، قابل پیشگیری است.
تاریخ انتشار: ۱۶ آوریل ۲۰۲۶
منبع: مجله اکونومیست^۱

چکیده

این گزارش به دو بحران همزمان، اما مرتبط می‌پردازد: جنگ در اوکراین و تنش‌ها در خلیج فارس که هر دو امنیت غذایی جهانی را به طور جدی تهدید می‌کنند. نویسنده استدلال می‌کند که در حالی که جنگ اوکراین به ظاهر با توافق صادرات غلات تا حدی مدیریت شد، اما پیامدهای بلندمدت آن، به ویژه در کشورهای فقیر و در حال توسعه، بسیار ویرانگر بوده است. اکنون، تهدید مسدود شدن تنگه هرمز و تأثیر آن بر زنجیره تأمین جهانی کود، همراه با پدیده آب و هوایی ال نینو (که انتظار می‌رود امسال قدرتمند باشد)، ترکیبی فاجعه‌بار برای امنیت غذایی ایجاد کرده است.

در این گزارش، مجله اکونومیست به طور مشخص به نقش ایران و همسایگانش در تأمین جهانی کود، گاز طبیعی مایع (برای تولید کود و سوخت) و نفت (برای ماشین‌آلات کشاورزی) اشاره می‌کند و هشدار می‌دهد که عدم رفع انسداد این مسیرهای حیاتی تا اواسط سال می‌تواند میلیون‌ها نفر دیگر را به جمعیت گرسنگان بیفزاید. نویسنده همچنین به تأثیر تشدیدکننده گرمایش جهانی بر ال نینو و پیامدهای آن در مناطق مختلف (خشکسالی در جنوب آفریقا، هند و آسیای جنوب شرقی، باران شدید در آرژانتین و اروگوئه) اشاره می‌کند.

در نهایت، با انتقاد از «خودخواهی» کشورهای ثروتمند و «عدم تمایل» ایران و آمریکا به همکاری برای بازگشایی مسیرهای صادرات کود و همچنین تبدیل شدن سوخت‌های زیستی^۲ به گزینه‌ای جذاب‌تر به دلیل قیمت بالای بنزین نتیجه می‌گیرد که «شکست در اقدام» اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد و این وضعیت در برابر یک فاجعه قابل پیشگیری «شرم‌آور» است. نویسنده بر این باور است که راه‌حلهایی مانند اطمینان از عبور کود از تنگه هرمز، عدم تحریم محموله‌های اوره ایران و استفاده از ذرت مازاد به جای سوخت اتومبیل می‌توانند از شدت بحران بکاهند، اما اراده سیاسی لازم برای اجرای آن‌ها وجود ندارد.

مترجم: فرشاد امیدجیوان^۳
پژوهشگر همکار پژوهشکده امور اقتصادی

1. The Economist
2. biofuel

۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد اقتصاد نظری از دانشگاه زنجان.

مقدمه

جدید و مشابه را برای امنیت غذایی رقم زده است. اگر تنگه هرمرز باز نشود، میلیون‌ها نفر دیگر به جمعیت گرسنگان جهان اضافه خواهند شد. جهانیان توانایی جلوگیری از این فاجعه را دارند، اما اراده‌ای برای این کار دیده نمی‌شود.

چهار سال پیش، جهان از لبه پرتگاه گرسنگی عقب کشید؛ حداقل در ظاهر، اما سایه جنگ اوکراین همچنان بر سر کشورهای فقیر سنگینی می‌کند و حالا، تنش‌ها در خلیج فارس تهدیدی

یک تراژدی در حال وقوع، اما آهسته / پس چرا قرار نیست از آن جلوگیری شود؟

کود و هم به عنوان سوخت پخت‌وپز استفاده می‌شود) و حدود ۱۵ درصد از نفت (برای تأمین انرژی تجهیزات کشاورزی) را تأمین می‌کند. اگر نزدیک به ۲ میلیون تن کود شیمیایی که پشت تنگه مسدود شده معطل مانده است، به زودی جریان پیدا نکند، بسیاری از محصولات در فصل رشد مناسب تغذیه نخواهند شد. بازده مزارع کاهش می‌یابد، قیمت‌ها بالا می‌رود و شمار زیادی از شهرنشینان فقیر با گرسنگی مواجه می‌شوند.

کمبود کود شیمیایی بیش از کشاورزی صنعتی در کشورهای فقیر کشاورزان خرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ چرا که این کشاورزان اساساً از کود کمتری استفاده می‌کنند. با این حال، مناطق روستایی بار اصلی این فاجعه زیست‌محیطی را به دوش خواهند کشید؛ فاجعه‌ای که قرار است به بحران ژئوپلیتیک^۱ موجود اضافه شود. جهان به زودی با پدیده «ال‌نینیو»^۲ روبرو خواهد شد؛ یک الگوی اقلیمی که هر چند سال یک‌بار زمین را برای مدتی گرم‌تر می‌کند و الگوهای خشکسالی و سیلاب‌های پراکنده را در سراسر جهان تشدید می‌سازد. پیش‌بینی می‌شود این دوره ال‌نینیو به‌طور ویژه قدرتمند باشد.

هرچند اثرات ملایم‌تر «ال‌نینیو» در خارج از مناطق استوایی می‌تواند به کشاورزان آن مناطق کمک کند، اما در مناطق فقیرتر پیامدهای آن اغلب بسیار بد است. آرژانتین و اروگوئه معمولاً باران زیادی دریافت می‌کنند؛ در حالی که جنوب آفریقا، هند و جنوب شرقی آسیا با کمبود باران مواجه می‌شوند. ال‌نینیوی «فوق‌العاده» در سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۱۶ باعث کاهش تولید محصولات غذایی تا دو سوم در برخی کشورهای جنوب آفریقا شد. آخرین ال‌نینیو، در سال‌های ۲۰۲۳-۲۰۲۴، بدترین خشکسالی در ۱۰۰ سال اخیر را در کل این منطقه به همراه داشت. محصولات کشاورزی از بین رفتند و هزاران رأس گاو و دام دیگر تلف شدند. بر اساس گزارش بانک جهانی، بیش از ۳۰ میلیون نفر به کمک غذایی نیاز پیدا کردند.

چهار سال پیش، جهان از یک فاجعه انسانی^۱ بزرگ عبور کرد یا حداقل این‌طور به نظر می‌رسید، چرا که روسیه، یکی از صادرکنندگان عمده غلات، به اوکراین، کشوری مهم در همین حوزه حمله کرد. این اتفاق نگرانی‌ها درباره کمبود غذا^۲ را در کشورهای فقیری که توان پرداخت قیمت‌های سر به فلک^۳ کشیده‌ی گندم و سایر اقلام ضروری را نداشتند، شدت بخشید. اما مدتی بعد دو طرف درگیر توافق کردند که اجازه خروج کشتی‌های حامل غلات از بنادر دریای سیاه را بدهند. این توافق به آرامش بازارها کمک کرد و گرسنگی دیگر تیت‌ر یک اخبار نبود؛ هرچند که از زندگی مردم فقیر حذف نشد. در حال حاضر، تخمین زده می‌شود که جنگ اوکراین، بیش از آنکه در جبهه‌های شرق اروپا تلفات گرفته باشد، در کشورهای فقیر و در حال توسعه (جنوب جهانی)^۴ قربانی گرفته است.

اکنون، جنگی در خلیج فارس تهدید می‌کند که می‌تواند فاجعه‌ای مشابه، اما این بار به شکلی آهسته و تدریجی در خارج از منطقه درگیری اصلی رقم بزند. فقر در آفریقا و آسیا همین حالا هم از زمین‌های کوچک خود کمتر برداشت می‌کنند و وعده‌های غذایی را حذف کرده‌اند.

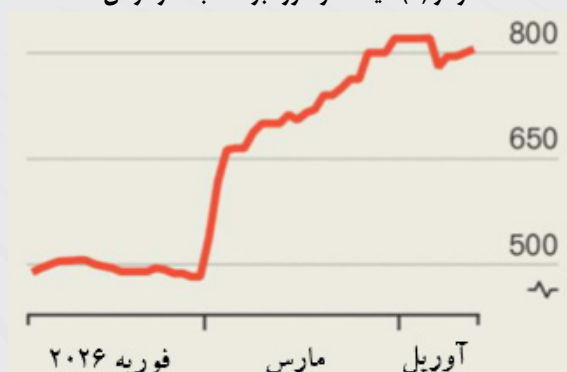
برنامه‌ی جهانی غذا و وابسته به سازمان ملل هشدار می‌دهد که اگر تنگه هرمرز تا نیمه سال باز نشود، بیش از ۳۰۰ میلیون نفری که هم‌اکنون برای تأمین غذای خود دست‌وپنجه نرم می‌کنند، به ۴۵۰ میلیون نفر دیگر خواهند پیوست. جهان می‌تواند جلوی این وضعیت را بگیرد، اما واقعیت تلخ این است که چنین نخواهد کرد.

اگرچه ایران و همسایگانش صادرکننده عمده مواد غذایی نیستند، اما حلقه حیاتی در زنجیره‌های تأمین کشاورزی^۵ محسوب می‌شوند. این منطقه، که در محاصره قرار دارد، ۳۰ درصد از کود شیمیایی معامله‌شده در بازار جهانی، ۲۰ درصد از گاز طبیعی مایع^۶ (که هم به عنوان ماده اولیه^۷ در تولید

1. humanitarian catastrophe
2. food shortages
3. astronomical prices
4. global south
5. World Food Programme

6. agricultural supply chains
7. liquefied natural gas (LNG)
8. feedstock
9. geopolitical
10. El Niño

نمودار (۱): قیمت کود اوره بر حسب دلار در تن

منبع: آرگوس مدیا^۱

گرفته شود. اگرچه هیچ میزان اوره‌ای نمی‌تواند محصولی را که بر اثر رانش زمین از بین رفته یا در اثر خشکسالی سوخته است، نجات دهد، اما استفاده دقیق از آن می‌تواند برخی از خسارات ال‌نینو را محدود کند. جهان با کمبود کالری مواجه نیست؛ بخش زیادی از ذرت که به اتانول برای خودروها تبدیل می‌شود، می‌تواند به جای آن غذای انسان‌ها را تأمین کند و حتی در حالی که دولت‌های کشورهای ثروتمند در حال هزینه کردن برای محافظت از شهروندان خود در برابر شوک سوخت ناشی از جنگ در خلیج [فارس] هستند، آنها توانایی پرداخت کمک‌های غذایی به دنیای فقیر را نیز دارا می‌باشند.

قدرت واقعی ال نینو امسال تا تابستان نیمکره شمالی مشخص نخواهد شد، اما یک چیز در حال حاضر قطعی است. چه قوی باشد و چه نباشد، اثرات گرمایش جهانی شتابان را تشدید خواهد کرد؛ گرمایی که مناطق خشک را خشک‌تر و مناطق مرطوب را مرطوب‌تر می‌سازد. در نتیجه، این پدیده شرایط حدی آب‌وهوایی و فقر را بر روی یکدیگر انباشته خواهد کرد. بدترین پیامدها هنوز قابل اجتناب است. بخش قابل توجهی از کود مورد نیاز در حال حاضر موجود است و در برخی مناطق هنوز فرصت وجود دارد تا این کود برای محصولات امسال به کار

گرسنگی شرم‌آور است / تئوری‌ها به کنار

آمریکا نباید صادرات اوره از ایران را مسدود کند تا ایران اجازه دهد کود از تنگه هرمز عبور کند. قیمت‌های بالای بنزین بیوفیوئل را برای کشاورزان جذاب‌تر می‌کند، نه کمتر و کشورهای ثروتمند در حال و هوایی خودخواهانه به سر می‌برند. عدم اقدام در این زمینه، اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. در مواجهه با فاجعه‌ای قابل پیشگیری، این شرم‌آور است.

معرفی چهره



عنوان: معرفی دکتر عباس میرآخور

چکیده

عباس میرآخور از اقتصاددانان برجسته و از چهره‌های شناخته‌شده در حوزه اقتصاد و مالی اسلامی در سطح بین‌المللی است. او تحصیلات عالی خود را در ایالات متحده آمریکا و در دانشگاه ایالتی کانزاس طی کرد و به ترتیب در سال‌های ۱۹۶۵، ۱۹۶۶ و ۱۹۶۹ مدارک کارشناسی، کارشناسی‌ارشد و دکترای اقتصاد را از این دانشگاه دریافت نمود. این دوره آموزشی زمینه‌ساز شکل‌گیری مسیر علمی و پژوهشی او در حوزه‌های اقتصاد اسلامی، مالی اسلامی، عدالت اقتصادی و توسعه شد.

تهیه‌کننده: مبین میرزابابایی^۱

پژوهشگر همکار پژوهشکده امور اقتصادی

فعالیت‌های دانشگاهی و علمی در داخل و خارج از کشور

مقطعی از اواخر دهه ۱۳۵۰ خورشیدی نیز به ایران بازگشت و در دانشگاه الزهرا به‌عنوان استاد اقتصاد، رئیس گروه اقتصاد و معاون علمی دانشگاه فعالیت کرد. میرآخور از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۷ نخستین دارنده کرسی مالی اسلامی در «مرکز بین‌المللی آموزش مالی اسلامی» (INCEIF) بود و پس از آن نیز به‌عنوان استاد بازنشسته اقتصاد و مالی به فعالیت‌های علمی و پژوهشی خود ادامه داد.

میرآخوری در حال حاضر استاد بازنشسته اقتصاد و مالی است اما فعالیت دانشگاهی خود را از سال ۱۹۶۸ در دانشگاه آلاباما در هانتسویل آغاز نمود؛ جایی که ابتدا به‌عنوان استادیار اقتصاد و سپس به‌عنوان دانشیار و رئیس گروه اقتصاد و مدیریت بازرگانی فعالیت کرد. در ادامه، او علاوه بر حضور در دانشگاه آلاباما، در دانشگاه آلاباما A&M و مؤسسه فناوری فلوریدا نیز به‌عنوان استاد اقتصاد به تدریس و پژوهش پرداخت. در

از اقتصاد تا سیاست‌گذاری؛ حضور در صندوق بین‌المللی پول

سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۸ ریاست هیئت اجرایی صندوق بین‌المللی پول^۱ را نیز بر عهده داشت و پس از بیش از دو دهه فعالیت در این سازمان در سال ۲۰۰۸ بازنشسته شد. در طول این دوره، میرآخور نقش مهمی در طرح و تبیین مباحث مرتبط با مالی و بانکداری اسلامی در محافل سیاست‌گذاری اقتصادی بین‌المللی ایفا کرد و تلاش‌های او به معرفی بانکداری اسلامی به‌عنوان رویکردی قابل بررسی در فضای علمی و سیاستی این نهاد انجامید.

ورود او به عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی بین‌المللی در سال ۱۹۸۴ و با پیوستن به صندوق بین‌المللی پول (IMF) آغاز شد. وی ابتدا به‌عنوان اقتصاددان و سپس به‌عنوان اقتصاددان ارشد در این نهاد فعالیت کرد. در سال ۱۹۹۰ به عضویت هیئت‌مدیره اجرایی صندوق بین‌المللی پول درآمد و تا سال ۲۰۰۸ نمایندگی کشورهایی از جمله افغانستان، الجزایر، غنا، ایران، مراکش، پاکستان و تونس را در این نهاد بر عهده داشت. او در فاصله

نقش آفرینی در ترویج و نهادینه‌سازی مالی اسلامی در سطح جهانی

اسلامی نقش داشته است. از جمله می‌توان به ارائه‌های علمی او در نشست‌های مشترک بانک جهانی و مرکز بین‌المللی آموزش مالی اسلامی و نیز سخنرانی‌های کلیدی در همایش‌های بین‌المللی مرتبط با مالی اسلامی و توسعه اقتصادی اشاره کرد.

در کنار فعالیت‌های اجرایی، میرآخور همواره در عرصه پژوهش و تولید دانش فعال بوده است. او طی سال‌های مختلف در کارگاه‌ها، سمینارها و رویدادهای علمی بین‌المللی متعددی سخنرانی کرده و در شکل‌گیری گفتمان جهانی اقتصاد و مالی

دستاوردهای پژوهشی و نظری در حوزه اقتصاد و مالی اسلامی

پرداخته است. بخشی از این مباحث در آثاری مانند «اسلام و توسعه اقتصادی» و نیز در نوشته‌های متأخر او با محور «اقتصاد از منظر قرآن» منعکس شده است. با این حال، برجسته‌ترین بخش از فعالیت‌های علمی میرآخور به حوزه مالی و بانکداری اسلامی اختصاص دارد. در این حوزه، او از نظریه‌پردازان اصلی رویکرد «مشارکت در ریسک» در نظام مالی اسلامی به شمار می‌آید و بر این باور است که مشارکت نظام بانکی در سود و زیان فعالیت‌های تولیدی و تجاری باید به‌عنوان یکی از ارکان اساسی نظام مالی اسلامی در نظر گرفته

آثار علمی میرآخور طیف گسترده‌ای از موضوعات اقتصاد اسلامی، مالی اسلامی، ریسک‌اشتراک‌گذاری، اخلاق اقتصادی، عدالت، توسعه و ساختارهای نهادی نظام‌های مالی را دربر می‌گیرد. پژوهش‌های او از همان سال‌های نخست فعالیت علمی با تمرکز بر مبانی فکری اقتصاد اسلامی آغاز شد و به بررسی جهان‌بینی اسلامی و ارتباط آن با مباحث اقتصادی پرداخت. در این چارچوب، او در نوشته‌های خود به تبیین فلسفی مبانی اقتصاد اسلامی، بررسی انتقال اندیشه‌های اقتصادی مسلمانان به اروپا و تحلیل پیوند میان مباحث معرفتی و ساختارهای اقتصادی

۱. در سازمان‌های بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول (IMF)، «Dean» معمولاً به عضوی از هیئت اجرایی گفته می‌شود که بیشترین سابقه خدمت را دارد و نقش هماهنگ‌کننده یا تشریفاتی میان اعضا ایفا می‌کند. این عنوان لزوماً به معنای رئیس رسمی هیئت نیست، بلکه به معنی عضو ارشد از نظر سابقه است.

مبتنی بر مشارکت در ریسک را تبیین می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه چنین نظامی می‌تواند به افزایش ثبات مالی کمک کند. این کتاب با استقبال گسترده پژوهشگران مواجه شده و در ویرایش‌های بعدی با افزودن مباحثی همچون بحران مالی جهانی، جهانی‌شدن، نقش نهادهای مالی غیربانکی و تحولات صنعت تکافل به‌روزرسانی شده است.

میرآخور همچنین در حوزه حاکمیت شرکتی در اقتصاد اسلامی نیز آثار مهمی ارائه کرده است. در یکی از پژوهش‌های اثرگذار خود، او به بررسی الگوی «حاکمیت ذی‌نفعان» در نظام اقتصادی اسلامی می‌پردازد و استدلال می‌کند که ساختار حاکمیت در این نظام، برخلاف الگوهای متعارف سهام‌دارمحور، بر حمایت از حقوق همه ذی‌نفعانی استوار است که در نتیجه فعالیت‌های اقتصادی در معرض ریسک قرار می‌گیرند. این تحلیل بر مبانی اسلامی مرتبط با حقوق مالکیت، پایبندی به قراردادهای و سازوکارهای انگیزشی استوار است و پیامدهای آن برای سپرده‌گذاران، مؤسسات مالی اسلامی و نهادهای ناظر بررسی می‌شود.

شود. این دیدگاه در آثار مختلف او، از جمله کتاب «مشارکت در ریسک در تأمین مالی»، به‌طور مبسوط بررسی شده و به‌تدریج به یکی از مؤلفه‌های اصلی چارچوب نظری او تبدیل شده است. از دیگر مباحث مهم در اندیشه اقتصادی میرآخور می‌توان به تفکیک نظام پرداخت‌ها از نظام تأمین مالی در ساختار بانک‌ها اشاره کرد. او استدلال می‌کند که برای حفظ ثبات نظام پرداخت، نسبت ذخیره قانونی بانک‌ها باید به‌گونه‌ای تنظیم شود که امکان خلق پول توسط بانک‌ها محدود گردد و فعالیت‌های تأمین مالی نیز در قالب نهادهایی مستقل و مشابه شرکت‌های سرمایه‌گذاری سازمان‌دهی شود. این دیدگاه در چارچوب نظری او درباره ثبات مالی و اصلاح ساختار نظام بانکی مطرح شده است.

در میان آثار او، کتاب «درآمدی بر مالیه اسلامی: نظریه و عمل» که در سال ۲۰۱۱ منتشر شده، از مهم‌ترین و پرجام‌ترین منابع در حوزه مالی اسلامی به شمار می‌رود. این اثر با ارائه تحلیلی جامع از مبانی نظری مالیه اسلامی و مقایسه آن با نظام‌های مالی متعارف اصول بنیادین نظام مالی

جوایز و افتخارات علمی و بین‌المللی

توسعه اسلامی برای پژوهش در اقتصاد اسلامی را مشترکاً دریافت کرد و در سال ۱۹۹۷ نشان «ستاره قائد اعظم» از سوی رئیس‌جمهور پاکستان به او اعطا شد. همچنین، در سال ۲۰۰۵ دولت غنا به پاس خدمات او نشان «همراه ولتا» را به وی اعطا کرد. مجموع این سوابق نشان می‌دهد که عباس میرآخور از چهره‌های تأثیرگذار در شکل‌گیری و توسعه نظریه‌های اقتصاد مالی اسلامی در دوره معاصر به‌شمار می‌آید؛ اقتصاددانی که فعالیت‌های علمی، دانشگاهی و اجرایی او طی چند دهه در دانشگاه‌ها و نهادهای بین‌المللی سهم مهمی در گسترش ادبیات مالی اسلامی و تبیین مبانی نظری آن در سطح جهانی داشته است.

کارنامه علمی میرآخور شامل ده‌ها کتاب و مقاله در حوزه‌های مختلف اقتصاد اسلامی و مالی اسلامی است و آثار او در سطح بین‌المللی مورد توجه گسترده قرار گرفته است. بر اساس داده‌های گوگل اسکالر، آثار او هزاران بار مورد استناد قرار گرفته و شاخص اچ (H-index) وی به ۴۹ می‌رسد. یکی از آثار او به‌تنهایی بیش از دو هزار و پانصد بار مورد ارجاع قرار گرفته است که نشان‌دهنده تأثیر قابل توجه پژوهش‌های او در این حوزه است.

در کنار فعالیت‌های علمی و اجرایی، خدمات میرآخور با دریافت جوایز و نشان‌های مختلف بین‌المللی نیز مورد تقدیر قرار گرفته است. از جمله در سال ۲۰۰۳ جایزه سالانه بانک

معرفی کتاب

MARIANA
MAZZUCATO
THE VALUE OF
EVERYTHING

MAKING & TAKING
IN THE GLOBAL
ECONOMY

"Forces us to confront long-held beliefs
about how economies work and who benefits."
— MARTIN WOLF, *Financial Times*

عنوان: ارزش همه چیز: سازندگان و گیرندگان در اقتصاد جهانی
نویسنده: ماریانا مازوکاتو
ناشر: پابلیک افرز
تاریخ انتشار: مه ۲۰۲۰

Title: The Value of Everything: Making and Taking in the Global Economy
Author: Mariana Mazzucato
Publisher: PublicAffairs
Publication Date: May 2020

چکیده:

کتاب «ارزش همه چیز» اثر ماریانا مازوکاتو، با بازخوانی انتقادی تاریخ نظریات اقتصادی، به چالش کشیدن این فرض بنیادین می‌پردازد که هر فعالیتی که در بازار قیمتی دارد، لزوماً ارزشی هم برای جامعه ایجاد می‌کند. مازوکاتو استدلال می‌کند که در اقتصاد مدرن، مرز میان «ارزش‌آفرینی» (تولید کالاها و خدمات مفید) و «استخراج ارزش» (رانت‌خواری و جابه‌جایی ثروت موجود) به شدت مخدوش شده است و این امر منجر به پاداش‌های کلان برای فعالیت‌های غیرمولد، به‌ویژه در بخش‌های مالی و دارویی، گشته است. او با نقد مدل‌های فعلی محاسبه تولید ناخالص داخلی، فاش می‌کند که چگونه بازیگران مالی که زمانی صرفاً تسهیل‌گر بخش واقعی اقتصاد بودند، اکنون خود را به عنوان خالق ثروت معرفی کرده و بخش بزرگی از ارزش تولید شده توسط کارگران و دولت‌ها را می‌بلعند؛ نویسنده در این مسیر، افسانه «دولت‌کند و مانع نوآوری» را در هم می‌شکند و با ارائه شواهدی مبنی بر اینکه دولت‌ها ریسک‌گریزترین سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی (مانند اینترنت و فناوری‌های سبز) را انجام می‌دهند، تأکید می‌کند که تا زمانی که تفاوت میان «ساختن» و «برداشتن» را به شکلی علمی و حقوقی بازتعریف نکنیم، نظام سرمایه‌داری در چرخه‌ای از نابرابری، بحران‌های مالی و رشد بی‌کیفیت باقی خواهد ماند که در آن غارتگران به قیمت تضعیف سازندگان واقعی شکوفا می‌شوند.

مترجم و تدوین‌کننده: محسن محمودی^۱
پژوهشگر پژوهشکده امور اقتصادی

مقدمه

و «استخراج ارزش» به‌طور عمدی و تحت تأثیر تئوری‌های اقتصادی نئوکلاسیک محو شده است. این اثر نه تنها یک تاریخچه فکری از چگونگی شکل‌گیری نظریات اقتصادی است، بلکه یک بیانیه سیاسی و اقتصادی برای اصلاح ساختارهای بیمارگونه‌ای است که در آن «گیرندگان» (تیکرها) بیش از «سازندگان» (میکرها) پاداش می‌گیرند.

کتاب «ارزش همه چیز: سازندگان و گیرندگان در اقتصاد جهانی» نوشته اقتصاددان صاحب‌نام، ماریانا مازوکاتو، یکی از انتقادی‌ترین و بحث‌برانگیزترین آثار در حوزه اقتصاد سیاسی معاصر به شمار می‌رود. مازوکاتو در این کتاب با رویکردی جسورانه به بازتعریف مفهوم «ارزش» می‌پردازد و استدلال می‌کند که در سرمایه‌داری مدرن مرز میان «خلق ارزش»

پیشینه علمی و جایگاه آکادمیک ماریانا مازوکاتو

معتبری همچون دانشگاه تافتس و مدرسه جدید تحقیقات اجتماعی^۱ است. او در طول دوران حرفه‌ای خود، جوایز بین‌المللی متعددی از جمله جایزه لئونتیف^۲ و نشان افتخار جمهوری ایتالیا را دریافت کرده است. او همچنین به عنوان مشاور در سطوح عالی با نهادهایی مانند سازمان جهانی بهداشت، واتیکان و دولت‌های مختلف همکاری دارد. کتاب «ارزش همه چیز» در ادامه اثر قبلی و پرفروش او یعنی «دولت کارآفرین»^۳ نوشته شده است و تلاش می‌کند تا نقد خود را از حوزه نوآوری به کل سیستم مالی و حسابداری ملی گسترش دهد.

برای درک عمیق‌تر مفاهیم مطرح شده در کتاب شناخت نویسنده آن ضروری است. ماریانا مازوکاتو، اقتصاددان ایتالیایی-آمریکایی، استاد اقتصاد نوآوری و ارزش عمومی در کالج دانشگاهی لندن^۴ و مدیر مؤسس مؤسسه نوآوری و اهداف عمومی^۵ است. او به دلیل کارهای پیشگامانه‌اش در زمینه پویایی تغییرات تکنولوژیک نقش بخش عمومی در نوآوری و بازگرداندن مفهوم ارزش به بطن تحلیل‌های اقتصادی شناخته شده است. مازوکاتو دارای سوابق تحصیلی درخشان از موسسات

تبارشناسی مفهوم ارزش: از کلاسیک‌ها تا نئوکلاسیک‌ها

با قیمت تبدیل شده است. او مفهوم «مرز تولید»^۶ را به عنوان ابزاری کلیدی برای تشخیص فعالیت‌های مولد از فعالیت‌های غیرمولد معرفی می‌کند.

مازوکاتو بحث خود را با یک سفر تاریخی در نظریه‌های اقتصادی آغاز می‌کند تا نشان دهد که مفهوم ارزش چگونه از یک پدیده عینی و مرتبط با تولید، به یک پدیده ذهنی و مرتبط

فیزیوکرات‌ها و مکتب کلاسیک

غیره) تمایز قائل بود. ریکاردو و مارکس این مسیر را ادامه دادند؛ ریکاردو بر نحوه توزیع ارزش میان طبقات متمرکز شد و «رانت» را به عنوان استخراج ارزش از دارایی‌های موجود (مانند زمین) بدون افزودن به تولید واقعی تعریف کرد. مارکس نیز با تحلیل «ارزش اضافی»، استدلال کرد که ارزش از نیروی کار استخراج می‌شود.

در قرن هجدهم، فیزیوکرات‌ها معتقد بودند که زمین تنها منبع واقعی ارزش است و کشاورزی تنها فعالیت مولد محسوب می‌شود، در حالی که صنعت و تجارت «عقیم» پنداشته می‌شدند. آدام اسمیت با گسترش این مرز کار انسانی را در مرکز تولید ارزش قرار داد، اما همچنان میان کار مولد (تولید کالاهای ملموس) و کار غیرمولد (خدمات شخصی، کلیسا و

1. University College London (UCL)

2. The UCL Institute for Innovation and Public Purpose (IIPP)

3. New School for Social Research

4. Leontief Prize

5. The Entrepreneurial State

6. Production Boundary . Financialization

انقلاب حاشیه‌ای و حاکمیت ذهنیت‌گرایی

می‌دهد. این تغییر پارادایم به این معنا بود که اگر چیزی در بازار قیمتی دارد، پس حتماً ارزشی ایجاد کرده است. در نتیجه، تمایز میان «سود» (حاصل از فعالیت مولد) و «رانت» (حاصل از تسلط بر دارایی‌ها) عملاً از بین رفت.

نقطه عطف تاریخی که مازوکاتو به آن انتقاد شدیدی دارد، اواخر قرن نوزدهم و ظهور اقتصاد نئوکلاسیک است. اقتصاددانانی مانند جونز و والراس ادعا کردند که ارزش نه در هزینه تولید یا کار، بلکه در «مطلوبیت حاشیه‌ای» نهفته است که مصرف‌کننده به‌طور ذهنی به یک کالا یا خدمت نسبت

جدول (۱): ارزش و مرز تولید در مکاتب اقتصادی

مکتب اقتصادی	تعریف ارزش	(مرز تولید (چه کسی داخل است؟
فیزیوکرات‌ها	بهره‌وری زمین	کشاورزان
کلاسیک (اسمیت)	کار مولد ملموس	تولیدکنندگان کالا
مارکسیستی	نیروی کار	کارگران صنعتی
نئوکلاسیک	مطلوبیت ذهنی و قیمت	هر کسی که چیزی می‌فروشد

نقد نظام حسابداری ملی و تولید ناخالص داخلی

واقعی باشد، به یک «کشکول» تبدیل شده است که بسیاری از فعالیت‌های مخرب یا صرفاً انتقالی را به عنوان رشد اقتصادی ثبت می‌کند.

یکی از مهم‌ترین بخش‌های کتاب تحلیل انتقادی مازوکاتو از نحوه اندازه‌گیری عملکرد اقتصادی کشورهاست. او استدلال می‌کند که تولید ناخالص داخلی به جای اینکه بازتاب‌دهنده رفاه

آنچه شمرده نمی‌شود

قیمتی در بازار ندارند. این نادیده انگاشتن باعث می‌شود که سیاست‌گذاری‌ها به سمت فعالیت‌هایی سوق پیدا کنند که لزوماً کیفیت زندگی را بهبود نمی‌بخشند، اما عدد رشد اقتصادی را بالا می‌برند.

مازوکاتو اشاره می‌کند که فعالیت‌های حیاتی مانند کارهای خانگی، مراقبت از کودکان و سالمندان و حفظ محیط زیست در محاسبات تولید ناخالص داخلی نادیده گرفته می‌شوند، زیرا

بازتعریف خدمات مالی در تولید ناخالص داخلی

مازوکاتو هشدار می‌دهد که این امر باعث شده است تا «تورم مالی» به عنوان رشد اقتصادی واقعی اشتباه گرفته شود، در حالی که بسیاری از این فعالیت‌ها صرفاً حرکت دادن پول از یک جیب به جیب دیگر برای کسب کارمزد است.

تا دهه ۱۹۶۰، فعالیت‌های بانکی و مالی به عنوان هزینه‌های واسطه‌ای در نظر گرفته می‌شدند و مستقیماً به تولید ناخالص داخلی اضافه نمی‌شدند، اما تحت فشار نظریات جدید، این خدمات اکنون به عنوان تولید ارزش خالص تلقی می‌شوند.

پدیده مالی‌شدن و کازینوی جهانی

و به یک سیستم خودمحور تبدیل شده است. او از اصطلاح «سرمایه‌داری کازینویی»^۲ برای توصیف وضعیتی استفاده می‌کند که در آن ابزارهای پیچیده مالی و سوداگری بر

کتاب به تفصیل به بررسی «مالی‌شدن»^۱ اقتصاد می‌پردازد. مازوکاتو معتقد است که بخش مالی از نقش اصلی خود که تأمین مالی بخش واقعی اقتصاد بود، منحرف شده

1. Financialization

2. Casino Capitalism

بازار ارز و سهام و پذیرش ریسک‌های عظیم صورت می‌گیرد که شباهت بسیاری به سازوکار کازینوها دارد. این رویکرد با اصالت دادن به «مالی‌گرایی» منجر به ایجاد حباب‌های صوری، افزایش نابرابری و بی‌ثباتی سیستمیک می‌شود، چرا که در آن «استخراج ارزش» بر «ارزش‌آفرینی» پیشی گرفته و در حالی که عده معدودی از نوسانات قیمت سودهای کلان می‌برند، کل جامعه در برابر سقوط‌های ناگهانی بازار و بحران‌های اعتباری آسیب‌پذیر باقی می‌ماند.

سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت اولویت یافته‌اند. سرمایه‌داری کازینویی اصطلاحی است که نخستین بار توسط سوزان استرنج^۱ برای توصیف انحراف ساختاری در اقتصاد جهانی به کار رفت و به وضعیتی اشاره دارد که در آن بخش مالی از بخش واقعی اقتصاد (تولید کالا و خدمات) جدا شده و بازارها به جای تخصیص بهینه منابع به بستری برای قمار و سوداگری بر روی نوسانات کوتاه‌مدت قیمت دارایی‌ها تبدیل می‌شوند؛ در این پارادایم اقتصادی خلق ثروت نه از طریق نوآوری و کارآفرینی، بلکه از طریق ابزارهای مالی پیچیده، سفته‌بازی در

حداکثرسازی ارزش برای سهامداران^۲

سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه، بخش بزرگی از سود خود را صرف «بازخريد سهام»^۳ می‌کنند تا پاداش مدیران را افزایش دهند. این رفتار در واقع استخراج ارزش از ظرفیت‌های آینده شرکت برای تأمین منافع زودگذر سهامداران است.

یکی از مخرب‌ترین پیامدهای مالی‌شدن در شرکت‌های غیرمالی، دگرترین «حداکثرسازی ارزش برای سهامداران» است. بر اساس این دگرترین، هدف اصلی شرکت‌ها نه نوآوری یا رفاه کارکنان، بلکه افزایش قیمت سهام در کوتاه‌مدت است. مازوکاتو نشان می‌دهد که شرکت‌های بزرگ به جای

جدول (۲): مقایسه الگوهای رفتاری بنگاه در دو پارادایم «ارزش‌آفرینی» و «استخراج ارزش»

شاخص	پیامد خلق ارزش	(پیامد استخراج ارزش (مالی‌شدن)
تخصیص سود	سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه و آموزش	بازخريد سهام و سود سهام افراطی
افق زمانی	برنامه‌ریزی استراتژیک بلندمدت	سودآوری فصلی و کوتاه‌مدت
تمرکز مدیریتی	بهبود محصول و فرآیند تولید	مهندسی مالی و کاهش هزینه‌های پرسنلی

دولت به عنوان خالق ارزش و افسانه «دولت ناکارآمد»

از نوآوری‌های کلیدی که بخش خصوصی امروز از آن‌ها سود می‌برد، مدیون سرمایه‌گذاری‌های ریسک‌پذیر و بلندمدت دولت هستند.

مازوکاتو در کتاب «ارزش همه چیز» به شدت به این ایده که دولت صرفاً یک مصرف‌کننده یا تنظیم‌کننده است، حمله می‌کند. او با ارائه شواهد متعدد نشان می‌دهد که بسیاری

از اینترنت تا جی‌پی‌اس

خصوصی جرأت ورود نداشت. با این حال، در روایت‌های فعلی دولت به عنوان نهادی کند و بوروکراتیک معرفی می‌شود و بخش خصوصی تمام اعتبار این نوآوری‌ها را به نام خود ثبت می‌کند.

نویسنده مثال‌های معروفی مانند اینترنت، جی‌پی‌اس و تکنولوژی‌های لمسی را ذکر می‌کند که همگی از طریق بودجه‌های عمومی توسعه یافته‌اند. او استدلال می‌کند که دولت در این موارد به عنوان «سرمایه‌گذار مرحله اول» عمل کرده است، یعنی زمانی که ریسک به قدری بالا بود که بخش

1. Susan Strange
2. Maximizing Shareholder Value (MSV)

3. Share Buybacks

نابرابری در توزیع پاداش

دولت باید سهمی از سود حاصل از این نوآوری‌ها را دریافت کند تا بتواند دوباره در پروژه‌های بزرگ سرمایه‌گذاری نماید و نابرابری را کاهش دهد.

مشکل اساسی از نظر مازوکاتو این است که ریسک‌ها «اجتماعی» می‌شوند (توسط مالیات‌دهندگان تأمین می‌شوند)، اما پاداش‌ها «خصوصی» می‌گردند. او پیشنهاد می‌کند که

مطالعه موردی: صنعت داروسازی و قیمت‌گذاری ارزشی

شد. ۱۲. توجیه شرکت سازنده این بود که این دارو در درازمدت هزینه‌های درمانی بیمار را کاهش می‌دهد، اما مازوکاتو اشاره می‌کند که بخش بزرگی از تحقیقات پایه‌ای این داروها توسط مؤسسات دولتی (مانند مؤسسه ملی سلامت^۳ در آمریکا) انجام شده است. در واقع، مردم یک بار از طریق مالیات برای تحقیق هزینه کرده‌اند و بار دیگر باید قیمت‌های نجومی را برای خرید همان محصول بپردازند.

یکی از تندترین نقدهای مازوکاتو متوجه صنعت داروسازی است. او با بررسی مدل تجاری شرکت‌های بزرگ دارویی نشان می‌دهد که چگونه آن‌ها تحت پوشش «قیمت‌گذاری بر اساس ارزش»^۱ مبالغ گزافی را از سیستم‌های بهداشت عمومی اخاذی می‌کنند.

به عنوان مثال، داروی «هاروونی»^۲ برای درمان هیپاتیت C با قیمتی حدود ۹۴,۵۰۰ دلار برای یک دوره ۱۲ هفته‌ای عرضه

اقتصاد پلتفرمی و رانت‌خواری دیجیتال

خود مصادره می‌کنند. این پلتفرم‌ها اغلب ادعا می‌کنند که خالق ارزش هستند، اما مازوکاتو نشان می‌دهد که آن‌ها صرفاً مرزهای تولید را به نفع خود جابجا کرده‌اند و از دارایی‌های عمومی (مانند زیرساخت‌های اینترنتی) برای استخراج سودهای عظیم بدون پرداخت مالیات عادلانه استفاده می‌کنند.

مازوکاتو در بخش‌های انتهایی کتاب به تحلیل غول‌های فناوری می‌پردازد. او معتقد است که شرکت‌هایی مانند گوگل، فیس‌بوک و آمازون اگرچه خدماتی نوآورانه ارائه می‌دهند، اما در حال تبدیل شدن به «رانت‌خواران دیجیتال» هستند. ۱۲. آن‌ها از طریق کنترل داده‌ها و ایجاد انحصارهای شبکه‌ای ارزشی را که توسط کاربران و سایر کسب‌وکارها تولید می‌شود به نفع

نقدها و دیدگاه‌های مخالف

تحلیلگران موسسه کیتو^۴ استدلال می‌کنند که رویکرد او به معنای بازگشت به «برنامه‌ریزی متمرکز دولتی» است که سابقه شکست‌خورده‌ای دارد.

کتاب مازوکاتو، علیرغم استقبال گسترده با انتقاداتی نیز روبرو شده است. برخی از اقتصاددانان بازار آزاد، مانند

دفاع از سیستم قیمت‌گذاری

متحمل می‌شود، نادیده می‌گیرد و موفقیت‌های دولت را بیش از حد بزرگ جلوه می‌دهد. همچنین، برخی معتقدند که دخالت دولت در «انتخاب برندگان» در اقتصاد نوآوری می‌تواند منجر به فساد و ناکارآمدی شود.

منتقدان بر این باورند که قیمت در بازار بهترین سیگنال برای تشخیص ارزش است، زیرا بر اساس انتخاب‌های داوطلبانه میلیون‌ها نفر شکل می‌گیرد. آن‌ها ادعا می‌کنند که مازوکاتو ریسک‌های تجاری‌سازی را که بخش خصوصی

1. Value-based pricing

2. Harvoni

3. The National Institutes of Health (NIH)

4. Cato Institute

عملکرد بخش عمومی

آموزش عمومی، لزوماً منجر به نتایج درخشان نشده است و دولت باید به جای گسترش نقش خود، بر بهبود کیفیت خدمات فعلی تمرکز کند.

نقد دیگر این است که مازوکاتو به جای تمرکز بر اثربخشی مخارج دولتی صرفاً بر افزایش نقش دولت تأکید دارد. منتقدان اشاره می‌کنند که صرف بودجه‌های عظیم در بخش‌هایی مانند

نتیجه‌گیری

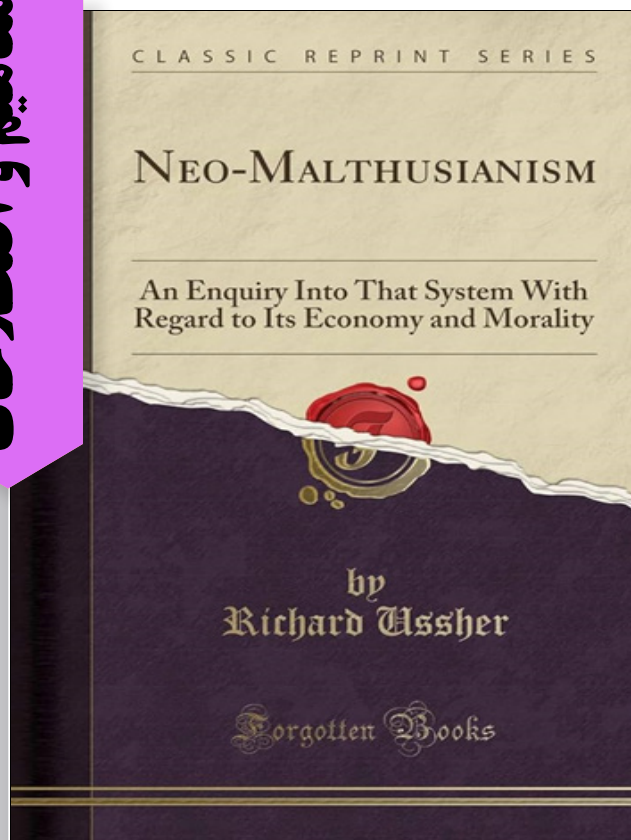
«اقتصاد امید» مستلزم آن است که دولت‌ها از نقش منفعل «اصلاح‌گر بازار» به نقش فعال «مأموریت‌گرا» تغییر وضعیت دهند و با هدایت سرمایه‌ها به سوی نوآوری‌های اجتماعی و زیست‌محیطی مرزهای تولید را بازتعریف کنند. در این چهارچوب، ارزش دیگر نه یک پدیده تصادفی در بازار، بلکه محصولی از همکاری هدفمند میان دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی است. در نهایت، کتاب هشدار می‌دهد که بدون این بازنگری ساختاری در مفاهیم «سازندگان» و «غارتگران» ثبات اجتماعی و پایداری سیاره فدای سودهای کوتاه‌مدتی خواهد شد که هیچ ارزشی خلق نمی‌کنند.

ماریانا مازوکاتو اثر خود را نه با یک بن‌بست تحلیلی، بلکه با فراخوانی جسورانه برای گذار به «اقتصاد امید» به پایان می‌برد. این مفهوم صرفاً یک آرمان‌گرایی انتزاعی نیست، بلکه پیشنهادی برای تغییر ریشه‌ای در «جهت‌گیری» رشد اقتصادی است. مازوکاتو استدلال می‌کند که عبور از ابربحران‌های معاصر از شکاف طبقاتی ناشی از مالی‌شدن اقتصاد تا تهدید وجودی تغییرات اقلیمی تنها با وصله و پینه کردن مدل‌های فعلی ممکن نیست؛ بلکه مستلزم بازپس‌گیری مفهوم «ارزش» از چنگال رانت‌خواران و بازگرداندن آن به خدمت خیر عمومی است.

پیشنهادهای سیاستی

کتاب «ارزش همه چیز» تنها یک تحلیل آکادمیک نیست، بلکه دعوتی است برای بازپس‌گیری مفهوم ارزش از دست کسانی که با تکیه بر نظریات منسوخ در حال تخریب بنیان‌های تولیدی جامعه هستند. ماریانا مازوکاتو با این اثر، بحثی را دوباره زنده کرده است که بیش از یک قرن در اقتصاد خاموش مانده بود: اینکه واقعاً چه کسی ثروت ایجاد می‌کند و چه کسی صرفاً آن را تصاحب می‌نماید. برای هر کسی که به دنبال درک ریشه‌های بحران‌های اقتصادی معاصر و یافتن راهی برای یک سرمایه‌داری عادلانه‌تر و نوآورانه‌تر است، این کتاب یک منبع ضروری و تفکربرانگیز به شمار می‌رود.

۱. او چندین راهکار برای اصلاح سیستم ارائه می‌دهد:
۱. بازتعریف تولید تاخالص داخلی: گنجاندن شاخص‌های کیفیت زندگی، سلامت محیط زیست و عدالت اجتماعی در محاسبات ملی.
۲. سیاست‌های مأموریت‌محور: دولت باید اهداف بزرگی (مانند کربن‌زدایی از اقتصاد) تعیین کند و بخش خصوصی را در جهت تحقق این اهداف هدایت و هماهنگ نماید.
۳. اصلاح حاکمیت شرکتی: پایان دادن به اولویت سهامداران و توجه به منافع تمام ذینفعان از جمله کارگران و جوامع محلی.
۴. بازگشت پاداش به جامعه: ایجاد مکانیسم‌هایی که تضمین کند بخشی از سود حاصل از تکنولوژی‌های تحت حمایت دولت به خزانه عمومی بازگردد.



عنوان: نئومالتوس گرایی یا مالتوس گرایی جدید^۱

مفهوم ماه

(اصطلاح‌شناسی مفاهیم و ایده‌های جدید اقتصادی)

نئومالتوس گرایی یا مالتوس گرایی جدید

نئومالتوس گرایی نظریه‌ای در قرن بیستم است که بر اساس ایده‌های توماس مالتوس شکل گرفته و بر کنترل جمعیت از طریق ابزارهای مدرن مانند پیشگیری از بارداری و آموزش تأکید دارد، زیرا منابع زمینی محدود هستند و رشد بی‌رویه جمعیت می‌تواند منجر به کمبود منابع و بحران شود.

برخی از نکات کلیدی در مورد نئومالتوس گرایی:

ریشه در نظریه مالتوس:

این نظریه از اندیشه‌های مالتوس در قرن هجدهم الهام گرفته است که معتقد بود رشد جمعیت بیشتر از نرخ رشد منابع غذایی است و این موضوع می‌تواند منجر به فقر و قحطی شود.

انطباق با روش‌های مدرن:

در قرن بیستم، نئومالتوس‌گرایان با تکیه بر ایده‌های مالتوس، بر ضرورت کنترل آگاهانه زاد و ولد از طریق روش‌های پیشگیری از بارداری مدرن، آموزش و برنامه‌ریزی خانواده تأکید کردند.

مواجهه با بحران منابع:

این نظریه با این تصور شکل گرفته که منابع طبیعی زمین محدود هستند و با افزایش جمعیت، این منابع به سرعت مصرف می‌شوند و در نهایت با کمبود مواجه خواهیم شد، از جمله کمبود زمین و غذا.

هدف نهایی:

هدف اصلی نئومالتوسی‌گری، اطمینان از بقای جمعیت انسانی با مدیریت و کنترل رشد جمعیت و جلوگیری از فراتر رفتن آن از ظرفیت منابع موجود است.

تهیه کننده: محسن محمودی^۲

پژوهشگر پژوهشکده امور اقتصادی

1. Neo-Malthusiansim

۲. دکتری علوم سیاسی از دانشگاه شهید بهشتی.

مقدمه

محدودیت‌های کره زمین را برجسته می‌سازند. در این یادداشت، ابتدا تعریف و تاریخچه این پارادایم فکری را بررسی می‌کنیم، سپس به ایده‌های کلیدی، تفاوت‌ها با مالتوس‌گرایی کلاسیک، کاربردهای مدرن، نقدها و در نهایت نتیجه‌گیری می‌پردازیم. این بررسی بر اساس منابع تاریخی، اقتصادی و زیست‌محیطی استوار است و سعی دارد دیدگاه‌های متنوع را پوشش دهد.

نئومالتوس‌گرایی یا مالتوس‌گرایی جدید یک پارادایم فکری است که ریشه در نظریه‌های کلاسیک توماس رابرت مالتوس دارد، اما با تمرکز بر مسائل معاصر مانند کنترل جمعیت، حفظ محیط زیست و محدودیت‌های منابع طبیعی روزآمد شده است. این اصطلاح اغلب به‌عنوان یک دیدگاه بدبینانه در مورد رشد جمعیت تلقی می‌شود که ممکن است به سیاست‌های اجباری منجر شود، اما مدافعان آن استدلال می‌کنند که صرفاً



تعریف نئومالتوس‌گرایی

نئومالتوس‌گرایی، یک ایدئولوژی و جنبش فکری است که بر پایه نظریات جمعیت‌شناس انگلیسی قرن هجدهم، توماس رابرت مالتوس، شکل گرفته اما از آن فراتر رفته است. در حالی که مالتوس در کتاب مشهور خود «مقاله‌ای درباره اصل جمعیت» (۱۷۹۸)، استدلال می‌کرد که رشد جمعیت (با تصاعد هندسی) سریع‌تر از رشد منابع غذایی (با تصاعد حسابی) است و این امر در نهایت به قحطی، فقر و بیماری منجر می‌شود، نئومالتوس‌گراها این ایده را با ابعاد جدیدی از جمله

نئومالتوس‌گرایی در اصل به‌مثابه دیدگاهی برای حمایت از برنامه‌ریزی جمعیت انسانی تعریف می‌شود تا منابع و یکپارچگی زیست‌محیطی برای نسل‌های فعلی و آینده تضمین شود. این دیدگاه مدرن‌سازی‌شده از نظریه مالتوس بر این نکته تأکید دارد که رشد جمعیت می‌تواند به صورت هندسی افزایش یابد، در حالی که منابع غذایی و طبیعی به صورت حسابی رشد می‌کنند و این به‌معنای ظهور بحران‌هایی مانند قحطی، جنگ یا تخریب محیط‌زیست است. برخلاف مالتوس که بر «کنترل‌های مثبت» مانند بیماری و قحطی تمرکز داشت، نئومالتوس‌گرایان بر کنترل تولد داوطلبانه یا حتی اجباری تأکید دارند تا از فاجعه جلوگیری کنند. در هند برخی محیط‌زیست‌گرایان نئومالتوس‌گرایی را به‌منزله دیدگاهی تعریف می‌کنند که «تعداد بیش از حد انسان‌ها» را علت‌العلل تمامی مشکلات می‌بیند. هرچند نئومالتوس‌گرایی اغلب به‌عنوان اصطلاحی تحقیرآمیز استفاده می‌شود، اما مدافعان آن را به‌مثابه آگاهی از محدودیت‌های سیاره‌ای توصیف می‌کنند.

Understanding the Malthusian Theory



بیستم این اصطلاح معنای وسیع‌تری یافت و به هر نظریه‌ای اطلاق شد که رشد جمعیت را تهدیدی جدی برای بقای بشر، منابع طبیعی و پایداری محیط زیست می‌داند.

محدودیت‌های منابع طبیعی و محیط‌زیست ترکیب کردند. اصطلاح نئومالتوس‌گرایی برای اولین بار در قرن نوزدهم به کار رفت تا از دیدگاه‌های مالتوس در مورد کنترل جمعیت از طریق «خودداری اخلاقی» فاصله بگیرد و به جای آن بر کنترل موالید و برنامه‌ریزی خانواده تأکید کند. با این حال، در قرن

تاریخچه و زمینه پیدایش

مواجه خواهد شد و اندیشکدهٔ باشگاه رم در گزارشی باعنوان «محدودیت‌های رشد» در ۱۹۷۲ هشدار داد که منابع سیاره زمین ممکن است بسیار زودتر از پیش‌بینی‌های رایج تمام شود. این ایده‌ها با جنگ سرد ترکیب شد و به تأسیس سازمان‌هایی مانند صندوق جمعیت سازمان ملل (UNFPA) در ۱۹۶۹ منتهی شدند تا سیاست‌های کنترل جمعیت را ترویج کنند. در دهه‌های اخیر، مسائلی مانند بحران غذایی ۲۰۰۷-۲۰۰۸، اوج‌گیری قیمت نفت، گرمایش زمین و تغییرات اقلیمی، تخریب گسترده محیط‌زیست و بحران‌های مشابه این دیدگاه دوباره تقویت شده است.

ریشه نئومالتوس‌گرایی به مقاله مالتوس در سال ۱۷۹۸ بازمی‌گردد که هشدار می‌داد «قدرت جمعیت بسیار بیشتر از قدرت زمین برای تأمین معیشت انسان است» و ممکن است این شرایط به نابودی زودرس انسان‌ها منجر شود. با این حال، نسخه مدرن این دیدگاه پس از جنگ جهانی دوم ظاهر شد، زمانی که رشد سریع جمعیت جهانی (از ۳ میلیارد در ۱۹۶۰ به ۴ میلیارد در ۱۹۷۵) نگرانی‌ها را برانگیخت. در دهه‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ کتاب‌هایی مانند «سیاره غارت‌شده ما» از فیرفیلد آبرون و «جاده بقا» از ویلیام وگت احیای نئومالتوس‌گرایی را آغاز کردند. در دهه ۱۹۶۰، پل ارلیش در کتاب «بمب جمعیت» پیش‌بینی کرد که به زودی جهان با قحطی‌های گسترده

ایده‌های کلیدی نئومالتوس‌گرایی و تفاوت آن با مالتوس‌گرایی کلاسیک

شود. تفاوت اصلی در حمایت از کنترل تولد است؛ مالتوس به‌عنوان یک مسیحی متعصب، ابزارهای پیشگیری و سقط جنین را محکوم می‌کرد و بر خودکنترلی تأکید داشت، در حالی که نئومالتوس‌گرایان آن‌ها را ضروری می‌دانند. مدل‌های اقتصادی نئومالتوس‌گرایی، مانند کارهای ای.ای. ریگلی^۱، نشان می‌دهد که در جوامع پیش‌صنعتی رشد جمعیت با کاهش بازده همراه بود.

مالتوس‌گرایی کلاسیک بر «قانون آهنین دستمزد» تمرکز داشته که دستمزد واقعی را در سطح معیشتی نگه می‌دارد، و پیشرفت‌های فناوری را موقتی می‌داند. نئومالتوس‌گرایی این ایده را گسترش می‌دهد و بر تخریب زیست‌محیطی مانند از دست رفتن تنوع زیستی و تغییرات آب‌وهوا تأکید دارد. گارت هاردین در مقاله «تراژدی عوام» (۱۹۶۸) استدلال کرد که «این جهان محدود تنها می‌تواند جمعیت محدودی را پشتیبانی کند» و آزادی تولید مثل می‌تواند به نابودی همگانی منجر

جدول (۱): تفاوت‌های نئومالتوس‌گرایی و مالتوس‌گرایی کلاسیک

ویژگی	مالتوس‌گرایی کلاسیک	نئومالتوس‌گرایی
تمرکز اصلی	رشد جمعیت در مقابل تولید غذا	کنترل جمعیت، محیط زیست، منابع
راهکارها	(مثبت (قحطی، جنگ) و پیشگیرانه (تأخیر ازدواج)	کنترل تولد داوطلبانه یا اجباری
دوره زمانی	قرن ۱۸-۱۹	پس از ۱۹۴۰
مثال‌ها	انگلیس پیش‌صنعتی	سیاست‌های چین و هند
نقدها	نادیده گرفتن فناوری	متهم به اجبار و نژادپرستی

1. United Nations Population Fund

2. E.A.Rigley

• **مسائل اجتماعی و اقتصادی:** برخی از منتقدان مانند اقتصاددانان توسعه معتقدند که مشکل اصلی نه رشد جمعیت، بلکه توزیع ناعادلانه منابع و فقر است. آن‌ها استدلال می‌کنند که افزایش جمعیت در کشورهای فقیر، نتیجه فقر است نه علت آن.

در مجموع، نئومالتوس گرایی یک بحث پیچیده است که در آن نگرانی‌های واقعی در مورد پایداری زیست‌محیطی با دیدگاه‌هایی در مورد کنترل جمعیت آمیخته شده است. این نظریه با وجود انتقادات همچنان در مباحث مربوط به محیط‌زیست، توسعه پایدار و سیاست‌گذاری‌های جهانی جایگاه مهمی دارد.

جدول (۲): نقد نئومالتوس گرایی

مثال	توضیح	نقد
انقلاب سبز که قحطی را به تعویق انداخت	نادیده گرفتن نوآوری‌ها	فناوری‌ستیزی
عقیم‌سازی در هند و چین	سیاست‌های اجباری	اجبار و نقض حقوق بشر
سیاست‌های صندوق جمعیت سازمان ملل	تمرکز بر کشورهای در حال توسعه	نژادپرستی و نابرابری
آفریقای زیر صحرا	کاهش طبیعی نرخ تولد	شواهد تجربی

این جدول نقدها را خلاصه می‌کند.

نتیجه‌گیری

که راه‌حل‌ها باید بر آموزش زنان، انرژی‌های تجدیدپذیر و کاهش مصرف بیش از حد تمرکز کنند، نه اجبار. این دیدگاه همچنان در سیاست‌های جهانی تأثیرگذار است، اما نیاز به تعادل با دیدگاه‌های خوش‌بینانه مانند سیمون دارد تا از نابرابری جلوگیری شود.

نئومالتوس گرایی یک پارادایم بحث‌انگیز است که از دهه ۱۹۴۰ تکامل یافته و از کنترل جمعیت به حقوق باروری تغییر کرده است. در حالی که نگرانی‌های زیست‌محیطی معتبر هستند و معضلاتی مانند تغییرات اقلیمی و گرمایش زمین حیات نوع بشر را تهدید می‌کند، منتقدان تأکید دارند

